



تأسیس: کاترینا گنجی



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #01088988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



Shawn Ansari, Realtor

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکيل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکيل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسى به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

روز ولنتاین چیست و از کجا شروع شد؟

این روز یکی از روزهای مهم در تقویم تجاری جهان است، اما در پشت جنبه‌های تجاری روز ولنتاین تاریخچه جالبی وجود دارد که به دوران روم باستان می‌رسد. ولنتاین اگرچه ریشه در فرهنگ مسیحی دارد، اما در دهه‌های اخیر در بیشتر کشورهای جهان رایج یافته است. ایران نیز از جمله این کشورها است، اگرچه مقام‌های این کشور تلاش کرده‌اند محدودیت‌هایی وضع کنند و مانع از آن شوند که به خصوص جوانان این روز را گرمی بدارند.

از چه زمانی روز ولنتاین شروع شد؟ گمان بر این است که ریشه در جشن‌های رومی‌ها داشته باشد. گفته شده اولین روز ولنتاین در سال ۴۹۶ میلادی بوده است. این



روز نام خود را از قدیس (یا قدیسان) مشهوری گرفته است که داستان‌های گوناگونی در مورد او وجود دارد. این روزی است که مردم علاقه و مهر خود را به فرد یا افراد دیگر با دادن کارت، گل، شکلات یا پیام‌هایی عاشقانه و مهرآمیز نشان می‌دهند.

جشن در روم باستان: رومی‌ها در نیم ماه فوریه جشنی داشتند به نام لوپرکالیا که برای آنها به طور رسمی شروع بهار بود. روز ولنتاین مصادف با روزی در سال است که به عشق و باروری مربوط است. این روز در روم باستان و شهر آتن قدیم روز ازدواج خجسته زئوس با هرا و همچنین جشن بزرگداشت لوپرکوس خدای باروری بود. کاهنان و روحانیان لوپرکوس مراسم تظهير خاصی اجرا می‌کردند و در این مراسم بزها را در راه خدا قربانی می‌کردند و پس از نوشیدن شراب، در خیابان‌های روم می‌دویدند و پوست بزها را در دست می‌گرفتند و آن را بر هرکس که می‌دیدند می‌زدند. این مراسم با هجوم انبوهی از زنان جوان ادامه پیدا می‌کرد که به خیابان‌ها می‌ریختند، چون باور داشتند اگر این پوست به آنها بخورد، توان باروری آنها افزایش پیدا خواهد کرد و زایمان‌های راحت‌تری خواهند داشت. تردیدها و گمانه‌هایی در مورد تاریخ

دقیق اجرای این مراسم وجود دارد. رسم این بوده است که در این مراسم پسران نام دخترانی را از جعبه‌ای بیرون می‌آوردند. آنها در طول مراسم و جشن، دوستان یکدیگر می‌ماندند و گاهی هم کارشان به ازدواج می‌کشید. بعدها کلیسا خواست این جشن و مراسم را به صورت جشنی مسیحی در آورد و از این رو تصمیم گرفت تا با استفاده از آن یادی هم از قدیس ولنتاین بکند. بعضی تاریخ‌نگاران معتقدند که در پایان قرن پنجم، پاپ ژلازیوس اول در تلاش برای اصلاح این جشن باستانی رومیان و مسیحی کردن آن ۱۴ فوریه را روز ولنتاین نامید. کم‌کم، مردم نام قدیس ولنتاین را برای بیان احساس خود نسبت به کسانی که دوست می‌دارند و عاشق هستند، استفاده کردند.

قدیس ولنتاین که بود؟: افسانه‌های بسیاری در مورد ولنتاین بر سر زبان‌هاست اما بیشتر آنها باید ساختگی باشند. باور عمومی در مورد قدیس ولنتاین این است که او از روحانیان روم باستان در قرن سوم میلادی بوده است. جشن‌های روز ولنتاین با افسانه مخلوط شده است. انگیزه وجود چنین روزی و حتی وجود خود قدیسی به نام ولنتاین در هاله‌ای از شک و تردید قرار دارد. با توجه به اینکه حداقل سه قدیس با چنین اسمی وجود دارد، این موضوع چندان عجیب نیست. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

صفحه ۱ آگهی	دقیق اجرای این مراسم وجود دارد.
صفحه ۲ اخبار - فهرست مطالب	رسم این بوده است که در این مراسم پسران نام دخترانی را از جعبه‌ای بیرون می‌آوردند. آنها در طول مراسم و جشن، دوستان یکدیگر می‌ماندند و گاهی هم کارشان به ازدواج می‌کشید. بعدها کلیسا خواست این جشن و مراسم را به صورت جشنی مسیحی در آورد و از این رو تصمیم گرفت تا با استفاده از آن یادی هم از قدیس ولنتاین بکند. بعضی تاریخ‌نگاران معتقدند که در پایان قرن پنجم، پاپ ژلازیوس اول در تلاش برای اصلاح این جشن باستانی رومیان و مسیحی کردن آن ۱۴ فوریه را روز ولنتاین نامید. کم‌کم، مردم نام قدیس ولنتاین را برای بیان احساس خود نسبت به کسانی که دوست می‌دارند و عاشق هستند، استفاده کردند.
صفحه ۳ آگهی	
صفحه ۴ نامه‌های شگفت‌انگیز (بهرام فره‌وشی)	
صفحه ۵ آگهی	
صفحه ۶ طنز در رمان و داستان کوتاه (حسن جوادی)	
صفحه ۷ رضا براهنی و نقد ادبی (ایرج پارسی نژاد)	
صفحه ۸ آگهی	
صفحه ۹ اخبار	
صفحه ۱۰ گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)	
صفحه ۱۱ آگهی	
صفحه ۱۲ چگونگی پیدایش خط (هما گرامی فره‌وشی)	
صفحه ۱۳ آگهی	
صفحه ۱۴ آگهی	
صفحه ۱۵ آگهی	
صفحه ۱۶ نقد و بررسی فیلم	
صفحه ۱۷ آگهی	
صفحه ۱۸ آگهی	
صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)	
صفحه ۲۰ آگهی	
صفحه ۲۱ اخبار	
صفحه ۲۲ اخبار	
صفحه ۲۳ آگهی	
صفحه ۲۴ گبله مرد (حسن رجب نژاد)	
صفحه ۲۵ تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)	
صفحه ۲۶ آگهی	
صفحه ۲۷ کوچه شاپشال (سیروس مرادی)	
صفحه ۲۸ آگهی	
صفحه ۲۹ اخبار	
صفحه ۳۰ آگهی	
صفحه ۳۱ آگهی	
صفحه ۳۲ شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کریمی)	
صفحه ۳۳ مباحث و عرصه‌های شاهنامه پژوهی (رسول سرخابی)	
صفحه ۳۴ جدول	
صفحه ۳۵ اطلاعات حقوقی در ایران - فال - نیازمندی‌ها	
صفحه ۳۶ انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)	
صفحه ۳۷ آمریکا (عباس پناهی)	
صفحه ۳۸ داستان	
صفحه ۳۹ خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)	
صفحه ۴۰ شعر	
صفحه ۴۱ اخبار	
صفحه ۴۲ دلنوشته	
صفحه ۴۳ ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون (هستی موسوی)	
صفحه ۴۴ نوجوانی، عصر چالش‌های درونی (میثم پایی مطلق)	
صفحه ۴۵ اخبار	
صفحه ۴۶ اخبار	
صفحه ۴۷ اخبار	
صفحه ۴۸ اخبار	
صفحه ۴۹ دنباله مطالب	
صفحه ۵۰ دنباله مطالب	
صفحه ۵۱ دنباله مطالب	
صفحه ۵۲ دنباله مطالب	
صفحه ۵۳ دنباله مطالب	
صفحه ۵۴ دنباله مطالب	
صفحه ۵۵ دنباله مطالب	
صفحه ۵۶ دنباله مطالب	
صفحه ۵۷ دنباله مطالب	
صفحه ۵۸ دنباله مطالب	
صفحه ۵۹ دنباله مطالب	
صفحه ۶۰ انگلیسی	

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز: مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-۴۰۸ (۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳۳-۴۰۸ (۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

و خواند و سپس آن را پاره کرد و گفت که آنها را اغفال کرده اند و او هیچگاه نگفته بود که چنین حکمی را امضاء خواهد کرد و با لطف و مهربانی به آقای «هرمه» اطمینان داد که هرگز احکامی نظیر آن را امضاء نخواهد کرد. این کاتولیک غیرتمند هزاران بار از او تشکر کرد و خود او آمد و ما را از توفیق خواهش های خود نزد وزیر آگاه کرد و از تهدیدهای بی پشتوانه ارمنیان ترسی به خود راه نداد و از تکفیری که وارثاپت بزرگ آنان علیه او ابراز داشت هراسی نکرد.

او چندی بعد به عنوان پزشکی خود، سمت مترجمی کمپانی انگلیسی را نیز اضافه کرد و چون مجبور شد که به همراه آقایان انگلیسی ها به بندر عباسی برود، آقای «شارل ژاک هرمه» که برادر کوچکتر بود به عنوان مترجمی همان کمپانی در اصفهان برگزیده شد. این دو برادر شهیر با آقایان «شرمین» دوستی و بستگی نزدیکی را آغاز کردند. اینان رؤسای خانواده کاتولیک بسیار توانگر و ثروتمندی هستند که پیشتر وصف آنها را نوشته ام. آنها بین خود قرار گذاشتند که وسایل عدم موفقیت نقشه های زیان آور دشمنان ما را فراهم آورند و برای این که در این کار موفق شوند، می بایستی که حاکم و نیز نواب را که رئیس تشکیلات قضائی و قانون است با ما موافق سازند و با اعتباری که دارند، در این کار توفیق یابند، مخصوصاً با پیشکش هایی که آقایان «شرمین» به این روسای ذینفع دادند، این کار به خوبی انجام شد. هنگامی که نظر حاکم بر له ما شد، موضوع دعوا را به محکمه خود فرستاد. در میان ارمنیان وحشت بسیار در افتاد، مخصوصاً در بین وارثاپت ها. در روز جشن اسکاپولر بود که پس از انجام مراسم آئین نماز مقدس، در خانه کمپانی انگلیسی گرد آمدیم. قرار ملاقات در آنجا بود. وقتی همه گرد آمدند همگی نزد حاکم رفتیم. موضوع دعوا بطور قطعی مورد رسیدگی و قضاوت قرار نگرفت، زیرا پیشکش ارمنیان تأثیری بخشیده بود، ولی این تأثیر خیلی کمتر از آن بود که آنان انتظارش را داشتند.

آقایان «شرمین»، نظر سران ایرانی را به سود میسیون جلب کرده بودند. معهذاً در روز یکشنبه، هنگامی که مراسم نماز بزرگ اجرا می شد یک مامور رسمی ایرانی آمد و جلوی در کلیسای ما غوغای بسیار به راه انداخت. در کلیسا را بستند تا وی داخل نگردد و مراسم قربانی مقدس را بر هم نزنند. او منتظر ماند و احکام خود را به ما ابلاغ کرد و ما را به شهر، به خانه کمپانی انگلیس برد و به ما فهماند که بایستی تا فردا در آنجا بمانیم این نوع بازداشت چیزی جز یک عمل ظاهری که قبلاً قرار آن گذاشته شده بود، نبود. میخواستند به این وسیله ترضیه خاطری برای ارمنیان که حکم اخراج ما را از جلفا خواسته بودند فراهم سازند. در واقع ما آنشب نخواهیم، همین که صبح شد ما را پیش حاکم فرا خواندند تا در موقع قرائت حکم صادره در مورد مرافعه ما حضور داشته باشیم. آقایان «هرمه» با ما آمدند. پذیرایی مهربانانه ای که از ما کردند، ما را از موفقیت در دعوا آگاه ساخت.



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش هفتاد و چهارم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وش

خداوند که همه رویدادها را پدید می آورد و سامان می دهد، بر ما بخشود و عنایت خود را بر ما معطوف داشت. این طبیب جوان که در آن وقت زخم خطرناکی را که وزیر در ساق پا داشت مداوا می کرد، پیش او رفت و با وی با دلیری و قوت قلب صحبت کرد و به سخنان خود اشک های خویش را افزود و خود را به پای وی افکند و از او درخواست کرد که لطف کند که میسیونرها بمانند و اضافه کرد که خود من نیز بایستی از کشور خارج گردم و شما مرا محکوم کرده اید و حکمی که علیه آنها صادر شده است شامل من هم می شود، زیرا من هم به همان آیین هستم. اگر آنها مجرم هستند، من نیز مجرم هستم.

وزیر با مهربانی به او گفت از چیزی نترسید، نه شما و نه پدران روحانی شما از کشور خارج نخواهید شد. این گفته ها به او اطمینان خاطر نمی داد. فرمان صادر شده بود و فردای آن روز می بایستی به امضاء وزیر برسد. او این را می دانست و فردا از صبح زود نزد وزیر ایرانی رفت. ارمنیان فرمان را به وزیر ارائه کردند و او به علت این که یا از محتوای آن خبر نداشت و یا این که وعده و قول خود را فراموش کرده بود، آن را بی آنکه بخواند امضاء کرد و این چه پیروزی بزرگی برای دشمنان دین ما بود. آنان با خوشحالی از پیروزی خود که این همه آرزویش را داشتند، بازگشتند. پشتیبان با حمیت میسیونرها وقتی چنین دید، آهی بر آورد و به وزیر گفت: آیا قولی که به من دادید همین بود؟ فکر کنید، شما با امضاء فرمان اخراج پدران روحانی، حکم تبعید مرا هم امضاء کردید. وزیر که با شنیدن این سخن متعجب شده بود، فرمان داد تا ارمنیان را باز آورند و فرمانی را که امضاء کرده بود از آنها گرفت



Shiva Moozoun
Attorney at Law

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit
Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses,
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624

www.pezhvak.com



پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

زیباترین داستان مجموعه «فارسی شکر است» می باشد و تمام طنز آن از نحوه حرف زدن شخصیت های مختلف آن ناشی می شود نویسنده که از اروپا بر می گردد، بدون هیچ دلیل درست و حسابی به زندان گمرک بندر انزلی می افتد و در آن جا شیخی را می بیند که جز با آیات قرآنی و احادیث نبوی و امثال و کلمات قصار عربی حرف نمی زند و در مقابل او جوانک ژیکولوی غرب زده ای قرار دارد که تازه از فرانسه برگشته است و فارسی و فرانسه را به نحو مضحکی مخلوط می کند. در این میان یک کلاه نمدی صاف و ساده که فارسی را مثل بچه آدم حرف می زند می خواهد بپوشد که او را به چه دلیلی به زندان انداخته اند، می گوید: «جناب شیخ تو را به حضرت عباس آخر گناه من چیست؟ آدم والله خودش را بکشد از دست ظلم مردم آسوده بشود!»

به شنیدن این کلمات مندیل جناب شیخ مانند لکه ابری آهسته به حرکت آمده و از لای آن یک جفت چشمی نمودار گردید که نگاه ضعیفی به کلاه نمدی انداخته و از منفذ صوتی که بایستی در زیر آن چشم ها باشد و درست دیده نمی شد با قرائت و طمأنینه تمام کلمات ذیل آهسته و شمرده مسوموع سمع حضار گردید: «مومن! عنان نفس عاصی قاصر را به دست قهر و غضب مده که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس...» کلاه نمدی از شنیدن این سخنان هاج و واج مانده و چون از فرمایشات جناب آقاشیخ تنها کلمه کاظمی دستگیرش شده بود گفت نه جناب، اسم نوکران کاظم نیست، رمضان است. مقصودم این بود کاش اقلاً می فهمیدیم برای چه ما را این جا زنده به گور کرده اند؟(۲)

رمضان بیچاره که خیری از جناب شیخ نمی بیند روی به فرنگی مآب می آورد، و او که در طاقچه ای نشسته و غرق در مطالعه رمانی است پایین می پرد و «برادر، برادر، گویان به طرف رمضان می آید تا با او دست بدهد. رمضان خود را عقب می کشد و جناب خان به ناچار دستی به سیل خود می کشد و در حالی که دو انگشت ابهام خود را در سوراخ جلیقه جای داده و با بقیه انگشتان خود روی پیش سینه آهار دارش تنبک می زند، می گوید: «ای دوست و هموطن عزیز! چرا مرا این جا گذاشته اند؟ من هم ساعت های طولانی هرچه کله خود را حفر می کنم آبسولومان چیزی نمی یابم نه چیز پوزیتیف و نه چیز نگاتیف. آبسولومان! آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک... یک کریمنل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسیم هزار ساله و بی قانونی و آریترتر که میوه جات آن است هیچ تعجب آورنده نیست... برادر من در بدبختی! آیا شما این جور پیدا نمی کنید؟(۳)

و آخر سر هم شعر مفصلی از ویکتور هوگو می خواند که اشتباهاً آن را از لامارتین می داند. رمضان بدبخت که فکر می کند «مسیو» جن زده شده، خیلی می ترسد و می خواهد از زندان فرار کند. در این وقت است که نویسنده با او به فارسی معمولی حرف می زند و او را آرام می کند. نویسنده خیلی کوشش می کند تا به رمضان بفهماند که شیخ و مسیو، هر دو فارسی حرف می زنند، ولی رمضان باور نمی کند. دومین اثر داستانی جمال زاده «دارالمجانین» در ۱۳۲۱ منتشر شد که به طور کلی اثر طنز آمیزی نیست، ولی نویسنده از اجتماعی انتقاد می کند که در آن اشخاص حساس و فهیمه جنون را بر عقل ترجیح می دهند و به عوض زندگی در اجتماع می خواهند در دارالمجانین باشند. از جمله ساکنان دارالمجانین یکی هم هدایت قلی خان مشهور به «مسیو» است که خود را «بوف کور» می خواند و جمال زاده قطعاتی از بوف کور می آورد و در عین حال که نویسنده گاهی لحنی طنزآمیز دارد، عشق و علاقه و احترامش نسبت به صادق هدایت به طور وضوح نمایان است.

«قلنتشن» دیوان (۱۳۲۵) سومین اثر داستانی جمال زاده و شاید بتوان گفت بهترین رمان او، یک تراژدی است آمیخته با طنز و انتقاد اجتماعی. تم اصلی کتاب نبرد بین خیر و شر است. در اجتماع بی حساب و کتاب و سفله پرور ایران بعد از جنگ اول، نویسنده نشان می دهد که قهرمان شریف و درستکار کتاب حاجی شیخ سقط فروش از یک عمر پاکدامنی و تقوا طرفی نمی بندد و در حالی که قلنتشن دیوان پشت سر هم انداز، چاپلوس و بی وجدان عمری در ناز و نعمت به سر می برد و بعد از مرگ ثروتی سرشار برای احفاد خود باقی می گذارد.

قلنتشن دیوان، با وصفی زیبا و دقیق از کوچه ای که نویسنده در آن زندگی می کرده آغاز می شود که ساکنان آن همه مردمانی متوسط الحال بودند. حاجی شیخ سقط فروش مشروطه خواه باتقوا و با ایمانی است که از طرف مردم به نمایندگی مجلس اول انتخاب می شود، ولی چون در می یابد که اغلب و کلاً اصلاً به فکر مردم نیستند و تنها سنگ خود را به سینه می زنند و گله خود را می چرانند و «اگر ایران را آب ببرد آنها را خواب می برد»(۴)، استعفا می دهد و به کار و کاسبی می پردازد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

طنز در رمان و داستان کوتاه

بخش سوم
دکتر حسن جوادی



جمال زاده (۱۲۷۱-۱۳۷۶) در مقدمه مهمی که برای یکی بود یکی نبود نوشت، می گوید: «در ایران ما بدبختانه عموماً همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی که مشهور جهان است در ماده ادبیات نیز دیده می شود. به این معنی که شخص نویسنده وقتی قلم در دست می گیرد نظرش تنها متوجه گروه فضلا و ادبست و اصلاً التفاتی به سایرین ندارد و حتی اشخاص بسیاری را نیز که سواد خواندن و نوشتن دارند و نوشته های ساده و بی تکلف را به خوبی می توانند بخوانند و بفهمند هیچ در مد نظر نمی گیرد و خلاصه آن که پیرامون «دموکراسی ادبی» نمی گردد.»(۱) این است که جمال زاده شیوه جدید داستان کوتاه نویسی را وارد ادبیات فارسی می کند و طی شش داستان گوشه هایی از اوضاع دوران مشروطه و نحوه زندگی مردم آن روزگار را با به کار بردن زبانی ساده و شیرین و استعمال تعابیری عامیانه نقاشی می کند. این کتاب نه تنها به خاطر طنز قوی و گیرای آن، بلکه به خاطر اقدامی نوجویانه در ادبیات ایران اهمیت بسیار دارد. از مجموعه شش داستان یکی بود یکی نبود، سه داستان کاملاً و بقیه تا حدی طنزآمیز هستند و این سه عبارت اند از: «فارسی شکر است»، «بیله دیک بیله چغندر» و «رجل سیاسی».

«رجل سیاسی» سرگذشت مرد حلاجی است که در اثر ملامت های زنش به فکر سیاست بازی می افتد و جلوی یک عده اعتراض کنندگان به مجلس شورای ملی می رود و در آنجا برحسب اتفاق سخنگوی مردم می شود. حوادث عجیب و غریب او را به تدریج به راه سیاست می کشاند. فساد دستگاه دولتی ایران به حدی است که مردی کاملاً عامی و جاهل می تواند راهی برای خود پیدا کند و عاقبت راستی راستی «رجل سیاسی» مهمی در کشور بشود.



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

نویسنده جامعه‌شناس و عالم علوم سیاسی در فرقه کچینان (سیاحی گوید)، که مهم‌ترین اثر او در نقد ادبی است، از تکلفات مضحک منشیاة بزرگان سیاست و ادبیات پرده برداشت و بر پیشگامی آخوندزاده تأکید کرد. زین‌العابدین مراغهای، نویسنده و منتقد اجتماعی، در «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک» بی‌خبری شاعران و نویسندگان ایرانی را در توجه بر احوال وطن و ملت و تقدیر ایشان به تصنع و پیچیدگی در کلام نشان داد. میرزا عبدالرحیم طالبوف، مصلح و منتقد اجتماعی، هرچند اثر مستقلی در نقد ادبی از خود به جا گذاشت، اما در آثار پراکنده‌اش می‌توان افکار انتقادی او را در نقد انحطاط شعر و ادبیات و زبان فارسی باز یافت. آثار احمد کسروی، مورخ و زبان‌شناس نیز در بررسی ادبیات گذشته و معاصر ایران، با همه تندروی، از اندیشه تحلیل انتقادی خالی نیست و آنچه از صادق هدایت، نویسنده داستان در زمینه نقد ادبی به جا مانده، حاکی از ذوق و هوش و قریحه درخشان اوست. (۲) از پس اینان که مقدمات نقد ادبی جدید ایران را فراهم آوردند، باید از کسانی یاد کرد که بر اثر آشنایی با زبان و ادبیات اروپایی نویسندگان و منتقدان معتبر جهانی را به ایرانیان شناسانده و شیوه بررسی و تحلیل انتقاد ادبی را آموزش دادند.

در صدر اینان، فاطمه سیاح (۱۲۸۱-۱۳۲۶) استاد ادبیات تطبیقی و نقد ادبی قرار دارد. او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی خود در مسکو، در ۱۳۱۲ به ایران می‌آید و از ۱۳۱۵ در دانشسرای عالی و دانشگاه تهران به تدریس می‌پردازد. فاطمه سیاح به علت تسلطش بر زبان روسی و فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی، درس نقد ادبی و ادبیات تطبیقی را با عنوان «سنجش ادبیات زبان خارجه» بنیاد کرد و با مرگ او این درس تعطیل شد، زیرا که در این کار برای او جانشینی نبود. درباره او همین بس که خانلری، شاگرد آن استاد، گفت: «فاطمه خانم سیاح: این خانم بزرگی که در نقد ادبی شاید نظیر او را کمتر به خود ببینیم.» (۳)

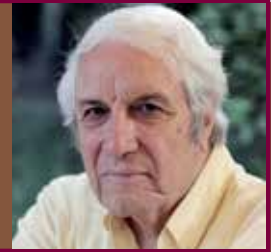
پس از او از پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹) یاد باید کرد که در تاریخ نقد ادبی ایران فصلی درخشان به نام اوست. همو بود که نخستین بار درباره ماهیت شعر، زبان شعر، موسیقی شعر، ساختمان شعر با ذهنی و زبانی تازه سخن گفت و پیوند شعر و موسیقی و صورت و معنی را نشان داد. به یاد داشته باشیم که این مباحث در ۱۳۲۳، برای نخستین بار به زبان فارسی نوشته می‌شد، زمانی که رضا برهانی کودکی هفت هشت ساله در تبریز بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

رضا برهانی و نقد ادبی

بخش اول

دکتر ایرج پارسی نژاد



رضا برهانی شاعر و نویسنده معاصر در گفته‌ها و نوشته‌های خود به تکرار و تأکید ادعا کرده بود که نقد ادبی را در ایران بنیان گذاشته و فارسی‌زبانان را با زبان و اصطلاحات و تئوری‌های نقد ادبی مدرن غرب آشنا کرده است. این مقاله می‌کوشد ضمن رسیدگی به این ادعا، آگاهی‌های روشن‌گر و مستدلی از سهم پیشروان نقد ادبی در ایران به دست دهد و نمونه‌هایی از آثار برهانی را در حوزه نقد ادبی طرح و تحلیل کند. حقیقت این است که بنیانگذار نقد ادبی جدید ایران میرزافتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵) است. به این واقعیت تاریخی، پیش از من، فریدون آدمیت، عبدالحسین زرین‌کوب، شفیعی کدکنی و محققان دیگر در آثار معتبر و مستند تحقیقی خود تصریح کرده‌اند. من نیز با تفسیر و تحلیل و استدلال بیشتری به توضیح این موضوع پرداخته‌ام و ترجمه مقالات آخوندزاده را در حوزه نقد ادبی به انگلیسی به دست داده‌ام. (۱)

آخوندزاده نخستین بار در ۱۲۸۳/۱۸۶۶ از قصیده سروش اصفهانی، شاعر دربار ناصرالدین‌شاه قاجار، در روزنامه ملت سنیه ایران انتقاد کرد. انتقاد او از نظر ذهنی و زبانی با آثار گذشتگان در نقد شعر تفاوت داشت. آخوندزاده افزون بر این مقاله، در رساله‌ها و مقاله‌ها و نامه‌ها و آثار پراکنده‌اش مبانی نظری خود را درباره نقد شعر و نثر بیان کرد. در پی نشر آثار و افکار این متفکر پیشرو، روشنگران ایرانی رساله‌ها و مقاله‌های بسیار نوشتند و با ادبیات زمانه خود، که بنیادش بر تقلید و تکرار و تصنع و تملق بود، به ستیز برخاستند.

میرزا آقاخان کرمانی، متفکر و مورخ و نویسنده پرشور و دلیر، در رساله ناتمام «ریحان بوستان افروز»، نظریات انتقادی خود را درباره ادبیات ایران ارائه کرد. میرزاملکم‌خان،

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

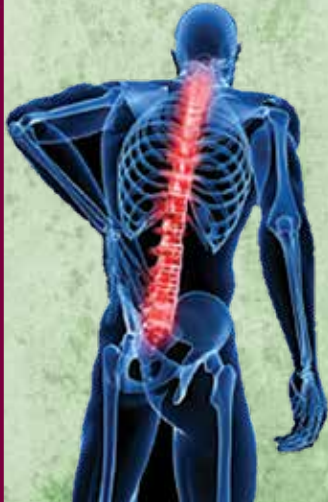
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی‌های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته‌ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه‌های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677
2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129

اگر پیشگامان حقوق بشر امروز زنده بودند چه می گفتند؟

فیلیپ سنذر - برگردان: عرفان ثابتی

اگر آنها ۷۵ سال بعد زنده بودند و اوضاع کنونی دنیا را می دیدند چه احساسی داشتند؟ درباره حقوق ویکتوریا آمیلینا، دوست نویسنده ام، و همه دیگر شهروندان مقتول در اوکراین چه فکر می کردند؟ درباره حقوق اهالی چاگوس، که ۵۰ سال قبل به زور از خانه های خود رانده شدند و هنوز نتوانسته اند به آنجا بازگردند، چه فکر می کردند؟ درباره دولت بریتانیا که می خواهد تأثیر «میثاق اروپایی حقوق بشر» را، که خود این کشور در نگارش آن نقش مهمی داشته، محدود کند تا بتواند پناهجویان را به رواندایی بفرستد که دیوان عالی بریتانیا آن را امن نمی داند، چه فکر می کردند؟ درباره مرگ های هولناک ۷ اکتبر در جنوب اسرائیل چه فکر می کردند؟ درباره مرگ های هولناک بعدی در غزه چه فکر می کردند؟ درباره حبس دسته جمعی اویغورها چه فکر می کردند؟ درباره سیاست شکنجه پس از ۱۱ سپتامبر چه فکر می کردند؟

می توانیم گمانه زنی کنیم ولی نمی توانیم با اطمینان بگوییم که اگر لمکین و لوترپاخت زنده بودند چه فکر می کردند. اما می دانم که خودم، در این سالگرد، با الهام از ایده ها و تلاش های آنها و عده ی زیاد دیگری، چه فکر می کنم. به نظر من اکنون زمان جشن گرفتن نیست، بلکه وقت آن است که هم به تفاوت های امروز و دستاوردهایمان اذعان کنیم و هم بپذیریم که هنوز کارهای بسیار زیادی باقی مانده است.

چهار سال قبل، در میزگردی در دانشگاه جورج واشنگتن شرکت کرده بودم که تامس بورگنتال، یکی از قضات سابق «دیوان بین المللی دادگستری»، هم در آن حاضر بود. او ده ها قبل، در ده سالگی، در محلی به نام آشویتس در اختیار یک پزشک نازی به اسم یوزف منگله بود. زمان برگزاری آن میزگرد یک هفته قبل از آغاز رسیدگی «دیوان بین المللی دادگستری» به اقامه دعوی گامبیا علیه میانمار بود. پرونده های که در آن گامبیا خواهان صدور دستور موقت برای متوقف ساختن نسل کشی قوم روئینگیا بود. تام گفت: «می توانید تصور کنید که چه می شد اگر در سال ۱۹۴۴ معاهده های وجود داشت که چنان رفتاری با من و دیگران را ممنوع می کرد؟ می توانید تصور کنید که چه می شد اگر دادگاهی وجود داشت که همه کشورها می توانستند به آن مراجعه کنند؟ می توانید تصور کنید که چه می شد اگر کشور دور دستی واقعا تمایل داشت که به آن دادگاه برود و از قضات بخواهد دستور توقف چنان رفتاری را صادر کنند؟»

دنباله مطلب در صفحه ۱۵۱

در هفته گرامی داشت هفتاد و پنجمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، و «میثاق منع و مجازات نسل کشی»، سرگرم تفکر درباره مبدأ و منشأ هر دو رویداد بوده و به این می اندیشیدم که امروز چطور باید خاطره آنها را زنده نگه داریم. این دو سند در دسامبر ۱۹۴۸ به فاصله ۲۴ ساعت از یکدیگر در پاریس تصویب شدند. هدف «اعلامیه جهانی حقوق بشر» حفاظت از افراد است، در حالی که «میثاق منع و مجازات نسل کشی» در پی حفاظت از گروه ها است. آن لحظه در پاریس لحظه ای انقلابی بود زیرا این امر را به رسمیت شناختند که حقوق حکومت نامحدود نیست، و اعلام کردند که دوران لگدمال کردن زندگی انسان ها با توسل به قانون به سر رسیده است.

منظورم را می فهمید؟ در عالم خیال به حوالی سال ۱۹۴۵ سفر می کنم، به زمان انتشار دو کتاب به قلم دو مردی که ریشه آنها و افکارشان را باید در شهر به یاد ماندنی لویو و دانشکده حقوق دانشگاه آن شهر جست. یکی از این دو کتاب، سلطه متحدین در اروپای اشغالی، به قلم رافائل لمکین بود که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد و لمکین در آن اصطلاح «نسل کشی» را وضع کرد. دومی لایحه بین المللی حقوق بشر، به قلم هرش لوترپاخت بود که چند ماه بعد منتشر شد و لوترپاخت در آن ایده هایی را مطرح کرد که بر پیشرفت حقوق بشر و توجه به «جنایت علیه بشریت» تأثیر گذاشت. هر دو نفر عضو تیم دادستانی در دادگاه نورنبرگ بودند. آنها هانس فرانک را که زمانی وکیل آدولف هیتلر بود تحت پیگرد قانونی قرار دادند، بی آنکه بدانند او در قتل همه اعضای خانواده شان دست داشته است. آنها فقط در پایان محاکمه به این واقعیت پی بردند. دور از انتظار نبود اگر این دو نفر عزلت می گزیدند و به حال دنیا افسوس می خوردند و برای عزیزان ازدست رفته خود سوگواری می کردند. اما چنین نکردند. آنها ایده هایی را پرورش دادند، و سپس آن ایده ها را ترویج کردند.

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodenal.com

www.nobleprodenal.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

برابر دیوانگی عاقلانه رفتار کنید.» از تمامی مردم هند می خواهد تا با دولت همکاری نکنند. «عدم همکاری ملی» پشت مخالفانش را به لرزه می اندازد دستور «تحریم کالاهای انگلیسی» صادر می شود. گاندی از تمامی کارمندان می خواهد کار خود را در کانون های دولتی رها کنند و با دولت ضد مردم همکاری نداشته باشند. وی از تمامی دانش آموزان و دانشجویان کشور می خواهد تا به مدرسه ها و دانشکده های انگلیسی نروند. بنابر اصل «ساتیا گراها» تمام این کوشش ها باید «بدون خشونت» انجام شوند. در این زمان نشانه های بسیار از سوی زمامداران انگلیسی و هندی از کنار آمدن آنان با گاندی و خواست های مردم حکایت می کنند. ژنرال انگلیسی از کار برکنار می شود. گاندی به این زمامداران اعتماد می کند و به هوادارانش می گوید «اعتماد جلوه ای از فضیلت است». بسیاری از رهبران سیاسی هند و از جمله «محمد علی جناح» رهبر مسلمانان هند، چون گاندی خوشبین و زود باور نیستند. به سختی به گاندی حمله می شود و از او می خواهند تا از خاموش شدن آتش مبارزه جلوگیری کند. اما گاندی نمی پذیرد و برای مدتی آتش مبارزه مردم به خاموشی می گراید.

اما سال پس از این کشتار بزرگ بار دیگر تظاهرات خیابانی و راه پیمایی ها از سر گرفته می شوند. از توجه دولت به درخواست های مردم خبری نمی شود و رهبران مسلمان هند، گاندی را برای از سر گرفتن مبارزه در فشار می گذارند. وی نیز به خاطر هم بستگی ملی مسلمانان و هندوها بار دیگر از ملت درخواست «عدم همکاری» با دولت را تکرار می کند. گویی در سقف ایمان گاندی در مورد رفتارهای انگلیسی های مؤدب و هوادار عدل و انصاف شکاف های بزرگی پدید آمده اند. در همین زمان است که مدال ها و نشان هایی را که در آفریقای جنوبی از سوی حکومت بریتانیا به خاطر خدماتش در جنگ به او داده شده اند پس می فرستد. در نامه ای به فرماندار کل هند (نایب السلطنه انگلستان) به او یادآور می شود که دیگر نمی تواند برای دولتی که برای نگاهداری خود دست به کارهای ناشایست می زند احترام یا محبتی داشته باشد. از این زمان به بعد است که گاندی امکان کنار آمدن با دولت بریتانیا را کنار می گذارد و دیگر چون گذشته به امپراتوری انگلیس با نظری آمیخته به ستایش نمی نگرد. اما در جریان واکنش مبارزان هند علیه کشتار مردم بی دفاع است که گاندی و بسیاری از رهبران هند به قدرت خود و آمادگی مردم برای مبارزه پی می برند، زیرا گروه های بزرگی از توده های مردم به درخواست های گاندی پاسخ مثبت می دهند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

گاندی کیست!

بخش سیزدهم

دکتر احمد ایرانی



شیر بریتانیا و خون کودکان: در بهار سال ۱۹۱۹ رویدادی در هند رخ می دهد که نه تنها این شبه قاره را تکان می دهد بلکه گاندی بر نقش بزرگی بازی می کند و پس از آن در هند به بزرگترین رهبر سیاسی - مینوی توده های مردم تبدیل می شود. در یکی از شهرهای استان «پنجاب» به نام «امریستار» مردم دست به تظاهرات می زنند. برخی از هندیان تند رو به یک خانم آموزگار انگلیسی حمله می کنند. فرمانده نظامی که یک ژنرال انگلیسی است، به سختی عصبانی می شود و می خواهد به توده های مردم هند به فهماند که «دم شیر را به بازی نمی توان گرفت»، این فرمانده دستور ممنوعیت راه پیمایی و تظاهرات را صادر می کند، اما هزاران هندی به دلیل بی خبری از این دستور یا سرپیچی از آن در یکی از باغ های این شهر به تظاهرات می پردازند. در چهار سوی این باغ دیوارهای بلندی بنا شده اند و فقط راه های باریکی برای آمد و رفت وجود دارند. فرمانده نظامی دستور می دهد تا سربازان تظاهر کنندگان را به گلوله ببندند. دستور اجرا می شود. بنا بر گزارش پلیس ۳۷۹ تن مرد، زن و کودک کشته و نزدیک به ۱۲۰۰ نفر زخمی می شوند. گلوله های سربازان ته می کشد و کشتار به پایان می رسد. فرمانده نظامی نشان می دهد که مردم هند با امپراتوری بریتانیا نباید در بیافتند. در استان پنجاب حکومت نظامی اعلام می شود. پس از چند هفته خبر این کشتار هراس انگیز در هند پخش می شود. گاندی به سختی تکان می خورد و در افسردگی ژرف فرو می رود. وی این بار دست به مبارزه ای بزرگ و گسترده می زند و برنامه پیکارش با شیر بریتانیا که از دندان ها و چنگال هایش خون می چکد هیجان انگیز تر از «هارتال» است.

هم شبه قاره هند و هم رهبر پا برهنه های آن به دورانی تازه گام می گذارند. گاندی دستور کار یا برنامه «ساتیا گراها» را اعلام می کند. از هوادارانش می خواهد در مبارزه های خود دست به خشونت نزنند. می گوید: «دیوانگی را با دیوانگی پاسخ نگویند. در



همین امروز برای
درخواست دهید:
HealthyAC.org



از 1 ژانویه 2024، بزرگسالانی با سن 26 تا 49 می توانند در طرح جامع Medi-Cal ثبت نام کنند. این یعنی افراد با هر سنی، فارغ از وضعیت مهاجرتشان، اکنون به طور بالقوه واجد شرایط طرح جامع Medi-Cal هستند، مشروط به اینکه همه الزامات دیگر واجد شرایط بودن را دارا باشند.

چگونه می توانم
برای Medi-Cal
درخواست دهم؟

سازمان های جامعه بنیاد در نزدیکی شما برای کمک به شما در ارائه درخواست در دسترس هستند و به هر سؤالی که ممکن است داشته باشید پاسخ خواهند داد. کافی است همین امروز به HealthyAC.org مراجعه کنید.

پوشش بیمه طرح جامع
Medi-Cal چیست؟؟

- مراقبت های سلامت اضطراری
- معاینات معمول
- درمان سوءمصرف مواد
- مراقبت های پزشکی، دندانپزشکی، سلامت روان، تنظیم خانواده و بینایی (جنسم)
- نسخه ها و موارد دیگر

Alameda County
Social Services Agency



مراقبت های سلامت
مورد نیازتان را فارغ از
وضعیت مهاجرتتان
با Medi-Cal
دریافت کنید.



Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

*Wash
&
Repair*

خرید، فروش
و
معاوضه

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051

کاغذ: قدیم ترین اسنادی که بر روی کاغذ نوشته شده متن های بودایی است و متعلق به چینی هاست. فکر ساختن کاغذ از پارچه متعلق به چینی هاست و نوشتن متون بودایی بر روی کاغذ به قرن دوم میلادی اختصاص دارد. در قرون وسطی سمرقند یکی از مراکز بزرگ کاغذسازی بوده است و بعدها کاغذ توسط ایرانیان به اروپا برده شد و قدیمی ترین اثری که در اروپا بر روی کاغذ نوشته شده متعلق به اوایل قرن یازدهم میلادی است. اسپانیا اولین کشور اروپایی است که به ساختن کارخانه های کاغذسازی اقدام کرد. کاغذهای آن زمان با الیاف کتان و شاهدانه ساخته می شد و این نوع کاغذ بسیار شکننده بود. بهای کاغذ در آن زمان بسیار گران بود و تا قرن چهاردهم همه کس نمی توانست از آن استفاده کند. ابتدا کاغذ را با دست می ساختند و تا قرن نوزدهم همین شیوه متداول بود، ولی امروز کاغذ را از مواد نباتی مختلف به طور صنعتی می سازند. بعد از این که کاغذ ساخته شد تحول بزرگی در کار نوشتن پدید آمد و پس از آن با اختراع ماشین های چاپ و ماشین های تحریر دگرگونی بزرگی در خطوط و نوشتار دنیای قدیم به وجود آمد.

قلم ها و وسایلی که با آن می نویسند در گوناگونی اشکال حروف سهم بزرگی داشتند و قلم ها باعث گرد شدن زاویه نوشته ها و کوچک شدن و مختصر شدن حروف شدند. در دوران قدیم از قلم های آهنی یا قلم های عاج یا قلم نی و پر پرندگان، مثل پر قو و غاز استفاده می کردند. سرعاج یا پرها را تیز می کردند و یا در قلم های نی و پرها شکافی ایجاد می کردند و از آنها برای نوشتن استفاده می کردند. برای نوشتن از گچ و سرب و زغال و مرکب استفاده می شد و از دوده و چسب و گاهی اوقات مخلوط کردن آن با مواد معطر، مرکب می ساختند. چینی ها از زمان های دور به این صورت به ساختن مرکب پرداختند و رومیان با ترکیب املاح مختلف فلزی، مرکب می ساختند. اختراع کاغذ و قلم موجب تغییر در حروف چینی شد و همچنین تأثیری بزرگ در تغییر شکل حروف سامی پدید آورد. برای نوشتن خطوط کهن بر روی الواح سخت لازم بوده است که حتی الامکان از ترسیم زوایای منحنی خودداری شود و تا حد امکان از خطوط ساده و راست گوشه استفاده شود. اصولاً باید دانست که ماده ای که بر روی آن می نوشتند، تأثیری عمیق در جهت خط داشته است. به این معنی که معمولاً خطوط قدیمی که بر روی صخره ها نوشته می شده است، اغلب دارای جهت عمودی بوده است، مثل خط هیروگلیف مصری. در صورتی که بعد از پیدا شدن لوحه های کوچکتر که نویسنده می توانست آن را در زیر دست حرکت دهد و زاویه راحت تری را برای نوشتن بیابد، کم کم جهت نوشتن را از عمودی به افقی تغییر داد و خط به صورت افقی درآمد و اشکالی که برای نوشتن به کار می رفت نیز کم کم تغییر شکل پیدا کرد و خطوط تصویری تغییر صورت یافت.

برای نوشتن بر روی گل رس، نی را می تراشیدند و بعد از آماده شدن گل رس، قلم را با سرعت و تند تند در گل رس فرو می بردند و برمی داشتند، به این ترتیب قلم در گل رس نمی گشت و فقط خطوطی مقطع به دست می آمد که نماینده نوشتار نویسنده بود. این نوع نوشتار از خطوط اولیه میخی بود و شایع شدن این نوع خط که با ضربه زدن نی بر روی گل رس پدید می آمد بستگی به مواد آن یعنی نی و گل رس داشت که با قیمتی ارزان تهیه می شد و این طرز نوشتن باعث کثرت استعمال این خط شد. در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد ظهور خط در بین النهرین همراه است با پیدایش مهرها با شکل های جدید. در این دوره خط سومری تکوین یافته است و بعد خصوصیات اصلیش ثابت و برقرار شده است. در این دوره نویسنده از الواح گل رس استفاده می کرده است و به ندرت سنگ و مواد سفت را به کار می برد و بوسیله قلمی از نی که انتهای آن درازتر و باریکتر از دوره های بعدی است، خطوطی بر روی گل رس حک می کند و با این وسیله می تواند در روی گل رس تازه خطوط منحنی یا مستقیم حک کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶



چگونگی پیدایش خط (بخش سوم)

در ادوار گذشته و قبل از اختراع کاغذ مواد گوناگونی برای این که بر روی آنها نوشته شود به کار می رفته است، از قبیل خشت و سنگ و استخوان و چوب و پوست و فلز و عاج و غیره. نوشته های بر روی این مواد را کتیبه می نامیدند. گاه این کتیبه ها بر روی سنگ های سخت و گاه بر روی خشت و الواح گل رس کنده می شدند و بعد آنها را در برابر آفتاب یا در کوره ها خشک می کردند و یا می پختند و بعد آنها را در مکان هایی محفوظ نگه می داشتند، مثل کتیبه های شوش یا تخت جمشید که گاه کندن و نقد کردن بر روی سنگ های سخت بسی دشوار بود. اعراب بیشتر نوشته های خود را بر روی استخوان شتر می نوشتند و چینی ها از برنز و لاک پشت استفاده می کردند و در تمام این موارد وسایل کنده کاری و قلم های خاص برای نوشتن به کار می رفته است. بعد از آن کم کم استفاده از وسایل نرم تر که نوشتن را آسان تر می کرد رایج شد، مثل چوب و پوست درختان، برگ نخل و درختان دیگر، پوست حیوانات و لوحه های مومی و قطعات خیزران و ابریشم که بیشتر مورد استفاده چینی ها بود. برگ نخل بیشتر مورد توجه هندی ها و چرم مورد استفاده اعراب بود. در آفریقا لوحه هایی از چوب به دست آمده که در مراکش هنوز هم از این لوحه های چوبی استفاده می کنند. پاپیروس و پرشومن و کاغذ، تقریباً از اوایل رواج مسیحیت مورد استفاده قرار گرفت. پاپیروس بیشتر در مصر قدیم مورد استفاده بود و پرشومن (پرشومن) پوست نازک بین پوست ضخیم و گوشت آهو و بز کوهی و بعضی از حیوانات دیگر بود که آن را به عمل می آوردند و از آن برای نوشتن استفاده می کردند. پاپیروس و فن به عمل آوردن آن در انحصار مصریان بود. ماده اولیه آن ساقه یک نوع نی بوده که در دره نیل کشف شده بود. این نی ها را خیس می کردند و الیاف آن را از نی جدا می کردند و قطعه های افقی و عمودی آن را به هم می چسباندند و از آن برگ هایی به دست می آمد که با آن لوحه هایی درست می کردند و از آنها برای نوشتن استفاده می کردند. گرچه پاپیروس استقامت زیادی نداشتند ولی با این حال بعد از گذشت زمانی طولانی هنوز هم مقداری ناخوانده از آنها باقی مانده است.

(پرشومن) که در بالا به آن اشاره کردیم، بنا به روایات افسانه ای اختراع آن را به ساکنان آسیای صغیر نسبت داده اند، ولی در ایران قدیم نیز به کار بردن این وسیله نوشتاری متداول بوده و بنا به روایت دینکرت دیشتاسپ، شاه کیانی، دستور نوشتن اوستای قدیم را بر روی چندین هزار پوست گاو داده است و اوستا را به آب زر بر روی پوست گاو نوشته اند. (پرشومن) را از پوست گاو و گوسفند و گوساله نیز فراهم می آورند، ولی نوع مرغوب آن از پوست آهو و بزکوهی فراهم می شود. پرشومن ماده ای محکم و صاف است و در قرون وسطی برای نوشتن معاهدات به کار می بردند به خاطر استحکام و پایداری آن. قدیمی ترین نوشته بر روی پرشومن متعلق به قرن اول میلادی است، ولی استعمال آن از قرن چهارم رواج پیدا کرد و از آن به بعد تا قرن سیزدهم بیشتر نوشته ها بر روی پرشومن بود و چون تهیه آن گران تمام می شد، گاه نوشته های یک کتاب را بعد از استفاده می شستند و از پرشومن آن دوباره استفاده می کردند.

منیر معمارپوری، مترجم رسمی کالیفرنیا

ترجمه مدارک پذیرفته می شود!

Monir Memarpuri, MBA

(510) 517-7385

m.memarpuri@gmail.com

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans

Medicare Supplement Plans

Medicare Prescription Drug Plans

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com



Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

CA License# OH15555



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.icnc.org (510) 832-7600
info@icnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @icnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.icnc.org (510) 832-7600
info@icnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @icnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرّوش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

suzaun.hirbod@icnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت www.icnc.org کانال تلگرام @icnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@icnc.org مکاتبه کنید



Grand Opening

Harmony's Floral & Gifts

*Welcome to our Grand Opening,
where we celebrate new beginnings with elegance & style*

به گالری گل و هدایای هارمونی خوش آمدید،
محیطی که هر شکوفه‌ای داستانی که با روح و جان شما ارتباط دارد را روایت می‌کند.



با نزدیک به نیم قرن تجربه در امور طراحی و گل آرایی، کارکنان مجرب ما آماده هستند تا در هر مناسبتی به تمام نیازهای شما پاسخگو باشند!

عروسی، سفره عقد، مهمانی و جشن‌ها، بر میتصوا، بت میتصوا، مراسم سوگواری و کلیه مناسبت‌های دیگر

Specialist Arrangements for Any Occasion

Floral Arrangements for Weddings, Funerals, Corporate Parties & Events

با ورود به کلاب هارمونی، تا ۶۰٪ از تخفیف‌های ویژه ما برخوردار گردید



info@harmonysflorist.com ❖ www.harmonysflorist.com

(408) 229-3113

405 Saratoga Ave., #50, San Jose, CA 95129

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

AFFORDABLE CARS AND TRUCKS

خرید اتومبیل با کیفیت بالا و قیمت مناسب، با پرداخت نقدی و یا به صورت اقساط



316 S. MONROE ST, SUITE 150
SAN JOSE, 95128

TEL: 650-520-6091

WWW.AFFORDABLECARSANDTRUCKS.NET

Affordablecarsandtrucks1@gmail.com

تمام مراحل DMV توسط ما انجام می شود

هموطنان و مهاجرین عزیز، با داشتن کردیت خوب یا بد، و با کمترین پیش پرداخت، می توانیم بهترین وام را برای تان درخواست کنیم

نقد و بررسی فیلم ناپلئون (Napoleon)

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: ریڈلی اسکات **هنرپیشگان:** واکین فینیکس - ونسا کربی
داستان فیلم: ناپلئون به کارگردانی ریڈلی اسکات به یکی از مهم ترین انسان های تاریخ بشر می پردازد. فردی که اقدامات او چه در عرصه جنگی و تاکتیک های نظامی و چه در قانون گذاری و اصلاحات و حتی یافتن اشیای با ارزش در مصر، باعث شده تا روایت زندگی او یکی از جذاب ترین سوژه های ممکن برای نویسندگان و فیلمسازان باشد. با این حال، ریڈلی اسکات برای ساخت فیلمی درباره این شخصیت برجسته، به مهم ترین نکته ای که درباره ناپلئون دریافتی، همسرش ژوفین بوده است!



فیلم «ناپلئون»

ژوفین شخصیت چندان مهمی در تاریخ سیاسی فرانسه نبوده است. بیشتر شهرت او از بابت خیانت های متعدد به ناپلئون در طول زندگی مشترک و رفتارهای گاه پر خاشکرایانه اش بوده است و اقدام قابل توجهی که منجر به توجه فیلمساز به این سوژه در کنار ناپلئون شود وجود نداشته است. از این جهت، مسیری که فیلم طی می کند تا ناپلئون را به مخاطب معرفی کند از همان ابتدا با خشت اشتباه بنا شده و تا انتها پیش می رود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

نقد و بررسی فیلم «ستاره بازی»

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: هاتف علیمردانی که یکی از کارگردانان پرکار سینمای ایران در دهه نود به شمار می رفت. مشهورترین ساخته این کارگردان «کوچه بی نام» است و آخرین فیلمش تا پیش از ساخت «ستاره بازی»، «کلمبوس» بود.
هنرپیشگان: فرهاد اصلانی و شبنم مقدمی، مشهورترین بازیگران ایرانی فیلم به شمار می روند. در آن سو، مایکل مدسن، رفیق دیرینه آقای تاراتینو هم یکی از بازیگران فیلم است.

داستان فیلم: فیلم داستان دختر جوانی را روایت می کند که در آمریکا درگیر اعتیاد به مواد مخدر می شود و اتفاقات مختلفی را تجربه می کند.

نکات مثبت فیلم: شاید تماشای مشکلات افراد معتاد بتواند عده ای را از خطرات اعتیاد آگاه نماید

نکات منفی فیلم: فیلمنامه به هیچ عنوان کشش یک فیلم بلند سینمایی را ندارد. نه شخصیت های مکملی در داستان حضور دارند که خرده روایتی به قصه اصلی اضافه



فیلم «ستاره بازی»

کنند و نه قصه اصلی شاخ و برگی دارد که بتواند توجه تماشاگر را جلب کند، همه چیز به شدت تکراری و کلیشه ای است. تصحیح رنگ فیلم مشکلات فراوانی دارد. فیلم بازی های بدی دارد. شاید یکی از بدترین بازیگران فیلم مایکل مدسن باشد که قرار بوده بمب فیلم باشد!

مشکلات فیلم به حدی زیادی است که حتی پس از پایان فیلم هم مشخص نیست که چرا شخصیت اصلی داستان تصمیمات ساده ای نمی گیرد و دائم با خود درگیر است! رابطه دو دختر در فیلم به درستی بسط و گسترش داده نمی شود. آنها چرا تا این حد به یکدیگر وابسته هستند؟ هیچ مشخص نیست!

عامل تأثیرگذار برای تماشای فیلم: هیچ عامل تأثیرگذار مهمی که شما را مجاب به تماشای «ستاره بازی» کند وجود ندارد.

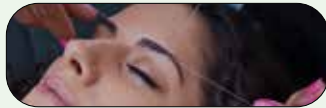
حرف آخر: «ستاره بازی» اثری ضعیف و فراموش شدنی است. فیلمی که به مقوله اعتیاد به کلیشه ای ترین شکل ممکن پرداخته و هیچ حرف جدیدی برای مخاطب سینما ندارد. فیلم در پرورش سوژه خود ناتوان است و حتی نمی تواند به درستی دلایل اعتیاد را مو شکافی کند.

افتتاحیه سالن آرایشگاه و زیبایی

Posh Hair Lounge

در قلب شهر لس گاتوس با مدیریت الناز

- ✦ Haircut & Styling
- ✦ Hair Coloring
- ✦ Hair Treatments
- ✦ Makeup Services
- ✦ Eyebrow Services
- ✦ Men's Grooming
- ✦ Bridal & Special Occasion Packages



ما مجموعه ای کامل از سروس های زیبایی را با تمرکز بر کیفیت ارائه می دهیم.

Visit our newly upgraded beauty salon for top-notch services!

www.theposhhairlounge.com

Follow us on Instagram @poshhairlounge

(408) 659-5593

For a limited time \$20
discount on any beauty service

634 N. Santa Cruz Ave, Los Gatos, Unite #108

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

- 👉 آدم غد رو هر صندلی نمی نشینه.
- 👉 آدم غد توی مجالس به حرف احدی گوش نمیده.
- 👉 همه میگن مگه دیوانه ای که با این آدم غد دوست شدی.
- 👉 آدم غد همیشه آخر از همه میاد.
- 👉 آدم غد هر جا میره فکر می کنه همه باید برایش بلند شن.
- 👉 آدم غد همه چی نمی خوره و همه جا نمیره.
- 👉 آدم غد همه جا می خواد بالا بشینه.
- 👉 آدم غد هرگز نمیکه نمی دونم.
- 👉 آدم غد یه هفته بیاد آمریکا، تمام خیابان های تهران و زبان فارسی یادش میره.
- 👉 آدم غد اوباما هم دعوتش کنه، ممکنه بگه تا ببینم.
- 👉 آدم غد به مادرش هم اگه سلام کنه بی لبخند سلام می کنه.
- 👉 آدم غد محاله چیزی که نمیدونه پپرسه.
- 👉 آدم غد فکر میکنه همه باید او را بشناسند و بهش احترام بذارند.
- 👉 از هر رشته تحصیلی پیش آدم غد تعریف کنی میگه بدرد نمی خوره.
- 👉 آدم غد میگه من به هر رستورانی نمیرم.
- 👉 آدم غد هر جایی خونه نمی خره.
- 👉 آدم غد دست آخر آدم غمگینی است. میدونی چرا؟ خودش خواسته!

بود. حتی در مقابل مشکلات قیافه گرفته بود و از بس به قیافه گرفتن عادت کرده بود، مراقبت از آن جزئی از طبیعتش شده بود. موهای پرپشتی داشت و دندان های باقی مانده اش محکم بود. قلبش را سال های پیش عمل کرده بود. قبل از عمل تنها چیزی که خواست کرم صورتش بود و عطری که بهتر بود دم دستش باشد تا بوی بیمارستان نگیرد. مامان هفتاد ساله بود. از آن هفتاد ساله های قشنگ که بدن چاق و جا افتاده ای دارند و در مهمانی ها چادر نازک خوشگلی سرشان می کنند و بلدند چه طور رفتار کنند تا شبک و آراسته به نظر برسند. همین است که میترا دوست دارد مامان را به مهمان هایش معرفی کند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان-کالیفرنیا

e-mail:ha@makvandi.com



یک کتاب و این همه استقبال: کتاب «صدسال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز کلمبیایی، ابتدا در سال ۱۹۶۷ در آرژانتین منتشر شد و تمامی ۸۰۰۰ نسخه چاپ اول آن در بوئنوس آیرس در کیوسک های روزنامه فروشی متروی آنجا، ظرف یک هفته به فروش رفت. چیزی نگذشت که خوانندگان کتاب در سراسر آمریکای لاتین برای خریدن آن به کیوسک های روزنامه فروشی و کتابفروشی هجوم بردند. ترجمه کتاب به زبان های بیگانه از مرز سی و پنج گذشت. در آمریکا تنها شرکت انتشاراتی ایون یک میلیون نسخه از ترجمه آن را در ظرف مدت کوتاهی به فروش رساند. در روسیه نیز یک میلیون نسخه رمان در اندک زمانی به فروش رسید. برای گارسیا مارکز تعریف کرده اند که در مسکو زن میانسالی کتاب «صد سال تنهایی» را از ابتدا تا انتها کلمه به کلمه رونویسی کرده تا مطمئن شود که تمام این رمان را خوانده است. در شهر مکزیکو همین که خبر اهدای جایزه نوبل ادبیات به گارسیا مارکز پخش شد، تمامی دانش آموزان یک دبیرستان جلو خانه او در محله ال پدرگان جمع شدند و با خواندن سرود دسته جمعی به او تبریک گفتند. کارلوس فونتنس، نویسنده نام آور مکزیک در خاطرات خود نوشته است که «روزی آشپزم را دیدم که سرگرم خواندن کتابی است و لحظه ای از آن غافل نیست. وقتی از او پرسیدم حالا این کتاب که می خونی چیه؟ در جوابم گفت: «صد سال تنهایی».

مامان پیر بود: مامان پیر بود. ولی پیری بر او حکومت نمی کرد. پیری زیر دستش بود. مثل مرد مزاحمی بود که مامان بلد بود خورش کند. بعضی وقت ها با دلبری و بعضی وقت ها با دندان تیز کردن. بدبختی کم نداشت، ولی جنگجوی خوبی بود. همیشه جنگیده بود اما این باعث نشده بود خودش را فراموش کند. مظلوم نشده

Cupertino Florist For Every Occasion

با ۶۰ سال سابقه درخشان و با سبکی کاملاً متفاوت در طراحی گل ها



Wedding



Birthday



Anniversary



Funeral



Any Occasion

20% off any order
for a limited time

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern,
or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

فروش و کاشت درخت
و گیاه در منازل شما

Tel: (408) 252-3560 * Fax (408) 252-5788

Same Day
Delivery

info@cupertinoflorist.com * www.cupertinoflorist.com

7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Hours:
9am - 7pm
7 Days a week

انور بازار با مدیریت جدید ایرانی

Anwar Bazaar & Bakery

عرضه کننده انواع مواد غذایی،

گوشت و مرغ حلال، لبنیات، میوه و سبزیجات تازه، حبوبات، نان بربری داغ و تازه

تمامی مایحتاج شما زیر یک سقف



سوسیس و کالباس، خشکبار و تنقلات ایرانی و افغان، برنج و چای در مارک های متنوع



نان بربری داغ و تازه ۷ روز هفته

کباب در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه از ساعت ۱۱ به بعد

(408) 559-6175

از ۹ صبح تا ۸ شب

2626 Union Ave, San Jose, CA 95124

کودک آزاری در مرکز بشیر هدایت الهی تهران

ثمانه قدرخان

مخدر یا کار قاچاق گرایش پیدا می کنند. دلیل آن هم این است که در ابتدا از طرف افرادی که این کودکان را آلوده می کنند محبت می بینند.

به گفته امیر، خیرین بسیار زیادی به مرکز بشیر هدایت الهی کمک می کنند. به کرات در این مرکز گوسفند ذبح می شود، ولی معلوم نیست به کجا ارسال می شود. دزدی در این مرکز بسیار عادی است. امیر توضیح می دهد مرکز بشیر هدایت الهی، مرکز خصوصی نگهداری از کودکان پسر و تحت حمایت بهزیستی است. او می گوید: «تا پیش از دایر کردن این مرکز، مسئولان هیچ اموال و دارایی نداشتند، ولی از زمان تاسیس این مرکز، تبدیل به افرادی بسیار بانفوذ و سرمایه دار و به زبان عامه مولتی میلیاردر شدند. این ثروت از پول خیرین بچه ها به دست آنها رسید، ولی در قبال دریافت کمک های مالی برای بچه ها هیچ رسیدگی به کودکان و مرکز نگهداری آنها انجام نمی دهند.»

موهای بچه ها را تراشیدند و سشوار آوردند: امیر می گوید: «از زمانی که با این مرکز آشنا شدم، انواع بدرفتاری و شکنجه کودکان را دیدم. هربار بچه ها به بازرسان اعتراض و شکایت کردند، طوری آنها را تهدید کرده بودند که لام تا کام در بهزیستی حرف نزنند». امیر برخی از شکنجه ها را این طور توصیف می کند: «شکنجه بسیار بد و سخت روحی و جسمی برای این کودکان زمانی است که برای تنبیه موهای سر پسر بچه ها را می تراشند و بعد برای تسخیر و خندیدن به آنها، مریبان می گویند سشوار بیاورید موهای این کودکان را خشک کنید. در این زمان شروع می کنند به خندیدن». یکی از کودکان مرکز برای امیر تعریف کرده است «یک روز در مدرسه یک کلاس نداشتیم، حدود ۱۵ نفر از بچه های مرکز تصمیم گرفتیم برای حدود دو ساعت برای هواخوری و بازی به پارک نیاوران که نزدیک مرکز است برویم». این نوجوانان بین ۱۶ تا ۱۷ سال سن داشته اند. امیر می گوید: «وقتی در پارک نیاوران بودند، یکی از بچه های مرکز که در مدرسه دیگری تحصیل می کرده است، در مسیر بازگشت از مدرسه بچه ها را در پارک می بیند و به مربی مرکز گزارش می دهد. وقتی این بچه ها از پارک برمی گردند، سر و ابرو همه را می تراشند و می گویند سشوار بیاورید موهایشان را خشک کنیم. این بچه ها برای این که از هر سه مربی کتک نخورند، هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند. می گویند اگر اعتراض می کردیم، هر سه مربی با هم می ریختند سرمان و ما را کتک می زدند.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

اطلاعاتی در مورد یکی از مراکز نگهداری پسران در تهران به نام «بشیر هدایت الهی» در منطقه نیاوران تهران. مکانی که به آنها می گویند «شما فرزندان امام خامنه ای هستید» و در عین حال که از آنها نیروی سرکوبگر تربیت می کنند، مورد بدترین نوع شکنجه ها در کودکی قرار می دهند.

برخی بدسرپرست هستند و شماری بی سرپرست، برخی از آنها کودکان متولد در زندان هستند. برخی فرزندان بی سرپرست زندانیان، افراد اعدام شده، آنها که مادران تک سرپرست به دلیل فقر آنها را رها کرده اند و کودکانی که هرگز نمی فهمند مادر و پدر آنها چه کسی است، همگی آنها زیر مجموعه کودکان بهزیستی قرار می گیرند. هریک از کودکان تحت سرپرستی سازمان بهزیستی سرگذشت تلخ خود را دارند. آنها نه از خانواده در امان مانده اند و نه سازمان بهزیستی به درستی از آنها نگهداری و مراقبت کرده است. طبق گفته مقام های دولتی، براساس تازه ترین آمار، حدود ده هزار کودک فاقد سرپرست موثر در مراکز نگهداری از کودکان بهزیستی حضور دارند. به گفته مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک، زیر نظر دادگستری، حدود ۶۴۰ مرکز نگهداری کودکان بدسرپرست و بی سرپرست در سطح کشور وجود دارد.

راوی این گزارش می گوید یکی از اشخاصی که در مرکز «بشیر هدایت الهی» به عنوان کارمند مرکز کار می کند، خود بزرگ شده یکی از مراکز بهزیستی است. نه دانشگاه رفته است و نه تحصیلات مرتبط با نگهداری از کودکان را دارد، ولی به دلیل اطمینانی که مدیر مرکز به او دارد، مسئولیت های بسیاری بر عهده او قرار داده است. او یک آزارگر کودکان است. منبع خبری این گزارش، یکی از کارکنان سابق این مرکز است. برای حفظ امنیت، نام «امیر» را برای او انتخاب کرده ایم. امیر می گوید: «این فرد مرد جوان فربه ای است که کودکان مرکز بشیر هدایت را بسیار آزار جسمی و جنسی می دهد. در زندان متولد شده و در بهزیستی بزرگ شده و مادر او به جرم قتل همسر خود بعد از به دنیا آوردن فرزند خود در زندان اعدام شده است.»

امیر می گوید: «او شبها در مرکز می خوابد، در صورتی که اگر کارمند مرکز بود، باید ساعت کاری او سه بعد از ظهر تمام می شد. این فرد شبها در خوابگاه بچه های کم سن و سال می رود، از پسر بچه های مرکز می خواهد شلوار خود را در بیاورند و با بدنی عریان برای او برقصند. بعد به ناگاه همه چراغها را خاموش می کند و کودکان را می ترساند.» به گفته امیر، مدیریت مرکز بشیر هدایت الهی فردی به نام «حاج عبدالله» است که به صورت غیرقانونی به این فرد مورد اعتماد خود سمت مربی خوابگاه داده است، در حالی که این مرد جوان حتی در استخدام بهزیستی هم نیست. امیر توضیح می دهد که این فرد جاسوس حاج عبدالله هم هست و هر اتفاقی در مرکز رخ دهد، مو به مو باید به او گزارش کند و هرگز اجازه نمی دهد بچه های مرکز تنهایی با این فرد حرف بزنند.

امیر اضافه می کند: «خریدها را این فرد مورد اعتماد حاجی انجام می دهد. برای اینکه خیلی از مسئولیتها را گردن نگیرند، از تلفن او تماس های تلفنی خود را انجام می دهند و بعد می گویند فلانی این کار را کرده است. با این توضیح که او بچه بهزیستی است، دیگر می شناسیدش. او را سپر بلا هم کرده اند. در عین حال بچه ها را خیلی مورد آزار و اذیت قرار می دهد. در صورت آمدن بازرس به مرکز حتما کنار بچه ها حضور دارد، چون خودش از بچه های بهزیستی است و نگاه های او باعث می شود که بچه های دیگر هیچ شکایتی نکنند و از ترس حرفی نزنند. کسی هم نمی تواند او را از بازرس دور کند، چون سریع می گوید من بچه بهزیستی هستم و باید در جلسه باشم.»

پول افراد خیر چه می شود؟ کودکان عموماً از سن ۷ سالگی وارد مرکز بشیر هدایت می شوند و باید از سن ۱۸ تا ۱۹ سالگی از مرکز ترخیص شده و بیرون بروند، چون بچه های دیگر مرکز کم سن و سال هستند. در میان اسامی که امیر نام می برد، داستان بچه ها معلوم می شود. «امیرحسین»، وقتی چهار ساله بوده است در پارک گم می شود و هیچ وقت خانواده او پیدا نمی شود. او یکی از بچه های این مرکز است. «ابوالفضل» در دو سالگی توسط مادر خود مقابل بهزیستی رها می شود. به گفته امیر، این بچه ها تشنه محبت هستند و به همین دلیل خیلی زود به اعتیاد و مصرف مواد



کار را به کاردان بسپارید!

دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفهانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh, CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

جام ملت‌های آسیا، سایه‌ای شوم از دهه‌ها جنگ، موشک و خون

پیام یونسی پور

اخباری که دریافت می‌کردند، از رسانه‌های عربی و با تاکید بر موفقیت‌های نظامی ارتش «صدام حسین» بود. در نیمه نهایی، تیم ملی ایران باید مقابل کویت، میزبان بازی‌ها قرار می‌گرفت. یک روز پیش از شروع بازی، رسانه‌های کویتی از کشته شدن «حسین روشن»، برادر «حسن روشن»، بازیکن تیم ملی ایران خبر دادند. «حمید علیدوستی»، مهاجم همان تیم در مصاحبه‌ای گفته بود بازیکنان تیم ملی آن شب تا صبح از این غم نخوابیدند. جنگ اگر برای ایران و عراق آوارگی داشت، برای کویت در جام ملت‌ها یک پیروزی مقابل قهرمان سه دوره گذشته این مسابقات به ارمغان آورد، ایران دو بر صفر شکست خورد و به بازی رده‌بندی رفت.

جام ملت‌های ۱۹۹۶، کشتار مردم افغانستان: بسیاری ریشه‌های جنگ‌های دو دهه اخیر در افغانستان را در حد فاصله ماه‌های اکتبر تا دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی می‌بینند. طبق اسناد منتشر شده، پس از روی کار آمدن حکومت «طالبان» در افغانستان، برخی از کشورهای غربی، از جمله آمریکا و بریتانیا، این دولت را مناسب اداره افغانستان اما تندرو در اجرای احکام اسلامی توصیف کرده بودند. با این وجود، داستان از زمانی آغاز شد که دولت طالبان درهای کشور را به روی «اسامه بن لادن» و گروه «القاعده» برای آموزش‌ها و رزمایش‌های نظامی این شاخه تروریستی باز کرد. رقابت‌های جام ملت‌های آسیا ۱۹۹۶ از چهارم دسامبر آغاز و تا ۲۱ همان ماه ادامه یافت. از ۹ تا ۳۰ دسامبر همان سال، درگیری‌های خونین میان نیروهای دولت سابق و جنگ‌جویان طالبان و القاعده شکل گرفتند. تعداد دقیق کشته شده‌های غیرنظامی به صورت دقیق در دست نیست اما گفته می‌شود که طالبان در تلافی حمله برخی نیروهای ائتلاف آمریکا و دولت سابق به یک کمپ آموزشی القاعده، در یک روز به ۱۹ منطقه مسکونی در کابل موشک و راکت پرتاب کرد.

جام ملت‌های ۲۰۰۰، زیر سایه جنگ جوی حماس: مشهور است به «انتفاضه دوم» یا «انتفاضه الاقصی»، دقیقاً هفت روز پیش از آن که جام ملت‌های ۲۰۰۰ به میزبانی لبنان آغاز شود، گروه‌های «سازمان آزادی بخش فلسطین» و شبهه نظامیان «حماس»، عملیات‌های چریکی را علیه اسرائیل آغاز کردند. بهانه آغاز این نزاع نظامی که به کشته شدن بیش از سه هزار فلسطینی و بیش از ۹۰۰ اسرائیلی انجامید، شکست خوردن مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین در جریان مذاکرات «کمپ دیوید» عنوان شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

جام ملت‌های آسیا هرآن قدر که تا پیش از انقلاب برای ایران توام با افتخار و خاطراتی طلائی از سه دوره پیاپی قهرمانی بود، پس از انقلاب با حسرت، تلخی، شکست و ناکامی همراه شد. سال ۱۹۸۰، وقتی بازیکنان تیم ملی فوتبال ایران پای خود را روی خاک کویت گذاشتند، به عنوان مردانی که می‌خواهند از سه قهرمانی متوالی خود در این رقابت‌ها دفاع کنند، به چشم می‌آمدند. کمتر از یک هفته بعد اما بازیکنانی بودند از کشوری که مورد حمله نظامی قرار گرفته بود.

ایران پس از ۴۳ سال، بار دیگر در جام ملت‌های آسیا است و این بار جمهوری اسلامی به شرق و غرب خود موشک‌پرانی می‌کند. هراس آغاز جنگ در دل مردم است و البته بعید به نظر می‌رسد بازیکنان کنونی این تیم، هم‌چون بازیکنان دهه ۸۰ خورشیدی، دلواپسی خاصی برای آغاز یک منازعه نظامی علیه کشورشان داشته باشند.

جام ملت‌های ۱۹۸۰: آغاز جنگ ایران و عراق: می‌گویند «محمد پنجمی»، مدافع تیم ملی به جمع بازیکنان می‌آید و فریاد می‌زند: «۱۶۰۰ فروند هواپیمای عراقی، تهران را بمباران کرده‌اند». بازیکنان تیم ملی در سال ۱۹۸۰ میلادی این‌گونه در کویت متوجه آغاز جنگ ایران و عراق می‌شوند. رسانه‌های عربی اخبار خود را با پیش‌روی نیروهای ارتش عراق از جنوب و غرب کشور با چاشنی بزرگ‌نمایی آغاز کردند. تلفن تنها راه آن روزهای تماس مردم با یک دیگر بود اما تلفن‌های تهران، پایتخت ایران به محض آغاز حمله نظامی عراق به ایران، قطع شدند. بازیکنان تیم ملی امکان ارتباط با ایران را نداشتند. بازی اولشان را مقابل سوریه با تساوی بدون گل به پایان رساندند و مقابل چین به تساوی دو بر دو رسیدند. پس از پایان بازی دوم و بازگشت به هتل، از آغاز جنگ باخبر شدند.

در دیدار سوم، در حالی بنگلادش را هفت بر صفر شکست دادند که هنوز هیچ بازیکنی موفق به تماس با خانواده یا اقوام و دوستانش نشده بود. بازی چهارم را مقابل کره‌شمالی در حالی با پیروزی سه بر دو به پایان رساندند که هم‌چنان

پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO

Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105



ETMINAN MARKET



Hot Food Special

زرشک پلو بامرغ



\$16.99

باقالی پلو با ماهیچه



\$18.99

چلو خورشت فسنجان



\$18.99

چلو خورشت قیمه بادمجان



\$14.99

چلو خورشت قورمه سبزی



\$14.99

روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه

BBQ KABOB

کباب کوبیده



Ground Kabob
\$5.99

جوجه کباب زعفرانی



Zaafrani Chicken Kabob
\$7.99

کباب تیکه ای (چنجه)



Shish Kabob
\$9.99

1373 Kooser Rd. San Jose CA 95118
(408) 622 - 6778

دام و مجله ای از مدیر مدرسه مان آقای کنارسری می گرفتم که کاغذش عطر مخصوصی می داد. اسمش یادمانده است، اما داستان های دنباله دارش شوق کتابخوانی را در من صد چندان کرد. یواش یواش پام به کتابخانه عمومی شهرمان هم باز شد. آنجا در خیابان پهلوی، روبروی بیمارستان پهلوی، کنار ورزشگاه پهلوی، کتابخانه جمع و جوری بود که آقای محسنی آزاد، دبیر ادبیات مان دستم را گرفت و برد آنجا. سفارش کرد کتاب های صادق هدایت را بخوانم. می گفت آدمیزاد را به خود کشی می کشاند. من اما حاجی آقا، سگ ولگرد و سه قطره خون را همانجا دزدکی خواندم و خودکشی هم نکردم. چند صفحه بوف کور را هم خواندم اما چیزی حالیم نشد. هنوز هم چیزی حالیم نمی شود. آرزوهای بزرگ چارلز دیکنز را دو روزه خواندم. شبانه روز خواندم. خورد و خواب از یادم رفته بود.

آقای محسنی آزاد مرا با خانلری آشنا کرد. شعر بلند «عقاب» را حفظ کردم و در کلاس خواندم. بی هیچ تته پته ای. آقای محسنی آزاد کیف می کرد. یک همکلاسی دیگری داشتم به نام علی رکنی. علی رکنی تهرانی بود. یکی دو ماه همکلاسی ام بود. او مرا با نیما آشنا کرد. من تا آن روز اسم نیما را نشنیده بودم. به گمانم آقای محسنی آزاد با نیما میانه ای نداشت. گمان کنم از طرفداران المعجم فی معاییر اشعار العجم بود. علی رکنی منظومه افسانه نیما را به دستم داد و گفت بخوان. خودش چند بیتی را با آن صدای آهنگینش برایم خواند و گفت بخوان.

کمی که بزرگ تر شدم بیگانه آلبر کامو را نه یک بار نه دو بار بلکه ده بار خواندم. آنوقت ها بود که یواش یواش سر و کله بزرگ علوی و جمال زاده و صادق چوبک پیدا شد و لنگان لنگان با غلامحسین ساعدی و احمد محمود و علی اشرف درویشیان آشنا شدم. درویشیان مرا با دنیای بینوایان و درماندگان آشنا کرد. با همسایه های احمد محمود برای نخستین بار با «عشق ممنوع» آشنا شدم. با غلامحسین ساعدی از خیابان به کوره پزخانه های اطراف ورامین پریدم. ویکتور هوگو و داستایوفسکی و تولستوی و پوشکین و آنتون چخوف و موریس مترلینگ و جان اشتاین بک و ارنست همینگوی، مونس روزگار نوجوانی ام شدند و مرا با خود به کهکشان های دور کشاندند. دور دور دور.

حالا اینجا در پیرانه سری نگاهی به پشت سرم می اندازم و می گویم: «کاشکی بیشتر خوانده بودم. کاشکی با دقت بیشتری خوانده بودم. کاشکی آنقدر زنده بمانم تا بتوانم همه کتاب های عالم را بخوانم!» چه آرزوهای دور و درازی؟



برادرم ده دوازده ساله بود و می خواست مسیحی بشود. نمی دانم چه کسی زیر پایش نشسته بود و می خواست از او یک جناب موسیو قاراپتیان بسازد. برادرم اهل کتاب و کتابخوانی نبود. با همان درس و مشق مدرسه هزار جور گرفتاری داشت. تا بخواهد آن دیپلم کوفتی اش را بگیرد، دو بار رفوزه شده بود. یک سال زودتر از من مدرسه رفته بود، اما یکسال دیرتر از من دیپلم اش را گرفته بود، آن هم با چه والزارایاتی! حالا چپ و راست برایش کتاب و مجله می آمد. انواع و اقسام انجیل ها و مجله های تبلیغی. من از همان هشت نه سالگی با هیچ خدا و پیغمبری میانه ای نداشتیم. ام. آخوند محله مان، آقای جزایری، چو انداخته بود که پسر حاجی فلانی بابی شده است! من اصلا نمی دانستم بابی چیست. بعدترها از زبان همین آقای جزایری شنیدم که روی منبر می گفت که بابی ها با خواهرشان همخوابگی می کنند!

انجیل مرقس و انجیل متی و انجیل لوقا و انجیل یوحنا را همان زمان ها خواندم. از داستان هایش خوشم می آمد. برادرم هیچوقت مسیحی نشد. مسلمان هم نشد. هر هری مذهب هم نشد. اصلا با کتاب و کتابخوانی میانه ای نداشت تا مسلمان و کبر و کافر و یهودی بشود. اهل رفیق بازی هم نبود. می رفت مدرسه و می آمد خانه و با گل ها و گلدان ها سرگرم می شد. من اما با عالم و آدم رفیق بودم. یکبار هم نمی دانم چه مرضی گرفته بود که دست به غذا نمی زد. دو سه ماه غذا نخورد. مادر بیچاره ام باید با هزار زور و زحمت یک تکه نان توی دهانش می گذاشت و هزار بار قربان صدقه اش می رفت تا آن تکه نان را با یک لیوان شیر قورت بدهد. یک گوسفند هم نذر بقعه آسید رضی کیا کرده بود. چه تب و تابی هم داشت مادر بیچاره!

همان انجیل خوانی مرا کتابخوان کرد. پول هایم را جمع می کردم و از کتابفروشی آقای سعادت مند مجله می خریدم و می خواندم. هر هفته هم یک پنج قرانی می

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

منجر به شوک Sepsis شود. ضعف عمومی، اضطراب و تغییر در رفتار روانی علائم دیگر هستند.

تشخیص بیماری: آزمایش خون، اندازه‌گیری میزان لاکتات (Lactate) و پروکالسیتونین (Procalcitonin) و آنزیم‌های کبدی، بررسی انعقاد خون، کشت خون محیطی و کشت ادرار و مدفوع و خلط جهت تشخیص Sepsis بسیار مهم هستند. روش‌های تصویری (Imaging) ریه‌ها، شکم و کلیه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

درمان: درمان Sepsis شامل سه مرحله می‌باشد و باید سریعاً انجام گیرد. مایعات تزریقی (IV Fluids): مایعات متعادل شده نظیر Lactate به مقدار ۳۰ میلی لیتر به ازای هر کیلوگرم وزن از ۳ ساعت اول تشخیص بیماری استفاده می‌شوند. در بیمارانی که دچار ناراحتی کلیه هستند، میزان این مایعات باید بررسی شده و سرعت تزریق آنها کنترل شود.

مصرف سریع آنتی بیوتیک‌ها: استفاده آنتی بیوتیک‌ها در Sepsis باید فوراً شروع شود. از آنتی بیوتیک‌های با شعاع وسیع (Broad Spectrum) استفاده می‌شود. پس از بررسی نتایج کشت خون، نوع آنتی بیوتیک ممکن است عوض شود. استفاده از آنتی بیوتیک‌های اشتباه منجر به ۳۴ درصد مرگ در این بیماران می‌شود. انتخاب نوع آنتی بیوتیک به وسیله پزشکان و داروسازان بالینی با دقت لازم انجام می‌شود. دوره مصرف آنتی بیوتیک‌ها در Sepsis بین ۷ تا ۱۰ روز می‌باشد، ولی بعضی دیگر ممکن است مدت زمان بیشتری مصرف شوند. میزان آنها روزانه باید در خون اندازه‌گیری شده و دوز درمانی آنها تعیین شود.

تبعیض کننده عروق (Vasopressor Therapy): نوراپینفرین (Norepinephrine) اولین دارویی است که مصرف می‌شود و این در صورتی است که مایعات تزریقی فشار خون را به حد کافی بالا نبرند. این دارو حدود یک ساعت پس از مایعات تزریقی استفاده می‌شود که بسیار مهم می‌باشد. در صورتی که نوراپینفرین قادر به بالا بردن فشار خون نباشد، داروی دیگری (Vasopressin) استفاده می‌شود، چون بسیار مهم است که شوک Sepsis را جلوگیری کرد. جهت اطلاع بیشتر راجع به Sepsis با عفونت خون به منابع پزشکی مراجعه کنید.



Sepsis چیست؟

Sepsis یک نوع عفونت خطرناک است که ناشی از حضور باکتری‌ها در خون می‌باشد. واکنش بدن به این حالت منجر به از کار افتادن بعضی از اعضای مهم بدن، شوک و در نهایت در اثر عدم رسیدگی فوری منجر به مرگ بیمار می‌شود. بیشتر این عفونت خون ناشی از حضور باکتری‌ها می‌باشد. ولی Sepsis می‌تواند نتیجه عفونت‌های قارچی یا ویروسی نظیر کووید ۱۹ یا آنفولانزا که به موقع درمان نشده باشند، ظاهر شود. در این حالت بدن یک واکنش شدید التهابی از خود نشان می‌دهد.

Sepsis به سه فرم اولیه خطرناک و شوک خود را نشان می‌دهد. این بیماری عفونی در حال حاضر یک مشکل جهانی است و باعث مرگ و میر بیماران در سنجش آی سی یو می‌شود. در آمریکا هر ساله ۹۰۰ هزار نفر دچار عفونت خونی Sepsis می‌شوند. خوشبختانه پیشرفت تکنولوژی پزشکی، استاندارد شدن روش‌ها و آگاهی بیشتر پزشکان این وضعیت را بهبودی داده است. با این حال مرگ و میر هنوز بین ۲۰ تا ۳۰ درصد می‌باشد و سالانه در آمریکا ۲۷۰ هزار نفر بیمار جان خود را به علت Sepsis از دست می‌دهند. حدود ۸۰ درصد بیماران Sepsis در اورژانس مورد معاینه و بررسی قرار می‌گیرد و بقیه در بیمارستان‌ها بستری می‌شوند. مهم‌ترین عامل بروز این بیماری سن بالاتر از ۶۵ سال یا بیشتر بوده است. همینطور بیماری‌های مزمن، عدم تغذیه صحیح، ضعف سیستم ایمنی، جراحی‌ها و یا بستری شدن در بیمارستان‌ها و استفاده از دستگاه‌های پزشکی، ریسک ابتلا به بیماری را بالا می‌برند. گزارش شده است یک سوم عفونت‌های Sepsis پس از عمل جراحی در بیمارستان‌ها اتفاق می‌افتد. گرچه بسیاری از بیماران Sepsis پس از درمان اولیه بهتر شده و بیمارستان را ترک می‌کنند، به زودی و مجدداً به بیمارستان برگشته قدرت فکری و فیزیکی خود را از دست می‌دهند و در مدت زمان ۱۲ ماه جان خود را نیز از دست می‌دهند.

دلایل بروز Sepsis: عفونت‌های ریوی (Pneumonia) عامل اصلی بروز Sepsis می‌باشند. عفونت‌های دیگر دستگاه گوارش مجاری ادراری و یبوست در اثر عدم درمان، عامل دیگر این بیماری هستند.

علائم بیماری Sepsis: تب شدید عامل شناسایی این بیماری است. پایین افتادن فشار خون و عدم رسیدن اکسیژن از گردش خون به اعضای بدن، در نهایت ممکن است

Ali Driving & Traffic School

کلاس‌های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می‌توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس‌ها به زبان فارسی نیز عرضه می‌گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه‌ای

(408) 370-9696 ◆ (408) 394-5249

معرفی کتاب

Nutrition Topics for
Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال‌های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می‌باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می‌دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می‌باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان
ناشر: شرکت AuthorHouse



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



کوچه شاپشال

سیروس مرادی

بتول خانم دل تو دلش نبود. با احتیاط دستش را گرفت به نرده ها، چند پله آمد پائین و به حیاط رسید. انگار ندیمه ملکه قبل از عبور موبک سلطنتی مسیر را بررسی می کند، با دقت همه شمعدانی های سرخ و زرد را از نظر گذراند. گل ها عین بچه مدرسه ای های شیطان داشتند از خنده می ترکیدند. به محض پایان سان، غش و ریسه رفتند. چند گلبرگ ریخت پائین. اصلا سر برنگرداند که نگاه کند.

مثل این که تعداد قدم هایش را قبلا ماموران نظمیه ابلاغ کرده باشند، با دقت به سمت تخت بزرگ توی حیاط زیر درخت توت را طی و تا رسید، نفسی تازه کرد. طوری به درخت توت قدیمی خیره شد مانند این که دارد احوالپرسی می کند. هر طوری بود نشست. انگار کار ممنوعه و حرامی بخواهد بکند، قوطی سیگار به همراه کبریت را بیرون آورد و سیگاری روشن کرد و کامی گرفت. منتظر رباب خانم همسایه بود تا با کمک هم مشکلی را حل کنند.

هنوز سیگارش به نیمه نرسیده کوبه زنانه به صدا در آمد. معصومه نوه بتول خانم، دختری حدود ۱۸ ساله، عین انیس الدوله، سوغلی ناصرالدین شاه قاجار، با چشم های درشت و ابروهای پر پشت مشکی اما استخوان بندی ظریف و زیبا، شتابان به سمت در رفت و خیلی آرام باز کرد. رباب خانم با یکی از همسایگان خوش و بش می کرد. همسایه کنجکاو می خواست علت مراجعه رباب خانم به منزل بتول خانم در این ساعات اولیه روز را بفهمد، اما رباب که گرگ بالان دیده بود نم پس نداد و سر فضول را بر طاق نسیان کوبید. از همون بدو ورود گرای حرکتش به سمت تخت بزرگ کنار حوض بود، مفروش و دو متکا روبروی هم قرار داشتند با تشکیجه هایی از پوست گوسفند. کلمات و جملات تعارفات تکراری دیدار دقیقا مثل پروتکل مندرج در کتاب کثوم ننه و شامل پا دردهای مزمن و سرگیجه های سرشب و... بیبوست مزاج. یادی از شوهران مرحوم که مردان واقعی حساب می شدند، هرچند عرق خور بودند، اما اهمیت صدقه اول ماه و عروسی های بعد از اتمام محرم و صفر را خوب می دانستند.

سکوت مطلق برقرار شد. دو تا چایی در استکان های کمر باریک که معصومه همان نوه ای که در بار باز کرده بود، یک ربع پیش آورده بود تا ته خورده شد و تقاله های چای ته استکان جا خوش کردند. ناصرالدین شاه فضول روی استکان بر و بر نگاه می کرد و گوش خوابانده بود که موضوع جلسه و دستور کار چیست! بتول خانم مصاحب اشو زیاد در انتظار نگذاشت. شروع کرد به اینکه چقدر به زیارت شاه عبدالعظیم علاقه دارد و.. یواش یواش وارد جزئیات شد: «چند هفته قبل همین معصومه اصرار کرد که با ماشین دودی بریم زیارت. دلم تریک از بس در و دیوار نگاه کردیم.» آب دهنش را قورت داد و طبق عادت دست برد سیگاری در آورد که یاد توصیه های دکترش افتاد که نهایتا یک نخ سیگار را روزانه مجاز کرده بود. از سیگار کشیدن منصرف شد. زیر لب فحش ریگی به زن دکتر ابوالفتح خان داد. رباب خانم اصلا به روی خودش نیاورد. رو کرد به رباب خانم که هنوز هاج و واج منتظر شنیدن اصل ماجرا بود: «خانم که شما باشید. معصومه راست می گفت، خیلی راحت با ماشین دودی رفتیم شاه عبدالعظیم. اون روز خدا نیروی زیادی داده بود، عین پروانه می پریدم. خلاصه زیارت تموم شد و برگشتیم زیر بازارچه. شاگرد کبابی ها داد و بیداد راه اندخته بودند که گوسفند را همین پشت سر بریدیم و گوشت اش هنوز داغه و از شه میرزاد سمنان آوردیم و قره گل هستند و چه کباب کوبیده و چنجه های آبداری.»

دوباره آب دهنش را قورت داد و گفت: «نفهمیدیم کی هر دو سیخ کباب رو با گوجه های سرخ ورامین، نون تافتون تازه و دوغ آبعلی و ریجون دو رنگ همون باغ های اطراف لوبونویدیم. یواشکی به معصومه گفتم: حالا همه خیال می کنند از قحطی رها شده ایم. خیلی خندیدیم. درست کنارمون دو عاقله زن نشسته بودند. من از اول حواسم بود که اون تو نخ معصومه هستند. به نوبت پیچ و با دقت به معصومه نگاه می کردند. نوه ام بی خیال دنیا و در فکر خرید لواشک بود. کبابیه داد زد: چایی بیارم خدمتون خانم؟ من هم نمی دونم چی شد که بلافاصله جواب دادم: دستتون درد نکنه، چهار چایی پاکیزه با نبات. تا معصومه بخواهد دهن باز کنه و پیرسه: چرا چهار چایی مادر؟ گفتم با همین دو خانم بغل دستیمون چایی می خوریم. خلاصه سرتونو

درد نیارم. با همون دو چایی با خانم ها که دو خواهر تقریبا همسن دختر من بودند رفیق شدیم. گل گفتیم و گل شنیدیم. حواسم بود که معصومه نوه ام اصلا حرفی نمیزد. خانمی که بزرگتر بود و بعد فهمیدم اسمش اعظم خانم رو کرد به معصومه و گفت: شما چرا صحبت نمی کنید؟ معصومه ما هم خدا خیرش بده عشوه کم رنگی اومد و گفت: دارم از صحبت های شما استفاده می کنم. وای نمیدونی اون دو چقدر خوششون اومد. خلاصه اون دایگه از من بریدند و به معصومه پیوستند و سؤال بارونش کردند. چقدر درس خوندی؟ چه هنرهایی داری؟ بابات چکاره هست؟ چند خواهر برادری؟ کجا می نشینید؟ وقتی معصومه گفت که مدرسه ناموس رفته گل از گلشون شکفت و از معلم ها و شاگردانش گفتند. با هر پاسخ درستی که معصومه می داد اون گل از گلشون می شکفت. دست آخر یکیشون گفت که دخترش از همین مدرسه فارغ التحصیل شده اند. معصومه اون را شناخت. انگار راستی آزمایی ها رضایت بخش بود. اینجا بود که معصومه انصافا ساکت شد. یعنی بقیه را از مادر بزرگم پیرسید. بدون اینکه سؤالی کرده باشم، خانم دومی که تا حالا ساکت بود، دو سرفه ظریف و شروع به صحبت کرد که... امیر اسدالله خان ما در بانک ایران و انگلیس درست نبش شاه آباد، میدان مخابرات الدوله مشغوله. تعریف از داداشم نباشه همه اهل محل و فامیل قبول دارند که پسر با کمالاتی است. پارسال شش ماه رفته بود لندن دوره های مالی و حسابداری بگذرونه. فرانسه را هم به اندازه انگلیسی خوب بلده. طبع شعر داره و خوش خطه. شروع کرده به ترجمه داستان ربه کا از انگار اسم نویسنده یادش رفته بود.... معصومه خدا خیرش بده، به دادش رسید و گفت: دافنه دو موریه... اینا را موسیو دوبوا معلم درس فرانسه سر کلاس یادمون داده. انگار دنیا را به من دادند. معصومه ثابت کرد که واقعا دختر تحصیل کرده ای است. او دو تا که قند تو دلشون آب شد. خواهر کوچکه یک تخته شوکولات سوئیسی از کیف مشکی اش در آورد و به معصومه تعارف کرد. او هم خدا خیرش بده با صد افاده و ناز و ادا پذیرفت. دیگه داشتند در آسمان ها سیر می کردند. دو خواهر به تمجید از برادرشون متصل ادامه دادند: سرتونو درد نیارم، خدا به سر شاهده که اهل هیچ دود و دم و آبکی و سیخکی و رفیق بازی نیست. انشاء الله وقتی خودتون از نزدیک دیدید عرایض منو حکما تصدیق خواهید فرمود. آن قدر حرف زد که خسته شد. نوه ام ساکت نشسته بود و هیچ عکس العملی نشون نداد. بارک الله. داشتیم خداحافظی می کردیم که همون خواهر بزرگه ازم یک نمره تلفن خواست و خیلی غلیظ گفت: انشاء الله مزاحم می شیم.»

یک باره انگار رباب خانم و بتول خانم بعد از مدتها کوهنوردی به قله رسیده باشند، هوای فشرده در سینه را فوت کردند و هر دو ساکت شدند. حالا می دونستند که اون خواستگار معصومه هستند. سکوت عمیقی برقرار شد. همه برگ های درخت توت هم به موضوع علاقمند شده بودند و تکان نمی خوردند. همه سراپا گوش شدند. رباب خانم برای اولین بار در سکوتی که برقرار شده بود سر بلند کرد و مات و خیره رفت تو نخ برگ های درخت توت. چقدر سبز و خوشرنگ بودند. بعد مانند کودکی که رویای شیرینی دیده و از خواب بیدار شده رو کرد به بتول خانم و گفت: «مبارکه. انشاء الله به پای هم پیر بشوند.»

بتول خانم نه تنها خوشحال نشد بلکه قیافه اش تو هم رفت و گفت: «مشکل اینه که چندین بار زنگ زده اند و آدرس خواستند. هر بار به بهانه ای جواب رد دادم. اون قبل از مراسم خواستگاری رسمی با حضور بزرگان مرد دو خانواده، می خواستند خانم ها بیشتر با هم آشنا بشوند.» قیافه رباب خانم حالت استفهامی گرفت و دهانش باز ماند که: «پس مشکل چیه؟ چرا آدرس نمیدی؟» بتول گوشه چارقدش را به دندون گرفت و گفت: «من چطور آدرس بدهم؟ مگه نمیدونی همه کوچه ما را به اسم «کوچه شاشوها» می شناسند. واقعا خجالت آورده. از همین حالا تمسخر ما را شروع می کنند. تو را دعوت کردم که راه حلی پیشنهاد کنی همیشه حلال مشکلات بودی. کمک فکری تو همیشه چاره سازه.» رباب خانم در میان اهل محل به عمر و عاص وزیر زیرک معاویه مشهور بود. بتول خانم مطمئن بود که رباب تدبیری در آستین دارد.

بتول خانم زل زد به دهان مهمانش. رباب با کمال خونسری رو کرد به بتول و گفت: «نام واقعی کوچه ما شاپشال است. سرگئی شاپشال مردی روس و مشاور اعظم محمد علی شاه بود. همون که شاه را ترغیب کرد مجلس را به توپ ببندد. خونه باغش ته همین کوچه بود. همون که حالا خوابگاه کارمندان بانک ملی شده. دوره های آموزشی درش برگزار می شه. یادت اومد؟ مدتها خالی افتاده بود. میگند شاپشال خیلی به بانک بدهکار بود. اون هم تاوانش این ملک را ضبط کرده اند. متوجه شدی؟»



ROYA FOUNDATION

International Alliance to Assist Children

Proudly Presents Our Third Nowruz Bazaar

Sat. March 16, 2024 - 12 PM to 8 PM
Sun. March 17, 2024 - 11 AM to 6 PM

San Ramon Community Center
12501 Alcosta Blvd, San Ramon CA 94583

**Taste of Nowruz
culture, Food,
Vendors, DJ &
Performances**



**For sponsorship
and a vendor table,
please call or text
669-243-6663**

Free to the Public

www.RoyaFoundation.org

Roya Foundation, A nonprofit 501c (3) organization, provides humanitarian, educational assistance, health care and medical aid globally.



پرویز ناتل خانلری

آزادی نیز در دوره گذشته ذوق ابداع و هنر ایرانیان را موقتاً خاموش کرد و در پیشرفت ادبیات ما وقفه‌ای انداخت. دکتر خانلری خطاب به مهم‌ترین چهره‌های ادبی و فرهنگی وقت که در این کنگره حضور داشتند، گفت: «تحولاتی که در ادبیات خاصه نثر فارسی در طی یک قرن اخیر حاصل شده، نتیجه تحولات عظیم اجتماعی این کشور است. جامعه ایرانی در هیچ یک از ادوار تاریخی به این سرعت چنین تحولی نیافته بود. شوق و شوری که در آثار ذوقی و فکر ایرانیان در طی هفتاد ساله اخیر دیده می‌شود اگر در تاریخ ادبیات این کشور نظیری داشته باشد در سه چهارم قرن اول استیلای عرب است. این دو دوره از جهات بسیار با هم مشابهت دارد. در هر دو بازه روح ملی

ایران خطر را حس کرده و به تکاپو و کوشش افتاده است.» دکتر پرویز ناتل خانلری در نخستین کنگره نویسندگان و شاعران در تیرماه سال ۱۳۲۵ توضیح می‌دهد که نثر فارسی چگونه از دایره لفاظی‌های منشیانه خارج شد: «علت مهم این امر آن است که نثر فارسی در ادوار سابق برای بیان موضوع‌های محدودی از قبیل تاریخ و اخلاق و گاهی فلسفه و پند و بعضی از رشته‌های علوم به کار می‌رفت و در دوره اخیر بود که دامنه مقاصد نثر وسعت گرفت و مسائل سیاسی و اجتماعی و افسانه‌سرای و علوم جدید و انتقادهای اجتماعی به صورت جد و هزل و تصریح و تعریض به میان آمد و روزنامه‌نویسی معمول شد و گروه خوانندگان به تدریج فراوان شدند و نویسنده به خلاف سابق معدودی از اهل فضل را مخاطب ندانست بلکه هدف آثار خود را فهم قاطبه خوانندگان قرار داد و به‌علاوه بدیهی است که برای بیان مقاصد جدید نثر بیشتر از شعر به کار می‌آمد.»

در این کنگره که از سوی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی با حضور ۷۸ نویسنده و شاعر برگزار شد، خانلری ۳۳ سال بیشتر نداشت و سه سالی می‌شد که دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گرفته بود. او با اشاره به عوامل گسترش و توسعه نثر فارسی دوره قاجار به خصوص از سلطنت ناصرالدین‌شاه و بعد از آن گفت که در این دوره سفرنامه‌نویسی و روزنامه‌نویسی باب شد و مترجمان به ترجمه آثار خارجی روی آوردند و کم‌کم نوشتن رمان و داستان رونق گرفت و تحقیقات تاریخی و ادبی مورد توجه قرار گرفت و به این ترتیب نثر فارسی ترقی کرد. خانلری همزمان با پایان تحصیلات دکترای خود، مجله سخن را نیز منتشر می‌کرد و با آشنایی از وضعیت ادبیات در آن دوره نتیجه گرفت که تاریخ ادبیات ما در هفتاد سال اخیر مظهر شوق و شور ملتی است که می‌خواهد زنده بماند و می‌کوشد که به دیگران برسد و عقب‌ماندگی‌های خود را جبران کند.

نخستین کنگره نویسندگان ایران در تیرماه ۱۳۲۵ (چهارم تا دوازدهم تیر) نقطه‌عطفی در تاریخ شعر و نثر معاصر ایران به حساب می‌آید و کسانی مثل علی‌اصغر حکمت در باره شعر معاصر، دکتر پرویز ناتل خانلری در باره نثر معاصر و احسان طبری و فاطمه سیاح در باره اهمیت نقد سخن گفتند. ریاست این کنگره با ملک‌الشعراى بهار وزیر فرهنگ وقت بود. ایرج افشار در کتاب سخنواره با اشاره به سخنرانی خانلری در نخستین کنگره نویسندگان و شاعران، می‌نویسد که پس از این سخنرانی، کانون‌های فکری و فرهنگی، حتی سیاسیون حزبی، می‌کوشیدند سخن را تا حدودی هم آواز و هم‌گام در راه حرکات خود بدانند. در سخن دوره‌های اول و دوم و سوم نوشته‌های کسانی چاپ می‌شد که نویسندگان حزبی بودند اما سخن راه شناخته شده خود را در پیش داشت.

مجله سخن: بعد از شهریور ۱۳۲۰ خانلری مجال بیشتری برای ابراز هنر و استعداد ذاتی خود یافت و با همکاری عده‌ای از جوانان صاحب ذوق و نواندیش مثل هدایت، بزرگ علوی و شهید نورایی مجله سخن را منتشر کرد. اولین شماره آن در خرداد ۱۳۲۲ منتشر شد و ذبیح‌الله صفا صاحب امتیازش بود و خانلری سردبیر و مدیر آن. از شماره دوم خانلری صاحب امتیاز و مدیرش شد، چون به سن ۳۰ سالگی رسیده بود که خودش می‌توانست امتیاز بگیرد. دکتر خانلری حدود سی سال سخن را منتشر کرد و انتشار آن در سال ۱۳۵۷ متوقف شد. سردبیری سخن را در دوره‌های مختلف کسانی مانند احمد بیرشک، دکتر احسان یارشاطر، حسن هنرمندی، ناصر پاکدامن، ابوالحسن نجفی، رضا سید حسینی، محمود کیانوش و... بر عهده داشتند. سخن نزدیک به سی سال به بسیاری از شاعران نوپرداز و داستان‌نویس جوان فرصت بروز و آفرینش هنری داد. احسان یارشاطر که زمانی سردبیری سخن را بر عهده داشت، در یادبود خانلری نوشت: «خانلری به‌راستی ستاره تابناکی بود که مقارن جنگ دوم جهانی در افق هنر و ادب ایران طلوع کرد و بیش از پنجاه سال نور افشاند. مرد صاحب‌نظر و دانشمند و مبتکر و بسیار خوش‌استنباط بود. نیز از موهبت آفرینش هنری برخوردار بود.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

پرویز ناتل خانلری، خدمتگزار فرهنگ و ادب ایران

پرویز نیکنام

«جوانی بر من خوش نگذشته است و امید ندارم که روزگار تو بهتر باشد. دوران ما عصر «نگ و فساد» است و هنوز نشانه‌های پیدا نیست از آیین که آینده جز این باشد. آخر سال نکو را از بهارش می‌توان شناخت. سرگذشت من خون دل خوردن و دندان به جگر افشردن بود و می‌ترسم که سرنوشت تو نیز همین باشد. شاید بر من عیب بگیري که چرا دل از وطن برنداشته و ترا به دیاری دیگر نبرده‌ام تا در آنجا با خاطری آسوده‌تر به سر ببری. شاید مرا به بی‌همتی متصف کنی. راستی آن است که این عزیمت بارها از خاطر من گذشته است. اما من و تو از آن نهال‌ها نیستیم که آسان بتوانیم ریشه از خاک خود برکنیم و در آب‌وهوایی دیگر نمو کنیم.»

دکتر پرویز ناتل خانلری در اسفند ۱۳۳۳ در نامه‌ای به پسرش آرمان که سه سال بیشتر نداشت، سب ماندنش در ایران را «دیو فساد» می‌داند که به گفته خودش در این خانه مسکن دارد و او بسیار کوشیده و همه خوشی زندگی‌اش را در سر این پیکار از دست داده است. او خطاب به پسرش می‌گوید: «این که تو را به دیار دیگری نبرده‌ام از این جهت بود که از تو چشم‌امیدی داشتم. می‌خواستم که کین مرا از این دشمن بخواهی. کین من کین همه بستگان و هم‌وطنان من است. کین ایران است. شاید تو نیرومندتر از من باشی و در این پیکار بیشتر کامیاب شوی.»

دکتر خانلری نتیجه می‌گیرد: «این شأن و اعتبار جز از راه دانش و ادب حاصل نمی‌شود. ملتی که رو به انقراض می‌رود نخست به دانش و فضیلت بی‌اعتنا می‌شود. اگر ایران در کشاکش روزگار تاکنون به‌جا مانده و قدر و آبرویی دارد سببش جز قدر و شأن هنر و ادب نبوده است.»

پنج سال بعد از نوشتن این نامه، آرمان، پسر خانلری در هشت سالگی با بیماری سرطان درگذشت. خانلری در این نامه دل‌نگرانی‌هایش را با فرزند خردسالش در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد که در صف جوانان قرار بگیرد و برای آبروی ایران بکوشد چون «دیو فساد در گوش ما افسانه و افسون می‌خواند. کسانی که دستگاه کشور ما را می‌گردانند، جز در اندیشه انباشتن کیسه خود نیستند. دیگران نیز از ایشان سرمشق می‌گیرند و پیروی می‌کنند. اگر وضع چنین بماند هیچ لازم نیست که حادثه‌ای عظیم ریشه ما را برکنند. ما خود به آغوش فنا می‌شتابیم.»

این نگرانی همواره در نوشته‌های خانلری تکرار می‌شود. یک بار در سال ۱۳۴۰ مقاله‌ای به مناسبت انتخابات و فساد موجود در آن نوشت و از اینکه فقط پانزده درصد مردم خواندن و نوشتن می‌دانند، ابراز تأسف کرد. خانلری فساد رای در انتخابات را به دلیل گستردگی بی‌سوادی طبیعی می‌دانست و معتقد بود تعلیم سواد در ایران از نظر سیاسی و اجتماعی امری حیاتی است و هر تأخیری در این کار بشود زبان بسیار به بار می‌آورد. از نظر خانلری مهم‌ترین وظیفه دولت فراهم آوردن تمام وسایل ممکن در باسواد کردن مردم است و روش دولت در ساخت مدرسه از دبستان تا دوره‌های بالاتر در شرایط فعلی درست نیست در حالی که در هزارها نقطه دیگر هنوز کلاس اول دبستان تأسیس نشده و کودکان از وسیله آموختن الفبا هم محروم هستند. همین انتقاد باعث شد تا از او بپرسند پیشنهادش برای حل مشکل چیست؟ راه حل او سپاه دانش بود. خانلری در خاطر‌اتش در باره انتصابش به وزارت فرهنگ می‌نویسد: «اسدالله علم خیلی اصرار داشت وزارت کشور را به من بدهد ولی زیر بار نرفتم و آخرش ناچار وزارت فرهنگ را قبول کردم. تمام وقت من در وزارت فرهنگ صرف چیزی می‌شد که اعتقاد داشتم برای مملکت لازم است و آن مسئله، حداقل تعلیم و تربیت برای تمام افراد کشور بود که این کار یک نوع دفاع ملی است، سپاه دانش را به این قصد تأسیس کردم. همه مخالف آن بودند که ساواک و در درجه اول شاید آمریکایی‌ها هم در این مخالفت مؤثر بودند، چون خیال می‌کردند اگر مردم باسواد شوند کمونیست می‌شوند.» با اجرای طرح سپاه دانش میلیون‌ها کودک روستایی به مدرسه رفتند و خانلری با قبول سمت وزارت فرهنگ، توانست مدرسه را به روستاهای دور و مناطق محروم ببرد.

دکتر خانلری از همان زمانی که وارد مدرسه شد، به ادبیات عشق می‌ورزید، شعر می‌گفت، ترانه می‌سرود و کتاب ترجمه می‌کرد. وقتی هم به توصیه بدیع‌الزمان فروزانفر ادبیات فارسی خواند، نشان داد تا چه اندازه ادبیات و فرهنگ برایش اهمیت دارد. در نخستین کنگره نویسندگان و شاعران از قدرت گرفتن نثر فارسی سخن گفت و همان‌جا نیز تأکید کرد: «من در اینجا از ایران دفاع می‌کنم. ملت ایران نتوانسته است استعداد و لیاقت خود را چنان که باید بروز دهد. فقر عمومی و بی‌سوادی و جهل اکثریت ملت استعداد هنری گروهی کثیر را در پرده اختفا نگه داشته، فشار استبداد و فقدان

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران
بخش چهاردهم

روابط و به سازی آن: حاصل کل مسیری که از بخش اول تا انتهای بخش سیزدهم در قالب شناخت ذهن و اقدام به کنترل آن، خدمت شما خواننده عزیز ارائه شد، از این پس باید این باشد که در زندگی دارای رابطه های خوب، مفید، بی دغدغه و سازنده ای باشید که به داشتن آنها بباید و در سایه این رابطه ها مسیر زندگی خود را به سمت اهداف عالی قلب و روح خود به خوبی ادامه دهید. کنترل من ذهنی به شما کمک می کند که از این پس در روابط خود سمت مربوط به شما نه یک من ذهنی بلکه یک خود واقعی باشد که از موهبت و مهارت های یک من ذهنی توانمند و تحت کنترل برای بهتر عمل کردن در آن رابطه سود می برد.

در فصل های قبل در مورد رابطه زیاد صحبت کردیم و بیان شد که زمانی ما احساس خوشایند خوشبختی و رضایت داریم که جمع جبری برداشت احساسی ما از مجموعه روابط مان خوشایند باشد و توضیح دادیم که روابط بستگی به میزان وزنه و اهمیت شان در ذهن ما، در صورت بروز مشکل تا حدی می توانند حس ما را ناخوشایند بکنند و تاثیر قابل توجه در آن جمع جبری صحبت شده بگذارند و یا حتی بی تاثیر باشند. گفتیم که برداشت این احساس کاملاً ذهنی است و من ذهنی ما می باشد که اجازه می دهد ما از یک رابطه لذت ببریم یا نبریم. ممکن است یک رابطه در اوایل شروع، خوشایند و لذت بخش باشد، ولی به مرور توسط من ذهنی به قهقرا و زشتی و ناخوشایندی کشیده بشود. طبیعتاً انسانی که این من ذهنی را تحت کنترل خود گرفته باشد برداشت های واقعی تری از روابط خود خواهد داشت و روابط، دیگر بازیچه دست من ذهنی او نخواهد بود که بتواند احساس خوشایند لذت را به راحتی از آن بگیرد.

بیان کردیم که رابطه، بین انسان و هر چیزی می تواند تشکیل شود، اجسام، وقایع، رویدادها، خاطرات، زمان، آب و هوا، انسان ها، گیاهان و حیوانات و هر چیز دیگر. ولی عمده روابط زندگی هر کدام از ما را روابط انسانی ما تشکیل می دهد چرا که این نوع روابط هستند که به واسطه حضور انسان در دوطرف ارتباط، سریعتر به چالش کشیده می شوند و مشکل آفرین می شوند.

ما در این بخش قصد داریم با تکیه به مباحثی که در بخش های گذشته در موردش صحبت کردیم مبحث رابطه را آنالیز و آسیب شناسی کنیم تا ببینیم یک رابطه از چه نوعی است، از چه چیزی آسیب می بیند، چه چیزی آن را رشد و بهبود می بخشد و مراقبت از آن چه رویکرد و مهارتی را می طلبد. رابطه ها مانند کودکان شما هستند، متولد می شوند، رشد می کنند، به بلوغ می رسند، با شما درگیر می شوند، شما را ترک می کنند و یا خدای نکرده ممکن است نابود شده و شما را هم نابود کنند. لذا این کودک رابطه هم به تربیت و توجه احتیاج دارد، هم به تغذیه مناسب، تا بتواند خوب رشد کند، خوب آموزش ببیند و خوب عمل کند تا شما هر وقت به آن نگاه می کنید از وجود و قد و بلایش لذت برده و قند تو دل تان آب شود. ولی لازمه آن، این است که هنر مدیریت رابطه را یاد بگیرید. شکست در یک رابطه آثار سوء خود را بر ذهن ما به جای می گذارد و اعتماد به نفس ما را کم می کند. ما باید یاد بگیریم که شکست در روابط مان را تا حد ممکن کاهش دهیم و از معدود شکست های ایجاد شده نیز درس بگیریم و تجربه ببندوزیم.

روابط ما به دو دسته بزرگ روابط درونی و روابط بیرونی تقسیم بندی می شوند. اصولاً روابط بر اساس یک نیاز و خواسته تعریف می شوند. گاهی آگاهانه و گاهی کاملاً ناخودآگاهانه، یعنی گاهی اصلاً متوجه نیستیم که چه نیازی ما را دقیقاً در وسط این رابطه قرار داده است، بیشتر روابط درونی از همین قسم هستند و ما آگاهی کمتری به چند و چون علت و زمان تشکیل این نوع روابط در درون خود داریم و بیشتر در یک همزیستی مسالمت آمیز با آنها به سر می بریم که البته در زمان هایی کم کم این نوع روابط مشکل زا شده و به دلیل این که پاسخگوی منطق مسایل بیرونی نمی شوند و با آنها به تضاد می رسند باعث ایجاد دغدغه در ما می شوند.

روابط درونی: روابط درونی ما روابط غیر قابل لمس، ارزیابی و مشاهده هستند، خاص خود ما می باشند و اگر بخواهیم بیان کنیم چون از فیلتر من ذهنی برای ادا شدن و توضیح و جلوه گری رد می شوند و ملاحظاتی ذهنی هم دست به سانسور و تحلیل آنها می زند، طبیعتاً آنی نخواهند بود که واقعا در درون ما است. پس روابط درونی ما فقط برای خود ما عریان و قابل درک می باشند. این روابط درونی، با مفاهیم مختلف بیشتر حاصل تربیت و تاثیر سایرین و فرهنگ حاکم و یک نوع جبر ناخودآگاه هست و کمتر پیش می آید که کسی در روابط درونی خود دارای یک حس خودآگاه

باشد. برای مثال از زمانی که یادتان می آید با موجودی به نام خدا در درون خود ارتباط دارید، گاهی ملتسانه به درگاهش پناه برده اید، گاهی از او ترسیده اید و از اقدام به عملی که به آن کشش داشته اید، ولی او دوست نداشته خود داری کرده اید تا به بهشتش راه پیدا کنید، گاهی کاری برخلاف میل او کرده اید و از ترس عقوبت او و جهنم موعود در حسی از گناه فرو رفته اید و گاهی با او قهر کرده یا او را فراموش کرده اید. تعریف این نوع رابطه ها کاملاً به شما به ارث رسیده است، مگر این که وقتی سن و سالی ازتان گذشت به واسطه مطالعه یا هم نشینی با افراد یا گروه هایی که برخلاف شما اندیشیده اند و شما را تحت تاثیر خود قرار داده اند، آرام آرام تغییر نگرش و جهان بینی در ارتباط با بعضی از این مفاهیم درونی پیدا کرده باشید. همانطور که در بخش های قبل هم توصیه شد، بهترین کار این است که خود فرد آگاهانه نگاهی به اندیشه و نگرش خود به مسایل کلی جهان خلقت که اساساً برداشت های فانتزی درونی ما هستند بیاندازد و در آنها آگاهانه بازنگری کرده و همواره بهترین و پاسخگوترین جهان بینی را برای خود برگزیند، چرا که این کار باعث می شود بهترین نوع روابط درونی را داشته باشد. روابط درونی شامل مفاهیم، خدا، مذهب، آفرینش، مرگ و جهان پس از مرگ، نظام علت و معلول، نظم یا بی نظمی، چگونگی مفهوم عدالت و هزاران مفهوم دیگر از این قبیل چون در دنیای درون ما برقرار هستند کیفیت شان بر سلامت روح و روان ما بسیار موثر و تعیین کننده می باشد. اصولاً در یک خانواده سالم که والدین آدمهای فرهیخته، آزاد اندیش و اهل مطالعه ای هستند و من ذهنی را در کنترل خود دارند، فرزندان تربیت می شوند که زیر بنای این نوع روابط درونی در آنها از ابتدا به زیبایی کار گذاشته شده است و در مراحل بعدی رشد نیز برای شان کافی و پاسخگو خواهد بود و یا در صورت لزوم با مطالعه و تحقیق با کمترین دگرگونی اصلاح می شوند. روابط درونی ما با مفاهیم این چنینی باعث می شود که ما بهتر و راحت تر در دنیای بیرون روابط خود را بسازیم، مدیریت کنیم، رشد دهیم و یا در صورت لزوم به اتمام برسانیم بدون اینکه لازم باشد با پایان یک رابطه آسیب جدی ببینیم.

مجدداً تاکید می کنم همه این ها بر می گردد به اینکه شما نگرش درستی به مفاهیم کلی جهان خلقت داشته باشید. اگر فرد مذهبی هستید به احتمال زیاد نگرش مذهبی شما در مسیر زندگی تان به زیبایی پاسخگو باشد اما هر زمان دیدید با برخی از مفاهیم درونی خود با آن نگرش قبل به تضاد می رسید، از این که در برابر نگرش خود قیام کنید، نترسید، گاهی یک اندیشه مذهبی هم با اندکی اصلاح زیباتر می شود. این را بدانید که در دنیای الان از هر اندیشه ای قرائت ها و برداشت های مختلفی شده است تا به دست شما رسیده است و تقدس گرایی آفتی است که شما را از حرکت و رشد باز می دارد، نترسید و جهان بینی خود را تا حدی اصلاح، تغییر و جایگزین کنید که تضادهای قبلی با روابط درونی تان جایش را به آرامش، رضایت و قانع شدن بدهد، چرا که ادامه یک تضاد با یک مفهوم درونی منجر به احساساتی مثل دغدغه، نگرانی، حس گناه و آشفتگی می شود و بی شک من ذهنی را مجدداً در نهایت از تسلط شما خارج کرده و شما را در عرصه بیرون به هم خواهد ریخت. اگر قرار بود اندیشه ها و نگرش ها و جهان بینی ها در طول زمان تغییر نیابند و اصلاح نشوند و جایگزین نگردند، در عصر کنونی باید مردمانی بودیم که در پای خدای خورشید هم چنان قربانی می دادیم تا از ما راضی باشد. به غیر از مفاهیم کلی یک سری مفاهیم جزئی و کوچک درونی هم هستند که گاه به علت عدم کنترل من ذهنی ما با آنها دچار مشکل هستیم، مثل رابطه ما با خاطرات گذشته یا حساسیت به یک سری وقایع و رخدادها و مناسبت ها. این دسته از مشکلات دقیقاً با بحث کنترل من ذهنی اهریمنی حل و رفع می شود، چرا که پرداختن به گذشته و فرار از حال و انرژی گرفتن از مسایل گذشته و روشن کردن احساساتی مثل کینه، نفرت، امید، یاس و هیجان از علائق من ذهنی شماست که قبلاً هم به آن اشاره شد. خاطرات گذشته و یادآوری برخی مسایل در گذشته زندگی شما، تا زمانی که با اختیار شما و تحت کنترل خود واقعی شما باشد، بسیار زیباست و موتور محرکه ای می شود برای ادامه زندگی در زمان حال. اما اگر قرار باشد پرداختن به آنها باعث ایجاد یک سری رفتارهای مخرب گردد که روابط بیرونی کنونی شما را تحت تاثیر قرار دهد و آسیب بزند، شدیداً حواس تان را جمع کنید. به جای اینکه از این خاطرات یا یادآوری اینگونه مسایل فرار کنید و آنها را به صورت ترس های پنهان وارد ناخودآگاه خود کنید، ابتدا انگشت اشاره خود را به سوی من ذهنی خود گرفته و تمام پروتکل کنترل را بر روی آن مجدداً اجرا کنید، چرا که او از این خاطرات بی جان برای شما هیولایی ساخته و به جان هست و نیستتان انداخته است و گرنه یک دعوا یا سوتفاهم در گذشته دور، اصلاً قدرت این را ندارد که شما هر بار که فرد مربوط یا مکان مرتبط را می بینید اختیار از کف داده و دچار آشفتگی بشوید.

مباحث و عرصه های شاهنامه پژوهی

دکتر رسول سرخابی

اگر شاهنامه فردوسی به راستی گنجینه ملی ما ایرانیان است و ما باید در آن ژرف نگری و غوررسی بکنیم، این پرسش پیش می‌آید که این کتاب چه مباحثی را برای پژوهش عرضه می‌کند و ما باید در چه عرصه‌هایی در شاهنامه به تحقیق و تفحص بپردازیم؟

زنده یاد استاد جلال الدین هُمایی در نخستین سخنرانی‌های جشن طوس (مشهد) به سال ۱۳۵۴ در مقاله‌شان (۱) ۴۱ موضوع برای پژوهش در شاهنامه را پیشنهاد کردند. من آن موضوعات را به ۵۱ مورد بسط داده و نیز آنها را طبقه بندی موضوعی کرده‌ام تا به سهولت مرور و بررسی شود. امید است در هزاره جدید فردوسی که در آستانه آن ایستاده‌ایم، شاهنامه همچنان راه گشای افق‌هایی تازه برای شناخت ایران و زبان فارسی و هویت ملی و فرهنگی ما باشد

زبان و ادبیات فارسی

- ۱) لغت و واژه شناسی (فقه اللغه)
- ۲) ترکیبات که باید سرمشق لغت سازی باشد
- ۳) دستور و قواعد فارسی
- ۴) فصاحت و بلاغت در بیان
- ۵) صناعات ادبی از قبیل تشبیه و استعاره
- ۶) انواع شعر و حالات آن: وصفی، حماسی، رزمی، بزمی، غزلی و غیره
- ۷) خصوصیات بحر متقارب که برای سرودن شاهنامه‌ها به کار رفته است
- ۸) هنر داستان نویسی و ادبیات کودکان
- ۹) نامه نگاری، اعم از نامه‌های دوستانه که آن را «ملطفات» و «اخوانیات» می‌گویند و مراسلات رسمی درباری که «سلطانیات» گفته می‌شود.
- ۱۰) نام‌های ایرانی در شاهنامه و ریشه‌ها و معانی آنها

فردوسی شناسی و شاهنامه خوانی

- ۱۱) احوال زندگی فردوسی

- ۱۲) اخلاق و شخصیت فردوسی
- ۱۳) دین فردوسی و نظر او به مذاهب
- ۱۴) عفت کلام و پاکی قلم فردوسی
- ۱۵) تفسیر ابیات و توضیح مشکلات شاهنامه

اساطیر و تاریخ

- ۱۶) اساطیر و افسانه‌های ایران باستان (میتولوژی) و مقایسه آنها با اساطیر هند، چین، ژاپن، یونان، روم و غیره
- ۱۷) حماسه ملی ایران و مقایسه آن با دیگر حماسه‌ها مانند ایلیاد و اُدیسه از یونان قدیم و مهابهارات و رامایانا از هندوستان
- ۱۸) تاریخ ایران باستان و مقایسه شاهنامه با اسناد و شواهد دیگر تاریخ
- ۱۹) جنگ‌های ایران باستان و علل تاریخی و سیاسی و عقیدتی آنها

جغرافیا و باستان شناسی

- ۲۰) جغرافیای تاریخی و پژوهش در نواحی و جاهای یاد شده در شاهنامه
- ۲۱) اوصاف طبیعت و نقش مظاهر و مناظر طبیعی در ادبیات و روایات و جغرافیای ایران قدیم

مردم شناسی و جامعه شناسی

- ۲۲) رسوم جامعه و آداب زندگی
- ۲۳) جشن‌ها و آیین‌های رسمی
- ۲۴) آداب معاشرت
- ۲۵) آداب معیشت
- ۲۶) خانواده: روابط خانوادگی و تربیت و تعلیم کودکان
- ۲۷) طب و دارو و پرستاری
- ۲۸) ورزش و تندرستی (اسب سواری، کوهنوردی، کشتی، تیراندازی و غیره)
- ۲۹) انواع بازی‌های قدیم (چوگان بازی و غیره)
- ۳۰) مراسم و ابزارهای شکار و تربیت حیوانات شکاری
- ۳۱) موسیقی بزمی و رزمی و آلات موسیقی
- ۳۲) معماری (آرشیئتکت) و بناسازی
- ۳۳) آداب پهلوانی

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

◆ Chair Yoga ◆ Hatha Yoga ◆ Vinyasa Yuga

با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ◆ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ◆ قبول وضعیت جسمی و روحی ◆ بالا بردن نیروی تفکر ◆ شناخت انرژی‌های درونی
- ◆ تعادل بین چاکراها ◆ هماهنگی بدن، فکر و روح ◆ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

برای اطلاعات بیشتر در مورد کلاس‌ها با من تماس حاصل فرمایید!

(408) 802-8882

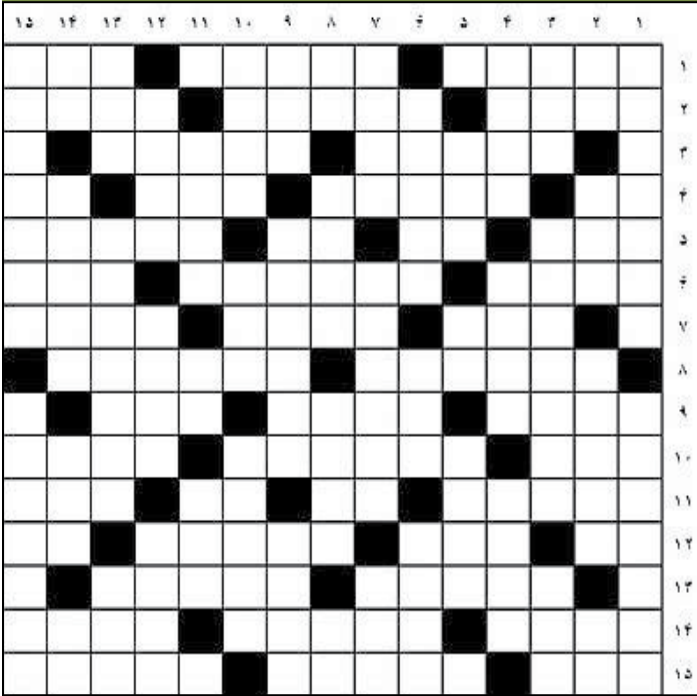
<http://mindfullyyogagroup.com>

MINDFUL YOGA
Group



حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



۱۴- علامت مفعولی- موازنه دخل و خرج- فرار- پهلوان
 ۱۵- یکی از معتبرترین بنگاه‌های خبری اقتصادی دنیا در بازارهای مالی- از قدرت‌های اقتصادی اروپا

امکانات دولتی یا افراد دارای نفوذ در نهادهای دولتی
 ۱۳- ارزش این کشور از ابتدای سال ۲۰۰۷ تا به حال ۱۱ درصد افزایش یافته- مقام فوق‌دیپلم- نی‌بوری

عمودی

۱- سطحی از نمودار که در آن فشار فروشندگان بر خریداران غلبه می‌کند و منجر به کاهش قیمت در بازار می‌گردد- دومین بازار مبادلات ارز با ۱۸ درصد در جهان
 ۲- گشوده- تزویر- از استان‌های کشورمان که در سال ۱۳۸۱ رتبه ۴۳ را از ۱۰۰ به لحاظ توسعه یافتگی صنعتی کسب کرد- طرف و جهت
 ۳- آقا- ابزار اصلی نرخ بهره بانک انگلستان- ثروت و دارایی
 ۴- چراگاه ایلات- سیاهرگ- همیشگی
 ۵- دزد خانگی- وحشی- نام‌آور
 ۶- آبگیر- نام- موم جام
 ۷- نام دیگر ارز کانادا- حساب‌های ین ژاپن، خارج از ژاپن- طبق تحقیقات به عمل آمده یکی از دلایل پیشرفت این کشور به کارگیری سیاست خارجی مستقل است.
 ۸- حرف تعجب- این ارز در برابر نرخ یورو ۸ درصد کاهش یافته- فرماندهان- از ضمایر انگلیسی
 ۹- رنج و درد- دادوستد و معاوضه- شکاف
 ۱۰- در این کشور سازمان نظارت بر بانک‌ها اخیراً به بانک‌ها اجازه تاسیس موسساتی برای انتشار اوراق بهادار با پشتوانه وام داده است- شهر آرزو- از شهرهای ایران در شمال عراق
 ۱۱- گفتن- لحظه- باج
 ۱۲- شاپور- آوای سگ- استفاده از

افقی

۱- مهم‌ترین بازار مورد توجه ایران خودرو به منظور صادرات محصولات خود- از فرآورده‌های غذایی پهن و نازک- روغنی
 ۲- زاینده- پشت سر هم آمدن- رونده
 ۳- مداوا- کشتیبان
 ۴- راز- فرآوری- امر به یافتن- شهر ارگ
 ۵- انجیر- مخفف شاه- تکیه- شکل و صورت
 ۶- زدنی نارقیق- صحرا- سرین و کفل
 ۷- نوعی از علم اقتصاد- سنگ ترازو- پایتخت کشور «چک»
 ۸- درخت راست و بلند از تیره بیدها- عاشق شدن
 ۹- سنبل- پرسش- نبرد
 ۱۰- جدید ترکی- روایح- وزین و باوقار
 ۱۱- ترس و هراس- جنس مذکر- خاک سفالگری- «بخواب» در لفظ ترکی
 ۱۲- سومین پول جهان از نظر اهمیت و میزان مبادلات جهانی- کشت بدون آب- نیروی محرک بازار ارز- وسط و میان
 ۱۳- اولین فروشگاه زنجیره‌ای جهان- ظرف آبخوری
 ۱۴- نقاش- شیوه- نی‌زن
 ۱۵- دوش- یک عمل دولتی که معمولاً با تغییر در سایت‌های داخلی اقتصادی جهت تصحیح عدم توازن پرداخت‌ها یا تصحیح نرخ رسمی ارز صورت می‌گیرد- رهبر قوم «هون»

PERSIAN RUGS ON SALE



مجموعه ای از فرش های با کیفیت و زیبای ایرانی که داستان ها را در بافت خود دارد و بخشی از هنر و تاریخ ایران می باشد، به صورت کلی و یا جزئی، با قیمت های مناسب به فروش می رسد.

با خرید از ما زیبایی و اصالت را به فضای زندگی تان بیاورید!

مدت فروش محدود می باشد.

60% - 80% OFF

(408) 210-3470

(408) 628-7100

لطفا پیام خود را بگذارید، ما در اسرع وقت با شما تماس خواهیم گرفت.

نیازمندیها

استخدام

یک مجموعه تلویزیونی بین المللی جهت تکمیل کادر خود به یک خانم و یا آقای آشنا با شرایط بازاریابی نیازمند است. داوطلبان مشخصات خود را به آدرس ایمیل ارسال فرمایند.

info@newsoftheworld.us

استخدام

به یک خانم، مهربان و صبور، با داشتن گواهینامه معتبر رانندگی، و با در اختیار داشتن اتاق شخصی، جهت نگهداری از یک خانم مسن در منطقه سن حوزه نیازمندیم.

۶۹۵۴-۴۳۱-۴۰۸

مهد کودک

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک. تقاطع خیابان کمند و بلاسام هیل در شهر سن حوزه.

۲۰ درصد تخفیف برای شهریه ماه اول ۲۰۷۷-۳۷۸-۴۱۵

اطلاعات حقوقی در ایران

محمد فراهانی - دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

چه کسی ارث می برد!

یکی از دغدغه های رایج در خانواده موضوعات مربوط به ارث و میراث است. طبقات ارث و این که ارثیه به چه کسی تعلق می گیرد یا نمی گیرد و سهم هر کس چه قدر است، از پرتکرارترین سوالات حقوقی است که معمولاً منشا دعاواها و دلخوری های فامیلی نیز می باشد. در این مقاله نکات مربوط به طبقات ارث را بیان می کنیم.

طبقات ارث: طبق ماده ۸۶۸ قانون مدنی استقرار مالکیت وارثان متضمن سه مرحله است: تحریر ترکه - تصفیه ترکه - تقسیم ترکه و تعیین سهم وراث. مقدار سهم وراث و چگونگی تقسیم ارث را بررسی می کنیم.

اصولاً رابطه ارث بری به دو دلیل ایجاب می شود، یکی به دلیل نسبی و دلیل سببی. منظور از سبب ازدواج است و همان طور که می دانید زوج و زوجه در ازدواج دایم از یکدیگر ارث می برند. دلیل نسبی برای ارث همان رابطه خویشاوندی است. خویشاوندی طولی و مستقیم مثل پدر و مادر متوفی فرزندان او و نوه هایش. خویشاوندی عرضی مثل خواهر و برادر و خواهرزاده و برادرزاده ها و خاله و عمه و دایی و عمو و بچه هایشان.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

فال سنارگان

دای

از نظر حرفه ای، کسانی که در نقش های مورد نظر خود هستند ممکن است پیش بینی ارتقاء داشته باشند. از نظر احساسی، پشیمانی های گذشته را رها کنید و مثبت اندیشی را تقویت کنید. از لذت های زودگذر و آن هایی که نسبت به رفاه شما بی تفاوت هستند فاصله بگیرید. روی اهداف بلند مدت تمرکز کنید و دوستی های جدید را در آغوش بگیرید.

بهمن

از نظر سلامتی، غذاهای کامل را بر تقلبات شیرین اولویت دهید. به طور حرفه ای، اهداف خود را فهرست کنید و در این ماه در سرمایه گذاری های مالی دقت کنید. این ماه شادی، شکست های جزئی و رشد بالقوه در حوزه های شخصی و حرفه ای را به همراه دارد. از نظر سلامتی، کنترل سهم و پروتئین بدون چربی کلیدی است.

اسفند

این ماه چالش هایی را به همراه دارد، اما با حمایت عزیزانتان، آنها را دنبال خواهید کرد. از نظر سلامتی، داوطلبانه و درون نگری مفید است. از نظر حرفه ای، کارهای روزانه ممکن است پیش پا افتاده به نظر برسند، اما جزئیات مهم را نباید از دست داد. از نظر احساسی، گفتگوهای باز با افراد نزدیک می تواند به تغییر خلق و خو کمک کند.

مهر

از نظر سلامتی، ارتباطات معنوی و رژیم غذایی غنی از امگا ۳ توصیه می شود. از نظر حرفه ای، جوایز، تاییدیه مرخصی و سود تجاری محتمل است. از نظر عاطفی، موجی از شادی با تحولات عاشقانه بالقوه پیش بینی می شود. سفر توصیه نمی شود، اما قدم زدن های محلی و بازدید از دوستان ممکن است باعث شادابی شود.

آبان

این ماه شاهد پیشرفت شما به سمت آرزوهایتان است. در حالی که ممکن است چالش ها و درگیری های خانوادگی ظاهر شوند، اما زودگذر هستند. از نظر مالی محتاط باشید و روی موارد ضروری تمرکز کنید. از نظر حرفه ای، یک سفر کاری و حجم کاری سنگین بالقوه پیش بینی می شود. این ماه شما را به رویاهایتان نزدیک تر می کند.

آذر

در این ماه در هزینه ها محتاط باشید و نیازها را در اولویت قرار دهید. از نظر سلامتی، از تکنیک های تمدد اعصاب و فعالیت های شادی آور مانند رقص استفاده کنید. از نظر عاطفی، یک مکاشفه محبت آمیز در انتظار است. روابط با دوستان و خانواده عمیق تر می شود، اگرچه روابط عاشقانه ممکن است با چالش هایی روبرو شود.

تیر

این ماه بسیار مهم است و با تصمیمات مهم و حمایت بی دریغ عزیزان مشخص می شود. از نظر سلامتی، مدیتیشن و یوگا برای هماهنگی ذهنی و جسمی توصیه می شود. از نظر حرفه ای، بسیاری ممکن است با فرصت هایی برای سفرهای کاری خارج از شهر و همکاری های جدید، به نقش های تکمیل کننده تغییر کنند.

مرداد

از نظر عاطفی، دنبال کردن رویاها ممکن است نیاز به فداکاری داشته باشد، اما پاداش آن امیدوارکننده است. از نظر سفر، یک سفر خارج از شهر باعث جوان سازی می شود و فعالیت های خارج از منزل برای شفافیت تشویق می شوند. از نظر حرفه ای، یک ماه شلوغ در انتظار شماست. از نظر عاطفی، آرامش را در حرکات فیزیکی و مدیتیشن بیابید.

شهریور

سورپرایزها و قرارهای عاشقانه در راه است. مراقبت بهداشتی، از جمله معاینات منظم، ضروری است. از نظر حرفه ای، زمان بسیار خوبی برای سرمایه گذاری های جدید، با تمجیدها و جوایز بالقوه است. از نظر عاطفی، مجردها ممکن است یک ارتباط رویایی پیدا کنند، در حالی که آنهایی که در روابط هستند ممکن است حقایقی را کشف کنند.

شروربین

ماه دی نوید بازدیدهای غیرمنتظره و دعوت نامه های رویداد را می دهد. در حالی که روابط شخصی شکوفا می شود، مراقب تأثیرات سمی باشید. از نظر سلامتی، درون نگری و انتخاب های آگاهانه، به ویژه در مورد کافئین، حیاتی هستند. از نظر حرفه ای، صبر کلیدی است. از تصمیمات تکانشی اجتناب کنید و در میان چالش ها صادق باشید.

اردیبهشت

چالش ها، به ویژه در خانواده، پیش بینی می شود، اما موفقیت دست یافتنی است. یکی از عزیزان ممکن است خبرهای خوبی به همراه داشته باشد و دوستان قدیمی ممکن است به دنبال آشتی یا کمک مالی باشند. از نظر سلامتی، شوخ طبعی و خودآگاهی درمانی است، اما اعتدال در مصرف الکل و کافئین توصیه می شود.

فرورداد

از نظر حرفه ای، پشتکار بسیار مهم است و کمک به دوستان نیازمند تشویق می شود. از نظر عاطفی، مسائل خانوادگی ممکن است سنگین باشد، اما برقراری ارتباط مجدد با دوستان دور می تواند باعث آرامش شود. سفر ممکن است به دلیل محدودیت های بودجه محدود باشد، اما قدم زدن در عصر با عزیزان مفید است.



باب هوپ - کمدين و هنرپیشه آمريكايي

روند. توی هر خانه شیرینی های خانگی تعارف می شود، همراه با آرزوهایی برای سال نو. بچه ها به عنوان عیدی پول می گیرند که به صورت اسکناس های کاملا نو است. گمان کنم از زمان موج مهاجرت، ایرانی ها بعد از سال ۱۹۸۰ بانکهای آمریکا متوجه رشد ناگهانی تقاضا برای اسکناس های تانخورده در ماه مارس شده اند.

اما در سال ۱۹۷۲ که به آمریکا، آمدم نوروز یک دفعه تمام معنایش را از دست داد. دیگر هیجان نزدیک شدن

به عید را حس نمی کردیم. خبری از شور و شوق مردم برای شستن پرده ها، خرید لباس نو، و آب و جارو کردن حیاط نبود. دیگر برای هجوم میهمان ها تدارک نمی دیدیم. عطر شیرینی از آشپزخانه ها، سنبل های بنفش از پشت پنجره ها و غریبه های عید مبارک گو از کوچه ها. هیجان عید از هوا همه یک باره ناپدید شد.

در آمریکا خیلی سعی می کردیم که نوروز را جشن بگیریم اما کار سختی بود. آن موقع از سال در آمریکا تعطیل نیست و همه یا سر کار هستند یا توی مدرسه. وقتی تعطیلات ملی ات بیفتند وسط تمرین فوتبال و وقت دندان پزشکی، مشکل است در حال و هوایش قرار بگیري. اگر چه حالا که ایرانی های بیشتری توی آمریکا هستند، جشن گرفتن نوروز لذت بخش تر شده. مطمئنم زمان زیادی نمانده تا فروشگاه میسبیس به مناسبت نوروز هم حراج بگذارد.

در آمریکا کریسمس سلطان تمام تعطیلات است. کنار گذاشته شدن از جشن های کریسمس، بدترین تجربه اقلیت ها است. در نوجوانی دلم را می گذاشتم کنار دل دوستان یهودی ام. به هم می گفتیم که چقدر مشتاق رسیدن روز بعد از کریسمس بودیم. چقدر شنیدن سرودهای کریسمس در همه جا حال مان را به هم می زد و چقدر آرزو می کردیم کاش مادرهامان یک بار، فقط یک بار برایمان شیرینی کریسمس می پختند. از درد دل با دوستان یهودی لذت می بردم، ولی شک داشتم که آنها به اندازه من عذاب بکشند. به هر حال آنها همان موقع جشن هانوکا را داشتند که اگر چه با کریسمس فرق دارد، ولی با خوراکی، لباس، هدیه و چراغانی سر و کار دارد. توی خانه من ماه دسامبر با ماه آگوست هیچ فرقی نداشت. به کلی خالی از نشانه های هر جشنی بود. کریسمس تعطیلاتی بود طولانی و کسالت آور.

در ایران هر موقع فراغت داشتیم با فامیل دور هم جمع می شدیم. در آمریکا هر موقع فراغت داشتیم می نشستیم پای تلویزیون. مهمان های کریسمس ما عبارت بودند از باب هوپ جان، دنور سانی و شر، تونی ارلاندو و داون و هر مجری دیگری که ویژه برنامه کریسمس داشت. سخت نمی گرفتیم و هر برنامه ای بود تماشا می کردیم. البته پدر و مادر ارادت خاصی داشتند به ویژه برنامه سالانه باب هوپ، با مهمان همیشگی اش بروک شیلدرز. هیچ کدام از شوخی های باب دستگیرشان نمی شد، اما پدر همراه با خنده های پخش شده روی برنامه غش غش می خندید. بعد می پرسید: «چی گفت؟» و شب کریسمس را این جور می گذراندم، با ترجمه شوخی های باب هوپ به فارسی، شوخی هایی که پدر و مادر به هر حال و در هیچ زبانی متوجه نمی شدند. البته برای پدر، باب هوپ بیش از یک کمدين بود. مردی بود جا افتاده و موقر که کت شلوارهای شیک می پوشید. ژست های عالی داشت و می توانست با خونسردی بذله گویی کند. فکر کنم پدر ته دلش می خواست باب هوپ باشد.

مادر، بروک شیلدرز را، که توی هر برنامه ده دوازده بار لباس عوض می کرد، تجسد کمال می دانست. من نمی فهمیدم چرا بروک که هم سن من است، هیچ وقت دوره ناجور بلوغ را نگذراند. من آرزو می کردم بروک شیلدرز بودم، مادر هم همین طور بین برنامه های رقص و آواز، کلی آگهی تبلیغاتی، دربارهی هدایای محشری که قرار نبود بگیریم، تماشا کردیم و نقشه می کشیدیم برای حراج بعد از کریسمس، جشنی که پیروان تمام مذاهب را متحد می کند. در طول ماه دسامبر مردم دائم و به صورت اتوماتیک به ما کریسمس مبارک می گفتند. اگر می گفتیم کریسمس را جشن نمی گیریم یک «هانوکا» مبارک گرم دریافت می کردیم. می گفتیم که راستش ما آن را هم جشن نمی گیریم، می پرسیدند که پس چی را جشن می گیرید؟ می گفتیم هیچی. می پرسیدند که مگر چی هستید؟ می گفتیم «مسلمان». بعضی آدم های جسور بیشتر پرس و جو می کردند. معمولا آدم های دانشگاهی یا اهالی برکلی، لبخندی می زدند می گفتند: «اوه» و می رفتند.

انگلیسی با لهجه فارسی

خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش پانزدهم)

من و باب هوپ

دکتر سوئس، فیلسوف بزرگ آمریکایی، شعری دارد درباره کسی به اسم گرینچ که به دلیل ناشناخته ای از کریسمس خوشش نمی آید. دکتر سوئس سعی کرده اعماق ذهن این موجود مرموز را بکاود، بلکه دلیل فقدان حال و هوای کریسمس پیدا شود: می تونست این باشه که سرش درست تو جاش بیچ نشده، می تونست این باشه، شاید که کفش هاش تنگ بوده.

توضیحاتی است متین، اما به نظر من دلیل اصلی ناگفته مانده بعید نیست گرینچ هم مثل من مسلمان بوده و از تمام جشن های مسیحی کنار گذاشته می شده. البته معلوم است که چرا بر اساس مذهب دلیل نیاورده: هیچی در انگلیسی با «Muslim»، هم قافیه نمی شود اگر «Jewish» باشید، دست کم می توانید زمان کریسمس احساس «blue-ish» کنید. اما با «Muslim» کار گیر می کند.

در ایران اکثر مردم، البته نه همه، مسلمان بودند. ایرانی های مسیحی و یهودی در آرامش، اعمال مذهبی را به جا می آوردند. من و خانواده ام مسلمان غیر متعصب بودیم. مثل بیشتر مردم تصور پدر و مادر از مذهبی بودن این بود که صدقه بدهند و گوشت خوک نخورند. آن وقت ها فقط زن های مسن یا روستایی چادر سر می کردند. زن های شهری ترجیح می دادند مثل ژاکلین کندی یا الیزابت تایلور لباس بپوشند. یکی از درس هایی که توی مدرسه می خواندیم تعلیمات دینی بود، نه فقط درباره اسلام بلکه درباره ادیان یهودی، مسیحی و بودایی هم چیزهایی یاد می گرفتیم. به ما می آموختند به دستورهای اسلام عمل کنیم، اما به تمام ادیان احترام بگذاریم. درس دینی برای تمام بچه های مسلمان الزامی بود، اما اجباری به انجام اعمال مذهبی نداشتیم. بچه های مسیحی و یهودی از کلاسهای دینی معاف بودند که باعث می شد کلی به آنها حسادت کنیم.

وقتی به آمریکا آمدم، دیدم توی مدرسه های اینجا خیلی بیشتر خوش می گذرد. تکلیف کمتر می دادند، تمرین های تمام نشدنی ریاضی نداشتیم و لازم نبود شعرهای مشهور را از بر کنیم. من عاشق معلم مان، خانم سندبرگ بودم. عاشق گروه پیشاهنگی دختران کتابخانه عمومی ویتی یر و شکلات های باترفینگر. عاشق جشن هالووین، سریال تلویزیونی بریدی برانچ و اسباب بازی های مجانی توی جعبه کورن فلکس. به نظرم می رسید زندگی در آمریکا یعنی یک جشن طولانی همراه با شادی و شکلات. با وجود این به کریسمس که می رسیدیم خنده متوقف می شد. یکبار همه مهمانی داشتند و من دعوت نبودم.

در ایران مهمترین تعطیلات عید نوروز است. از آنجا که نوروز جشنی غیر مذهبی است، توسط تمام ایرانی ها جشن گرفته می شود. چیزی شبیه جشن شکرگزاری توی آمریکا. این جشن در اولین روز بهار، درست در لحظه اعتدال شب و روز شروع می شود. بنابراین هر سال عید در ساعت متفاوتی آغاز می شود. ممکن است یک سال در ساعت ۵:۲۳ صبح ۲۱ مارس رخ دهد، و سال بعد در ۱۱:۵۴ شب ۲۰ مارس. هر ایرانی لحظه دقیق صبح آغاز جشن و سرور را می داند. تدارک برای جشن ها از چند هفته زودتر شروع می شود، همه خانه تکانی می کنند، لباس نو می خرند یا می دوزند و شیرینی های سنتی می پزند. یک مجموعه آئینی به نام هفت سین، که تشکیل شده از هفت نماد که با حرف «س» شروع می شوند، چیده می شود. کنار اشیاء نمادین دیگری مثل آینه، تخم مرغ های رنگ شده و ماهی قرمز توی تنگ. این اشیاء نماد، سلامتی، شروع دوباره، سعادت، باروری و آرزوهای رایج بشری است که برای همه مردم دنیا در شروع سال جدید مشترک است. اگر چه برخلاف سال نوی آمریکایی ها، سال نوی پارسی نشانه ای از آرزوی کم کردن «پنج کیلو وزن» یا «متناسب شدن» ندارد.

به مناسبت نوروز، اکثر کارها تعطیل و خیابان ها خلوت می شود. طی دوازده روز بعد از تحویل سال، مردم به دیدن اقوام و دوستان می روند که از بزرگ فامیل شروع می شود. بعد از دیدن بزرگ ترها، آنها به نوبه خود به بازدید جوان ترهای فامیل می

به جمع برده بود، گفت: «شهرش هم اکنون در «گره» است و هفته دیگر به آمریکا باز می‌گردد و خوشحال خواهند شد که من و دوستانم، ناهار یا شامی میهمان شان باشیم و در ضمن گفت: «شهرم سرهنگ است و از دانشکده افسری «وست پوینت» فارغ التحصیل شده»، بقیه خانم‌ها هم دائمًا سؤال می‌کردند و بسیار به دیدن ایران اظهار علاقه می‌نمودند. آنها هم از من، وعده می‌گرفتند که وقتی شوهران شان از ماموریت بر گشتند، روزی به دیدن شان برویم و میهمان شان باشیم. از آن پس، هر وقت که به صندوق پستی خود سر می‌زدیم، یک کارت دعوت از طرف یکی از خانواده‌های افسران ساکن پایگاه فورث را که پیدا می‌کردیم که خانم خانه از ما دعوت می‌کرد که شام یا ناهار، در خانه آنها میهمان باشیم. برآستی هم، خانم خانه با تمام سلیقه و کدبانو گری میهمانی را برگزار می‌کرد و بعد از آن، به اتفاق افسر صاحب خانه و بانو به گردش می‌رفتیم و ما را با خود به جاهای دیدنی می‌بردند. یکی از کارهای جالبی که از بیشتر آنها دیدم، آن بود که عمداً به پمپ بنزینی می‌رفتند که تابلو آن می‌گفت در این جایگاه بنزین ایران ارائه می‌شود و برای خوش آیند ما، قدری هم بنزین می‌زدند. گاهی ما را به دیدن نمایشگاه نقاشی می‌بردند، گاهی به سینما، گاهی به دیدن کنسرتی از ارکستر سمفونی فلان آدم معروف که این یک قلم را سر در نمی‌آوردیم. اما برای آنکه اجر آن آدم‌های خوب را زایل نکرده باشیم، مجبور بودیم که همان اداهای روشنفکرهای خودمان را درآوریم و وانمود کنیم که خیلی به این گونه امور واقفیم. چرت و پرتی در تعریف از آن ارکستر می‌زدیم و خودمان را آدم موسیقی شناس جا می‌زدیم.

یکی از درس‌هایمان، درباره نقش صدا در زندگی موجودات زنده بود و اثرات سازنده و نیز مخرب «بودن و نبودن» صدا، و اندازه‌های آن را، بررسی می‌کرد. وسایل کمک آموزشی بسیاری به سر کلاس آوردند و به طور علمی، هر پدیده‌ای را دنبال کرده و نتیجه‌ها را ثبت می‌کردند. و پس از آن، ما را به ساختمانی بردند، به نام اتاق سکوت مطلق. ساختمان طوری ساخته شده بود که نه صدائی به آن وارد می‌شد و نه صدائی از آن بیرون می‌رفت. در درون آن، به راستی، وحشت‌گنگی بر انسان مستولی می‌شد. یک حالتی به آدم دست می‌داد که توصیف نمی‌شود کرد و مشابه آن را هرگز تجربه نکرده‌ایم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹



مریم حجتیان

راهنمای زندگی - Life Coach
Certified Professional Coach

Certificate No: 2022-4007

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ ICF

انسان های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهدافشان همراهی يك کوچ مورد تایید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می کنند.



- کشف رسالت در زندگی
- مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- رسیدن به اهداف خود در زندگی
- رسیدن به بخشش خود و دیگران
- رهایی از سر درگمی در کار و حرفه
- مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

حضور و آنلاین

با تعیین وقت قبلی:

(415) 378 2077

Mhojatiyan@gmail.com



آمریکا

بخش سوم

عباس پناهی

یک کارت دعوت از ژنرال فرماندهی پایگاه، در صندوق مان گذاشته بودند که جمعه شب، همه ما افسران خارجی را به میهمانی در بخشی از پایگاه، دعوت و تاکید کرده بودند که با لباس هاوایی به آنجا برویم. از دوستان مان پرسیدیم که لباس هاوایی دیگر چه جور لباسی است و فهمیدیم لباس های گل منگلی، یعنی پیراهن آستین کوتاه، که دارای گل های درشت، با شلوار کوتاه و ترجیحاً رنگ‌های روشن، مورد نظر است. ما هیچکدام، چنین پیراهن و شلواوری نداشتیم. تصمیم گرفتیم رخت‌هایی که از رنگ‌های روشن است، بر تن کنیم و در میهمانی شرکت نماییم. افسرانی که از آلمان، دانمارک، اسرائیل، نروژ، شیلی و چند کشور دیگر که حضور داشتند و نیز خود آمریکائی‌ها، با لباس های هاوایی آمده بودند. میهمانی خاطره‌انگیزی بود. محوطه غرق در نور بود و لباس‌های میهمانان نیز، به ویژه خانم‌ها که همیشه سهم بزرگی در شاد جلوه دادن مجلس دارند، فضا را با طراوت و گل آذین کرده بودند. خود ژنرال و بانو و دختر زیبایش، میهماندار بودند و برای ورود هر یک از مدعوین، به استقبال می‌رفتند. لباس دختر ژنرال، کاملاً هاوایی مانند بود. یعنی یک کمرست سفید و یک شورت سفید، با دامنی از علف‌ها و الیاف گیاهی، خیلی جذاب می‌نمود و هیچکس را از بوسه‌ای گرم، بی‌نیسب نمی‌گذاشت. در حینی که همه مشغول خوش و بش و نوشیدن و خوردن بودند، ناگهان افسری فریاد زد: «توجه، توجه، هم اکنون یک «یو اف او»، دیده شده و از افسرانی که مایل به گرفتن آن «یو اف او» هستند، خواهش می‌کنم، به لب استخر جمع شوند.» برای کنجکاوای، همه به دور استخر جمع شدیم. به طور معمول، «یو اف او»، به بشقاب پرنده گفته می‌شود. افسر مزبور یک حلقه بزرگ از شاخه‌های گل را نشان داد که روی آب استخر شناور بود و گفت: «یو اف او»، همه خندیدند. او گفت که هندوانه‌ای دارد که به آب می‌ندازد و هر کس آن را گرفت و بیرون آورد، یک بُتری ویسکی از ژنرال و یک شاخه گل سرخ از دختر ژنرال، جایزه خواهد گرفت. همه افسران جوان، لباس‌ها را عوض کردند و کنار استخر، آماده گرفتن گل سرخ از دختر ژنرال شدند. من چون در دوران نو جوانی با بچه‌های محل، هر روز تابستان، در استخر محله مان، از همین گونه بازی، انجام می‌دادیم، که یکی از ما یک، یک ریالی را به میان استخر پرت می‌کرد و ما برای بیرون آوردن آن یک ریالی، شیرجه می‌زدیم و در کف استخر به دنبال آن می‌گشتیم و تا پیدا نمی‌شد، بیرون نمی‌آمدیم، به این بازی آشنایی داشتم. حدس زدم، وقتی هندوانه به آب پرتاب شد، کجا فرو می‌رود.

به سمت دیگر استخر رفتیم و به محض پرتاب هندوانه، شیرجه کردم و پیش از آنکه دیگران برسند آن را گرفتم و از تاریکی آن قسمت از استخر استفاده کردم و هفت هشت متر دورتر از آب بیرون آمدم. اما هندوانه به وازلین آغشته شده بود و نگهداشتنش مشکل بود. در ضمن، حیف بود که بازی زود تمام شود. در قسمتی از استخر، غوغایی بود و همه کسانی که در آب بودند، به هم پیچ خورده بودند و سعی می‌کردند، هندوانه را پیدا کنند و گاهی سر همدیگر را می‌گرفتند و آنقدر شلاپ و شلوپ آب زیاد بود که هیچ چیزی معلوم نمی‌شد و فقط دست‌ها به بالا می‌آمد و کف پاها دیده می‌شد. ده پانزده دقیقه‌ای صبر کردم تا آن منظره سرگرم‌کننده ادامه یابد. وقتی همه خسته شدند و به کناره استخر تکیه دادند، گفتم: «من پیدا کردم»، اما به علت لیز بودنش بالا نمی‌آمد و آخر سر، به کمک دیگران، هندوانه را بیرون آوردیم. وازلین‌ها را از خود پاک کردم و لباس عوض کردم و به جمع میهمانان پیوستم. در حاشیه محوطه میهمانی، نرده‌ای بود که فضای مخصوص میهمانی را از باغ گلی در آن سوییچ، جدا می‌کرد. جام خودم را پر کردم و به کنار نرده رفتیم و به تماشای آرایش گل‌ها و بته‌ها ایستادم. غرق افکار خود بودم که کسی بازویم را گرفت. برگشتم، دیدم خانمی پنجاه شصت ساله با خوشرویی پرسید: «چرا به ما نمی‌پیوندید؟» و همچنان که بازویم را در دست داشت، کشید و بر سر میزی که هشت نه خانم، دور تادور آن نشسته بودند، برد. بلافاصله خانم‌ها، جا باز کردند و منم روی یکی از صندلی‌ها نشستم. معرفی خانم‌ها، اظهار نظرها و پرسش‌ها شروع شد و پس از آنکه دانستند، ایرانی هستیم، اظهار محبت شان دو برابر شد. خانمی که مرا

آب از سرچشمه گل آلود است

ابوالقاسم حالت



فرمایشی ندارید؟ گفت: «چرا، بیا بنشین بزن» صاحب خانه، با ادب و احترام جواب داد که اهل دود نیست. آقا مثل اینکه هیچ انتظار شنیدن چنین حرفی را نداشته باشد. گفت: «عجب! آدم با سلیقه ای که همچو باغ و استخری درست کرده، خیلی باید اهل حال باشد. این کمال بی ذوقی است

که آدمی مثل تو اهل دود و دم نباشد.» صاحبخانه گفت: «قربان، حقیقت را عرض کردم. من هیچوقت اهل هیچ جور دودی نبوده ام.» مهمان مغرور و خودخواه با تحکم گفت: «بیا جلو. بیا جلو خودم دودیت می کنم.» صاحبخانه که ماخوذ به حیا یا مرعوب شده بود و مثل غریقی که برای نجات خود به هر تکه چوب و تخته پاره ای چنگ می اندازد، دنبال عذر و بهانه ای می گشت. گفت: «آخر من بلد نیستم که چطور باید کشید.» مهمان با خونسردی و تمسخر گفت: «خوب، یاد می گیری، خره!» اطرافیان آقا هم هی اشاره می کردند که: «بیا، بیا دیگه، دست آقا را برنگردان.» بالاخره صاحبخانه مجبور شد و عینا حرف قربانی اولی را تکرار کرد و گفت: «چشم. برای امتثال امر، اطاعت می کنم.»

او هم رفت و پهلوی آقا نشست و آقا بستنی چسباند که به قول خودش او را دودی کند. دیدم کاری که آن دو نفر در اثر اصرار این آقا انجام دادند اگر اولین قدم در راه اعتیاد باشد، باید گفت در روز سیزده، بدترین نحوست گریبانگیر آنها شده است. چون تاب تحمل فیس و افاده های آن آقای تازه به دوران رسیده و زن و بچه اش را نداشتیم و اصولا آنجا جای ما نبود، قابلمه ناهار را به همان سرعت که باز کرده بودیم بستیم و بدون خداحافظی از صاحبخانه در رفتیم و به خانه برگشتیم.

تریاک کشیدن، امروز که میان بعضی از تازه بدوران رسیده ها و پولدارها مد شده، خطرش برای مردم به مراتب بیش از زمانی است که اغلب طبقه سوم بدان معتاد بودند. چون مردم معمولا به همنشینی با ثروتمندان علاقه دارند و عده ای دلشان می خواهد که از همه کار ثروتمندان پیروی کنند، حتی از آلودگی های آنان. عده ای هم که می خواهند از دود و دم آنها خود را برکنار نگه دارند، چون از آنها حساب می برند، در مقابل اصرارشان بالاخره تسلیم می شوند. از طرف دیگر، قدیم دوا می دردهائی مثل دندان درد و کمردرد و گوش درد را یک یک تریاک می دانستند، اما امروز این شیره خشخاش خاصیت های بالاتر دارد و دردهای بیشتری را دوا می کند. به آقائی می رسید که هیچ محسنات قابل تعریفی ندارد اما همه جا از او تعریف می کنند. وقتی خوب تحقیق می کنید می بینید تنها دلیل محبوبیت او این است که بزم گرمی دارد و مایه گرمی بزم او هم آتش وافور است.

برای رسیدن به مال و مقام، خیلی حقه ها می توان به کار برد و گویا بعضی اینطور تشخیص داده اند که بهترین حقه ها حقه وافور است و بدین حقه است که میتوان با بسیاری از خوانین و حتی خوانین همدوم و همدود شد و از برکت انفسان شان مدد گرفت و همه دردهای خود را درمان کرد، چون یک رگ خواب تریاک این است که همیشه از هم منقل های خود به شدت طرفداری می کند و بدیهی است که اگر تمکن و تمول و نفوذی هم داشته باشد، به طریق اولی می تواند به کسانی که همدود و همدردش هستند کمک برساند. بدین جهت عده ای دل شان خوش است که در حلقه هائی راه یافته اند که مثل حلقه های زنجیر همدیگر را نگاه می دارند.

اگر دیروز سبزی پاک کردن و تره خرد کردن نشانه خوشامد گوئی بود، امروز تریاک خرد کردن و تریاک چسباندن به حقه فلان ثروتمند، علامت خوش خدمتی است. افراد طبقه بالا هم اگر از کسی خوش شان بیاید، حتی اگر در قعر چاه باشد، او را بالا می کشند. گاهی کسی را می بینید که هیچکاره است، اما همه جا کارش از پیش می رود چون آتش بیار منقل فلان خربول تازه بدوران رسیده است. گوئی حقه وافور مثل گرز رستم اسلحه ای است که امروز برای هر آدم پیروزی راه پیروزی را باز می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۳۸۶

دوست عزیز یی که باغی و عمارتی و استخری در یکی از بیلاقات اطراف تهران دارد، روز سیزده نوروز صبح تلفن کرد که: «اگر برای سیزده بدر جایی را زیر سرنگداشته اید، امروز عده ای از دوستان اینجا هستند. شما هم تشریف بیاورید. قدمتان بالای چشم.» تا ناهاری درست کردیم و قابلمه ای بستیم و به باغ او رسیدیم، یک ساعت و نیم بعد از ظهر بود. غیر از ما مهمانان دیگری هم در راهروها و اطاق ها و لابلا درختان می پلکیدند. صاحبخانه، ما را به اطاقی هدایت کرد و گفت: «مهمانان ما همه ناهارشان را خورده اند. شما در این اطاق می توانید راحت باشید و ناهار میل کنید. این اطاق در بست در اختیار شما خواهد بود.»

خیال کردیم واقعا آن اطاق در بست در اختیار ما خواهد بود، ولی هنوز قابلمه ناهار را باز نکرده بودیم که همان آقای صاحبخانه در آستانه در ظاهر شد و با «بفرمائید قربان، بفرمائید قربان، مرد نسبتا چاق و خپله ای را وارد اطاق کرد. بدنبال آقا چند مرد دیگر هم وارد شدند که پروانه وار گرد شمع وجود آقا می گشتند. شش هفت تن از بانوان و دوشیزگان هم داخل شدند که گویا اهل بیت آقا بودند.

از تعارف و تملق هائی که صاحبخانه با کمال فروتنی نثار مقدم او می نمود حدس زدیم که مرد ثروتمندی است و به اصطلاح خیلی لوله هنگش آب می گیرد. وقتی صاحبخانه او را معرفی کرد، حدسم درست از آب درآمد و معلوم شد آقا بازرگانی است که چهل پنجاه میلیون تومان ثروت پیدا کرده، آن هم ظرف مدتی کوتاه، یعنی همین چهار پنج ساله اخیر. صاحبخانه چنان از دیدن او ابراز مسرت می کرد که گوئی خدا گنج قارون را به صورت این آدم در آورده و از آسمان در دامش انداخته است. مرتب در مقابل او تعظیم می کرد و می گفت: «حقیقتا لطف کردید. واقعا سر افراز فرمودید. باید عرض کنم این که می بینم به بیداری است یا رب یا به خواب.

بقول حافظ: به خواب خوش نرود چشم بخت من همه عمر / گرش به خواب ببینم که در کنار من است. نمی دانم به چه زبانی از جنابعالی تشکر کنم که نظر مرحمت تان شامل حال ما شد و در کلبه خرابه ای که قابل شما نیست قدم رنجه فرمودید. باور از بخت ندارم که تو مهمان منی / خیمه سلطنت آنگاه فضای درویش؟»

مهمان او بجای اینکه مطابق معمول تعارف را با تعارف پاسخ دهد، ناگهان حرف او را قطع کرد و خیلی تند و جدی گفت: «اوه، برو بابا، عوض این حرفها بگو زودتر آن منقل را روبراه کنند.» صاحبخانه باز تعظیمی کرد و گفت: «چشم، چشم.» و با عجله از اطاق بیرون رفت. چیزی نگذشت که بوی دود زغال به دماغ مان خورد و بعد هم سر و کله منقل آتش پیدا شد و مهمان جلیل القدر با چند تن از بادنجان دور قابچین های او در اطراف آن حلقه زدند.

آقائی که همه از او حساب می بردند و از آن تازه بدوران رسیده ها بود که هرچه ثروت شان بالا می رود، ادب و انسانیت شان کمتر می شود، مرتب تریاک دود می کرد و مغرورانه با اتکاء به ثروت خود، بدون این که اعتنائی به زنان و دختران بکند، ریک ترین حرفها را می زد و بی مزه ترین شوخی ها را می کرد و اطرافیانش هم، فقط برای خوشامد او، در برابر بی ادبی های یخ و چندانش آورش، خنده های تصنعی و زورکی تحویل می دادند. لب او یا بر لب حقه وافور بود یا همراه دود تریاک از دهنش مزخرف بیرون می آمد. گوئی دهن او حکم صندوق پر از زباله ای را داشت که وارونه اش کرده باشند. از آن جز کثافت چیز دیگری بیرون نمی ریخت.

با کلفت و کنایه های چارپاداری و فحش های چاله میدانی، از هر بازرگانی که می شناخت بد می گفت. ولی از خودش تعریف می کرد. همه را بد می دانست و خود را خوب. حرکات او آدم را به یاد این شعر می انداخت:

من از روئیدن خار سر دیوار دانستم / که ناکس کس نمی گردد ازین بالانشینی ها
تریاک کشیدن او که تمام شد، وافور را به پهلو دستی اش داد و در این میان چشمش به مردی افتاد که قدری عقب نشسته بود. گفت: «چرا عقب نشسته ای؟» مرد مودبانه جواب داد: «لطفاً بنده را معاف بفرمائید، چون اهل این حرفها نیستم.» گفت: «چی؟ تریاک نمی کشی؟ غلط می کنی. باشو بیا جلو.» بیچاره مرد در مقابل توپ او سریعا تسلیم شد و گفت: «من حتی سیگار هم در عمرم نکشیده ام تا چه رسد به تریاک. معذک برای امتثال امر هر طور بفرمائید اطاعت می کنم.» و با اکراه جلو رفت و به جمع پیوست. و یکی از آنها بستنی چسباند و زیر لبش گذاشت. هنوز گریبان او را رها نکرده بود که یخه صاحبخانه را چسبید! صاحبخانه وارد شد و گفت: «قربان،



صادق هدایت

بود. در این مدت افسر که نامش سرگرد مفخم بود، گزارش بالا بلندی تدارک دیده بود تا به دادگاه نظامی بفرستد. به موجب قوانین حکومت نظامی، هر کس با مأموران گلاویز شود شدیداً مجازات می شود. حتی این مجازات گاهی به اعدام متهم منتهی می شود. سرهنگ پایدار که از دوستان من بود پرسید: «چه خبر شده؟» و من جریان را برایش شرح دادم. پایدار به طرف سرگرد رفت و او را به کناری کشید و گفت: «هیچ میدانی چه کرده ای؟ کسی که توی گوشش زدی صادق هدایت نویسنده معروف، برادر

کوچک سپهبد هدایت وزیر جنگ و برادر زن سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش است. افسر که این حرف را شنید به رعشه افتاد. غافل از این که هدایت هرگز در هیچ مورد به برادر و شوهر خواهرش مراجعه نمی کرد و همان طور که قبلاً نوشته فقط یک بار به خاطر نوشین به دیدار رزم آرا رفت.

به هر حال سرگرد مفخم که از ترس و وحشت حاضر شده بود دست هدایت را ببوسد از همگی و به خصوص از صادق هدایت عذرخواهی کرد و به دستور سرهنگ پایدار ما را با جیب کلانتری به خانه رساندند. جالب این که چند سال پس از خودکشی هدایت، یک شب که با جمعی از دوستان در کافه رستوران پرندۀ آبی واقع در میدان فردوسی نشستیم بودیم همین آقای سرگرد را دیدم که سرخوش از باده ناب در مدح هدایت داد سخن می داد. چیزی نداشتم که به او بگویم فقط نگاهش کردم و سرم را پائین انداختم. هدایت به گمان من یک انسان کامل بود با اندیشه ای پاک و رفتاری شایسته که با این صفات به جامعه ای که در آن زندگی می کرد تعلق نداشت. او که زبان فرانسه را به خوبی می دانست و زبان اوستائی را در هندوستان آموخته بود، سال های اولی که حزب توده ایران تأسیس شد، در روزنامه «رهبر» ارگان رسمی حزب، مقالاتی می نوشت، اما خیلی زود دریافت که راه سران توده از راهی که او می رود جداست و خودش را کنار کشید. هدایت هرگز عضویت حزب توده را قبول نکرد. در نوشته های هدایت، نکاتی به چشم می خورد که ارزش و اهمیت آن را امروز درک می کنیم. به عنوان مثال در کتاب «حاجی آقا» (۱۳۲۴ خورشیدی) هدایت، مذهب یون قشری و افراد ظاهر الصلاح را با طنز جالب و کوبنده اش کاملاً رسوا کرده بود. او تحت هیچ شرایطی با رمال و دعانویس و روحانی نما و متجدد دروغین کنار نمی آمد. رفتار او و به خصوص حرف زدنش طوری بود که شنونده تصور می کرد دارد شوخی می کند. روزگاری مد شده بود که بعضی از جوانان جویای نام، عینک دسته شاخی می زدند و کیف سامسونیت دست می گرفتند و خودشان را نویسنده و متفکر و حتی فیلسوف می نامیدند. بعضی ها هم ادای خود هدایت را در می آوردند. صادق هدایت به این گروه لقب نویسنده داده بود، اما با اهل ذوق و نویسندگان و شاعرانی که مایه ای داشتند همراهی و همفکری می کرد. وقتی در سال ۱۳۲۷ من به عنوان سردبیر روزنامه «علی بابا» متعلق به «محسن هنریار» را منتشر کردم، هدایت اولین سرمقاله را تحت عنوان «هر کی دره ما دالونیم - هر کی خره ما پالونیم» بدون امضاء نوشت که چاپ شد و مورد توجه زیاد قرار گرفت.

در مورد خودکشی هدایت اگر چه مطالب زیادی منتشر شده است، اما بد نیست به چند نکته کوتاه اشاره کنم. هدایت اصولاً انسان تنهائی بود. در میان دوستانش کمتر کسی پیدا می شد که بتواند اوقات بیکاری و تنهائی اش را پر کند. او از یکنواختی زندگی به ستوه آمده بود و تکیه کلامش این بود که من تبدیل به کارخانه مدفوع سازی شده ام. وقتی دوست صمیمی اش دکتر شهید نورائی در گذشت، هدایت بیش از پیش افسرده و ناامید شده و گاه و بیگاه از دهانش می پرید و می گفت: «بد نیست یک جوری خودمان را بترکانیم». یک شب که با هم از مقابل درب سفارت انگلیس می گذشتیم، مدتی ایستاد و به جریان آب که با شدت از زیر پل می گذشت خیره شد و بعد گفت: «اگر آدم از پشت توی این جوی آب بخوابد و رگ گردنش را بزند اصلاً چیزی نمی فهمد». سرانجام در فروردین ماه ۱۳۳۰ هدایت عازم پاریس شد و در پانسیون که سال ها در آن زندگی کرده بود اطاقی گرفت. انجوی شیرازی می گفت: «هنگام سوار شدن در هواپیما بوسیله یکی از دوستان کارتی برای من فرستاد و روی آن نوشت: (یاهو ما رفتیم خودمان را بترکانیم). بعدها معلوم شد که شب سی ام فروردین، هدایت اطاقش شیر گاز را باز گذاشته و بعد از سوزاندن آخرین نوشته هایش روی یک ملحفه دراز کشیده و به خواب ابدی فرو رفته است. خبر مرگ او را من ساعت ۸ بعد از ظهر همان روز از رادیو شنیدم.

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش دوازدهم)

هدایت به انجوی شیرازی نوشت:

«یاهو، ما رفتیم خودمان را بترکانیم!»

اکبر مشکین را به وسیله «مصطفی اسکویی» شناختم. مشکین فارغ التحصیل دوره دوم هنرستان هنرپیشگی و شاگرد کلاس تئاتر نوشین بود. او ویولن و پیانو را به خوبی می نواخت و مدتی برای ادامه تحصیل به بیروت رفته بود. مشکین به خواندن کتاب عشق و علاقه زیادی داشت و اکثر آثار مهم خارجی و نوشته های نویسندگان داخلی را خوانده بود. با صادق هدایت دوست بود و در واقع از مریدانش به حساب می آمد. اوقات بیکاری اش را معمولاً با دوستان می گذرانید و از محضر بزرگانی چون «ذبیح بهروز، علی بهزاد مینیاتوریست، دکتر پرویز خانلری، حسن قائمیان، نویسنده و مترجم و رحمت الهی» استفاده می برد. حساس و زود رنج و مهربان بود. وقتی پای استدلال به میان می آمد همه را مغلوب می کرد. بسیار محکم و شیرین حرف می زد و مثل هدایت برای زندگی مادی اهمیتی قائل نبود. یک بار برای مدتی کوتاه ازدواج کرد ولی به زودی از همسرش دوستانه جدا شد. می گفت: «زندگی آزاد یا به قبول بعضی ها بی بند و بار و بی مسئولیت را ترجیح میدهم». به هر حال آشنائی من با مشکین موقعی شروع شد که در سه تماشخانه معروف آن زمان «تئاتر تهران، تئاتر فرهنگ، تئاتر هنر» سه نمایشنامه روی صحنه داشتم، اکثر شب ها یا من به خانه مشکین می رفتم یا او به خانه ما می آمد، روزها هم در کافه قنادی فردوسی می نشستیم. قنادی فردوسی محل رفت و آمد و پاتوق هنرمندان و نویسندگان از جمله صادق هدایت و دوستانش بود. من به وسیله مشکین با هدایت آشنا شدم و هدایت با آن همه دیر آشنائی، به قول جهانگیر جلیلی در کتاب کاروان عشق، مرا به سادگی پذیرفت و در اولین ملاقات مثل شیر و شکر با هم جوشیدیم. همان روز من، حسن قائمیان، صبحی مهدی قصه گوی معروف رادیو، یزدانبخش قهرمان «شاعر و داماد ملک الشعراء بهار» را هم شناختم. اینها هر روز به قنادی فردوسی می آمدند و ساعتها سرمیزی می نشستند و گپ می زدند. هنگام غروب هدایت و چند نفر دیگر به بار کوچکی که در خیابان فردوسی بود و به وسیله یک دختر فرانسوی اداره می شد می رفتند و شطرنج بازی می کردند. آن روزها هنوز دوران جنگ بین المللی دوم بود و در تهران و سایر شهرها حکومت نظامی اعلام کرده بودند. و رفت و آمد در شهر از ساعت دوازده شب به بعد بدون جواز عبور امکان نداشت. یک شب که دیر جبنیده بودیم و چیزی به ساعت دوازده شب باقی نمانده بود، با مشکین، هدایت، قائمیان و رحمت الهی به طرف دروازه دولت به راه افتادیم. خانه پدری هدایت، اول خیابان امجدیه بود. وقتی به سر خیابان رسیدیم تقریباً دو دقیقه به ساعت دوازده باقی مانده بود. قرار بود به جز من و مشکین که کارت عبور شب داشتیم، سایرین شب را در خانه هدایت به صبح برسانند. ناگهان یک جیب ارتشی در کنار ما ایستاد و یک سرگرد و سرباز از داخل آن بیرون آمده و به ما ایستادند. ما ایستادیم و سرگرد پرسید: «کجا می روید؟» من اشاره به هدایت کردم و گفتم: «خانه این آقا همین چند قدمی است. آن دو نفر هم مهمان ایشان هستند. من و این آقا هم کارت عبور داریم. من به نام مدیر روزنامه، بهرام و مشکین به نام مدیر داخلی». افسر گفت: «چون ساعت از دوازده گذشته باید این آقایان را به کلانتری ببرم». اصرار و ابرام من به جایی نرسید و افسر دو پایش را در یک کفش کرده بود که هدایت و قائمیان و الهی را به کلانتری برد و تا صبح نگه دارد. هدایت که دید افسر به هیچ صراطی مستقیم نیست با همان خونسردی و سادگی همیشگی گفت: یاهو... بزن بریم». افسر به این تصور که هدایت قصد مسخره کردن او را دارد رفت جلو و سیلی محکمی به گوش هدایت زد به طوری که عینک او به داخل جوی آب افتاد. مشکین که این منظره را تماشا می کرد، یک مرتبه خونش به جوش آمد و به افسر حمله کرد و با یک مشت محکم او را به داخل جوی پر از لجن انداخت. ناگهان سربازها به جان مشکین افتادند و او را با قنداق تفنگ کتک مفصلی زدند. بعد همگی را سوار جیب کرده و به کلانتری شماره ۲ بهارستان بردند. به محض ورود به کلانتری من خودم را به افسر نگهبان معرفی کردم و از او خواستم تا به رئیس کلانتری، سرهنگ پایدار، تلفن بزند. افسر به خانه سرهنگ تلفن زد و او را که تازه خوابیده بود بیدار کرد. بیست دقیقه بعد سرهنگ پایدار در کلانتری

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
 آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
 گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهار
 باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
 یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
 یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
 یا خود ز می ناب کنی یک دو سه ساغر
 تا آنکه پیوشم ز هلاک تو نظر را
 لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت
 کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را
 گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند
 هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
 لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد
 می نوشم و با وی بکنم چاره شر را
 جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی
 هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
 ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند
 زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

ایرج میرزا

نمی دانم چه می خواهم خدایا
 به دنبال چه می گردم شب و روز
 چه می جوید نگاه خسته من
 چرا افسرده است این قلب پرسوز
 ز جمع آشنایان می گریزم
 به کنجی می خزم آرام و خاموش
 نگاهم غوطه ور در تیرگی ها
 به بیمار دل خود می دهم گوش
 گریزانم از این مردم که با من
 به ظاهر همدم و یکرنگ هستند
 ولی در باطن از فرط حقارت
 به دامانم دو صد پیرایه بستند
 از این مردم، که تا شعرم شنیدند
 برویم چون گلی خوشبو شکفتند
 ولی آن دم که در خلوت نشستند
 مرا دیوانه ای بد نام گفتند
 دل من، ای دل دیوانه من
 که می سوزی ازین بیگانگی ها
 مکن دیگر ز دست غیر فریاد
 خدارا، بس کن این دیوانگی ها
 فروغ فرخزاد

چه بی تابانه می خواهمت
 ای دوریت آزمون تلخ زنده به گوری!
 چه بی تابانه تو را طلب می کنم!
 احمد شاملو

تاج از فرق فلک برداشتن
 جاودان آن تاج بر سر داشتن
 در بهشت آرزو ره یافتن
 هر نفس شهدی به ساغر داشتن
 روز در انواع نعمت ها و ناز
 شب بتی چون ماه در بر داشتن
 صبح، از بام جهان چون آفتاب
 روی گیتی را منور داشتن
 شامگه، چون ماه روی آفرین
 ناز بر افلاک و اختر داشتن
 چون صبا در مزرع سبز فلک
 بال در بال کبوتر داشتن
 حشمت و جاه سلیمان یافتن
 شوکت و فر سکندر داشتن
 تا ابد در اوج قدرت زیستن
 ملک هستی را مسخر داشتن
 بر تو ارزانی که ما را خوشتر است:
 لذت یک لحظه مادر داشتن

فریدون مشیری

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
 قسمم برده به باغی و دلم شاد کنید
 فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
 بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
 عندلیبان گل سوری به چمن کرد ورود
 بهر شاد باش قدمش همه فریاد کنید
 یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
 چو تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
 هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
 برده در باغ و یاد منش آزاد کنید
 آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
 فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

ملک الشعرای بهار

سوی شهر آمد آن زن انگاس
 سیر کردن گرفت از چپ و راست
 دید ایینه ای فتاده به خاک
 گفت: حقا که گوهری یکتاست
 به تماشا چو بر گرفت و بدید
 عکس خود را، فکند و پوزش خواست
 که: ببخشید خواهرم! به خدا
 من ندانستم این گوهر ز شماست
 ما همان روستازنیم درست
 ساده بین، ساده فهم بی کم و کاست
 که در آینه جهان بر ما
 از همه ناشناس تر، خود ماست
 نیما یوشیج

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
 نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
 همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
 تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی
 نتوان وصف تو گفتن که تو در وهم ننگی
 نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
 همه عزمی و جلالی همه علمی و یقینی
 همه نوری و سروری همه جودی و جزایی
 همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو پوشی
 همه پیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی
 لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
 مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
 سنایی

حکایت من و دل، گر شنیدنی است هنوز
 نگارخانه روی تو، دیدنی است هنوز
 شب ارچه، چله نشین شد، غمت مباد که ماه
 ز قاب پنجره شب، دمیدنی است هنوز
 کبوتری که به تیرستم، شکسته پرش
 گرش به لطف نوازی، پریدنی است هنوز
 تو را به دام غزل کس نیاورد جز عشق
 چرا که آهوی چشمت، رمیدنی است هنوز
 به دامن چمنت، دست باغبان نرسد
 که غنچه لب لعلت، نچیدنی است هنوز
 شگفت نیست که رنگین کمان ابرویت
 به جان عاشق مسکین، کشیدنی است هنوز
 هزار لؤلؤ تابنده از کرانه اشک
 به پای سرو روانت چکیدنی است هنوز
 بیا که در صدف لفظ، گوهر مضمون
 به آب گوهر تو، آفریدنی است هنوز
 مشفق کاشانی



تلاش کنیم تا دست کم انسانیت خود را از دست ندهیم!

الکسی گورینوف - برگردان: سرور کسمایی



که به سرعت کشور را ترک کنند. اگر می‌ماندند اعتراضات ضد جنگ بی‌شک مؤثرتر می‌شد. می‌توان در کشان کرد. آنها برای این کار دلایل اخلاقی داشتند. هرچند فکر می‌کنم که شاید اکثرشان از ترس ماشین سرکوب به خیابان نمی‌آمدند. از لحاظ تاریخی، ما هرگز سنت

دموکراتیکی برای دفاع از حقوق خودمان از طریق اعتراضات مردمی یا اتحاد علیه ظلم و بی‌داد نداشته‌ایم. شاید دلیل دیگری هم وجود داشته باشد: ما برای آزادی که در اوت ۱۹۹۱ «بر سرمان آوار شد»، بهای گرانی نپرداختیم. آزادی که همچون زندگی بهایی نمی‌شناسد، هرچند امکان بهره بردن از آن به ما داده نشد. علاوه بر آن، در رژیم‌های دیکتاتوری امکان اعتراض به تصمیمات بی‌پایه و اساس و خودسرانه وجود ندارد. نمی‌دانم که چگونه می‌توان این جنگ را متوقف کرد. به یک چیز اما اطمینان دارم و آن این که پوتین و گرگ‌های اطرافش تا آخر این راه خواهند رفت بی‌آن که از قربانی کردن صدها هزار نفر برای حفظ سرزمین‌های به قول خودشان «آزادشده»، و در واقع، کنده شده از اوکراین ابایی داشته باشند. از دید سردمداران ما این جنگی آزادی‌بخش است.

چرا هفت سال زندان؟ جرمی را که محکومیت به هفت سال زندان برایم در پی داشت، در سخنرانی‌ام به تاریخ ۱۵ مارس ۲۰۲۲ در نشست شورای شهر باید جست. سیزده یا چهاردهمین پرسش صورت جلسه که در مقام گزارشگر کمیسیون امداد اجتماعی باید به آن پاسخ می‌دادم. دستور کار روز تأیید یار رد طرح برنامه ریزی سه‌ماهه شهرداری برای تدارک سرگرمی‌های محله بود. در حالت عادی، این دست برنامه‌ها همیشه به تصویب می‌رسد، ولی با توجه به جنگی که آغاز شده بود، بعضی نکات به نظرم نامناسب می‌رسید. بنابراین، پیشنهاد رد طرح را دادم. در دفاع از موضع خود، از جنگ حرف زدم و با استناد به آمار رسمی سازمان ملل متحد در مورد کودکان کشته‌شده، از تجاوز و تهاجم صحبت کردم و خواهان تلاش برای توقف درگیری شدم. حرفی ساده و پیش‌پاافتاده، اما...

در آغاز جنگ، قانون مجازات پخش اخبار دروغین درباره عملکرد نیروهای مسلح فدراسیون روسیه به تصویب رسیده بود. ویدیوی همه نشست‌های شورای محله روی وبسایت آن بارگذاری می‌شد و در دسترس همگان قرار می‌گرفت. هرچند هیچ خبر دروغین یا راستینی در مورد قوای مسلح منتشر نکرده بودم، بسیاری از افراد مایل بودند که این ماده‌ی جدید قانون جنایی به سرعت در مورد من عملی شود. طرفداران پروپاقرص جنگ، از نمایندگان دوما (مجلس نمایندگان) و به اصطلاح «کنشگران مردمی»، تا مأموران پروپاگاندای دولتی، برای لو دادن مخالفان به مراجع قضائی روی آورده بودند. چیزی نگذشت که من هم محکوم شدم. محاکمه قضائی بیش از شش روز طول نکشید. سرعتی بی‌سابقه برای دادگستری روسیه. افسوس که اگر از پیش می‌دانستم که سخنان کوتاهم چنین بازتاب گسترده‌ای پیدا خواهد کرد، با آمادگی و هیجان بیش‌تری صحبت می‌کردم تا به دل شنوندگان پرشمارتری بنشیند. آری، هرگز باور نمی‌کردم که قدرت سیاسی از من «سلبریتی» بسازد.

ترس: رو راست بگویم، من کوچک‌ترین احساس ترسی ندارم و هیچ‌وقت هم نداشته‌ام. دلیلی برای ترسیدن نمی‌بینم، به‌ویژه در ۶۱ سالگی. بهتر است از کسانی که برای من پرونده جنایی ساختند و مرا به دادگاه فرستادند، در این مورد سوال شود. به نظرم آن‌ها بسیار بیش‌تر از من وحشت کرده‌اند.

مرگ سگ دوست‌داشتنی‌ام: در یک جامعه متمدن، بی‌تردید موردی چون مورد من با محکومیت مواجه نمی‌شد. در مقایسه با پرونده‌های بعدی، حکم مرا می‌توان نسبتاً سبک دانست. برای مثال همکار نماینده‌ام، ایلیا یاشین، یا دانشجوی دانشگاه دولتی مسکو، دمیتری ایوانوف، هر کدام هشت سال و نیم حکم گرفتند. البته حکم من برای عبرت دیگران بود: فردی معمولی که به‌رغم تصدی مقام مشاور شهرداری، به علت اظهار نظر درباره جنگ، به هفت سال زندان محکوم می‌شود. عبرت بگیرید، مردم! چه بر سر شما خواهد آمد اگر جلوی زبانتان را نگیرید! نمی‌دانم که آیا می‌توانم روزی پلیس، قوه قضائیه و قضاتی را ببخشم که مرا از سگ دوست‌داشتنی‌ام جدا کردند. سگی که انتظار را دوام نیاورد. (الکسی گورینوف سگی به نام شوپاکابرا داشت که در کوچه یافته بود. پس از دستگیری او، شوپا نه لب به غذا زد و نه به کسی اجازه داد که به او نزدیک شود. سرانجام هم از غصه دق کرد.)

در روز ۱۵ مارس ۲۰۲۲، در نشست شورای محله کراسنوسلسکی در مسکو، الکسی گورینوف ۶۱ ساله، وکیل و کنشگر سیاسی و فعال حقوق بشر، واژه «جنگ» را در مورد حمله روسیه به اوکراین به کار برد و خواهان یک دقیقه سکوت شد. چند ماه بعد به همین علت او را به شش سال و یازده ماه زندان محکوم کردند. گورینوف که بیماری ریوی دارد محکومیتش را در اردوگاه ولادیمیر، یکی از بدنام‌ترین زندان‌های دوران شوروی، سپری می‌کند. او در پاسخ به فیلیپ دزیادکو، نویسنده مخالف روسیه که در آلمان زندگی می‌کند و پنهانی پرسش‌هایی را به دست او در زندان رسانده بود، یادداشتی فرستاده که آنچه در ادامه می‌خوانید فرازهایی از آن است. او می‌نویسد: «پاسخ‌هایم را در شرایطی به‌شدت دشوار، در میان ده‌ها زندانی، با سری خمیده روی زانوئام نوشته‌ام.»

خواب جنگ: آغاز مرحله تهاجمی جنگ روسیه علیه اوکراین را که در واقع از سال ۲۰۱۴ شروع شده بود، من به راستی حس کرده بودم. می‌شد آن را از خلال خشونت روزافزون پروپاگاندای تلویزیون‌های دولتی دریافت که نفرت از اوکراین را در میان روس‌ها برمی‌انگیخت. به باور من، اگر اشتباه نکنم، آغاز حمله از یک یا دو سال پیش تدارک دیده شده بود، اما همه‌گیری کووید مانع اجرای این نقشه شد. دو روز پیش از واقعه‌ای که با نیرنگ از سوی دولت روسیه «عملیات نظامی ویژه» نام گرفت، هر آنچه را که قرار بود رخ دهد، در خواب دیدم. البته همه آن چیزهایی که در خواب دیدم، هنوز تحقق نیافته است و ترجیح می‌دهم که از آن سخن نگویم. به همین بسنده کنم که خواب من پایان خوشی برای ما روس‌ها نداشت.

دنیا از خلال نشانه‌گیر تفنگ: من نمی‌دانم که علت واقعی این جنگ چیست. اما تردید ندارم که هرچه هست ناشی از بینش ناهنجار فردی به نام پوتین و چند تن از اطرافیانش است. بینشی مبتنی بر کوتاه‌بینی آنها، نگرستن به دنیا از خلال نشانه‌گیر تفنگ بر فراز دژی در محاصره. اما شاید هم علت آن ریشه در شخصیت رهبر روسیه داشته باشد. چیزی نهان در ژرفای وجود او که ما از آن آگاهی نداریم. کودکی شاید دشوار، محرومیت از اسباب‌بازی و نداشتن امکان بازی‌های جنگی. این یکی از دلایلی است که قدرت نباید در دست یک نفر یا گروه کوچکی از افراد متمرکز شود. در روسیه‌ای دموکراتیک، با نهادهایی سالم و جامعه مدنی قوی، چنین جنگی هرگز نمی‌توانست رخ دهد.

خفگی شرم‌آور: روز اول جنگ را در محل کارم گذراندم. همان شب به میدان پوشکین در مرکز مسکو رفتم. تمام آن روز و روزهای پس از آن، احساس خفگی شرم‌آوری توأم با یاسی ناشی از ناتوانی در پیشگیری از جنگ داشتم. دور تا دور میدان پوشکین را پلیس و نیروی انتظامی احاطه کرده بودند. پلیس به جمعیت بی‌شماری که در سکوت از مترو خارج می‌شد، حمله می‌کرد و افرادی را بر حسب اتفاق از آن میان بیرون می‌کشید و کشان‌کشان تا ون‌های نیروهای ضد شورش می‌برد. علت شرکت من در تظاهرات غیرمجاز ابتدا این بود که به چشم خود ماجرا را ببینم و سپس برای ارائه کمک‌های حقوقی به دستگیرشدگان به نزدیک‌ترین مرکز پلیس مراجعه کنم. ده سالی است که این کار من است. این بار اما به‌رغم این که تنها در گوشه‌ای ایستاده بودم، قرعه به نام من افتاد. پیش از آن که مرا به داخل ون پلیس بیدانند، مأموری که هم‌سن نوهام بود، با خشونت غیرقابل فهم صورت و بدنم را زیر ضربات مشت و لگد گرفت.

ونی که در آن حدود سی نفر بودیم ما را به یکی از مراکز پلیس مسکو برد. فردای آن روز، حدود نیمه‌شب، قاضی زن دادگاه محله بی‌آن که به من یا وکیل اجازه دفاع بدهد، ظرف یک دقیقه تصمیم گرفت تا مرا به مدت سی روز در بازداشت اداری نگاه دارد. پس از آن شش روز دیگر نیز، به علت فقدان جای کافی در زندان، در مرکز دیگر پلیس به سر بردم. یک هفته بعد، دادگاه تجدیدنظر مسکو، بازداشت‌م را غیرقانونی دانست و قرار آزادی فوری‌ام را صادر کرد.

بهای آزادی: نمی‌توان گفت که در روسیه هیچ مقاومتی در برابر این جنگ صورت نگرفته است. من می‌دانم که بیش از بیست هزار شهروند روس در تظاهرات ضد جنگ دستگیر شدند، و هزاران پرونده با جرایم اداری و جنایی گشوده شد. این تعداد البته کافی نیست. بسیاری از کسانی که هنوز مورد تهدید نبودند، ترجیح دادند

دانشنامه

عبدالله خسروی

مهربانی و محبت

گلنار

مهربانی و محبت، دو ارزش بنیادین در زندگی انسان‌ها هستند که تأثیر چشمگیری بر روابط اجتماعی و روند زندگی دارند. مهربانی به معنای نشان دادن محبت و نوعیت در برخورد با دیگران است. وقتی ما با مهربانی و محبت به دیگران رفتار می‌کنیم، احساس ارزشمندی و احترام پیدا می‌کنند و این امر باعث تقویت ارتباطات می‌شود. مهربانی و محبت می‌توانند در هر زمینه‌ای از زندگی بروز یابند، از روابط شخصی گرفته تا محیط کاری و اجتماعی. این ارزش‌ها به عنوان یک زبان جهانی عمل می‌کنند که همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها را می‌پذیرند. مهربانی و محبت توانایی ایجاد تغییرات مثبت در جوامع را دارند. زمانی که ما به دیگران با مهربانی و محبت روی می‌آوریم، می‌توانیم محیطی را فراهم کنیم که پذیرش، تعامل مثبت و همدلی در آن حاکم باشد. بنابراین، مهربانی و محبت به دیگران نه تنها برای فرد خود مفید است بلکه می‌تواند اثرات گسترده‌تری را در جوامع و جهان به وجود آورد.

حسادت

گلنار

حسادت یکی از احساسات انسانی است که ممکن است به دلایل مختلفی ناشی شود. این احساس معمولاً زمانی ایجاد می‌شود که فرد احساس می‌کند کسی دارای چیزی است که خودش ندارد و او را از آن محروم می‌کند. حسادت ممکن است در ارتباطات شخصی، حرفه‌ای و اجتماعی به وجود آید و معمولاً با احساساتی همچون ناامیدی، غم و انزجار همراه است. این احساس می‌تواند تأثیرات مخربی بر روابط انسانی داشته باشد. افراد حسادت‌زده ممکن است به دنبال اقداماتی برای تخریب موفقیت‌های دیگران انجام دهند. این عملکرد معمولاً به تخریب روابط انسانی و ایجاد اختلافات منجر می‌شود.

به عنوان یک احساس منفی، حسادت می‌تواند به شکل‌گیری چرخه‌های منفی منجر شود. فرد حسادت‌زده ممکن است در تلاش برای رسیدن به هدف خود، به جای اینکه به بهبود وضعیت شخصی خود بپردازد، وقت و انرژی خود را برای کاهش موقعیت دیگران صرف کند. این ممکن است به طور کلی از رشد و پیشرفت افراد جلوگیری کند. برای مقابله با حسادت، مهم است که افراد به توانایی‌ها و موفقیت‌های خود اعتماد داشته باشند و به جای تمرکز بر رقابت با دیگران، بر روی بهبود وضعیت شخصی خود تمرکز کنند. همچنین، فرهنگ سازمانی یا اجتماعی می‌تواند با ارائه حمایت و انگیزه به افراد، از پیشرفت و توسعه آن‌ها حمایت کند و از وقوع حسادت‌های مخرب جلوگیری نماید. به عنوان یک احساس انسانی، حسادت ممکن است وجود داشته باشد، اما مهم است که این احساس به یک انگیزه برای بهبود وضعیت شخصی تبدیل شود تا از تأثیرات منفی آن جلوگیری شود.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	ر	م	ی	د	ن	و	ا	ش	ک	ج	ر	ر	ر	ر
۲	ز	ا	ی	و	ت	و	ا	ن	ی	س	ی	ا	ن	ن
۳	ی	د	ر	م	ا	ن	د	ن	و	ا	ن	و	و	و
۴	س	ر	ت	و	ن	ی	د	ی	ا	پ	پ	د	د	د
۵	ت	ی	ن	ش	ا	ن	د	ت	ر	ک	ی	س	س	س
۶	ن	ا	ر	و	و	پ	ی	ا	پ	ا	ن	ر	ر	ر
۷	س	خ	ر	د	و	ر	ا	م	پ	ر	ا	ر	ر	ر
۸	م	پ	ی	د	ا	ر	د	ن	د	ا	د	ن	ن	ن
۹	ن	م	ا	ه	س	و	ا	ن	م	د	ا	ر	ا	ا
۱۰	ی	ن	ی	ش	م	ی	م	د	ا	س	ن	ق	ق	ی
۱۱	و	ا	د	م	د	ن	ر	س	ر	س	ی	ا	ا	ا
۱۲	ی	ن	ی	د	ی	م	ا	خ	پ	ا	ر	ن	ن	ن
۱۳	و	م	ا	ر	ش	د	ن	ی	و	ا	ن	ن	ن	ن
۱۴	ر	س	ا	م	د	ن	و	ا	ن	ن	ا	ی	ی	ی
۱۵	ک	و	ن	س	ج	ل	ی	ن	ا	س	ع	ن	ا	ا

یادش بخیر، قدیم‌ها وقتی در بازی‌ها و شیطنت‌های کودکی زخمی می‌شدم، مادرم همیشه می‌گفت: «گران نباش پسر، بزرگ شدی یادت میره!» خیلی زود و با همان سادگی و صفای کودکی، درد را فراموش می‌کردم.

مادرم راست می‌گفت. خیلی زود جای درد و محل زخم، با شروع بازی بعدی از یاد می‌رفت و این قصه ادامه داشت تا این که بزرگتر شدیم و همزمان، دردها و زخم‌های روحی قد کشیدند، ولی هیچوقت فراموش نشدند و نخواهند شد و به همین دلیل برای فراموش کردن و سرکوب امروز تلخ، با یادآوری روزهای شیرین قدیم گاهی به امروز رودست می‌زنیم.

نمی‌دانم چرا آدم‌ها از هر نسلی که باشند وقتی کم می‌آورند و تنها می‌شوند ناخودآگاه برای از یاد بردن وضعیت تلخ امروز، به کوجهای خاطرات شیرین دیروز و علی‌الخصوص بچگی می‌زنند. من هم امروز دلگیرم و می‌خواهم با شما برگردم به روزهای کودکی و نوجوانی!

آن روزها با تمام کمبودها و سختی‌ها، روح زندگی در خانه، کوچه و خیابان‌ها جاری بود. روزگار ساده و بی‌آلایش می‌گذشت. از لحاظ بافت و ساخت و ساز، خانه‌های قدیمی متشکل از چند اتاق ساده و دلنشین بود که دور یک حیاط بزرگ قرار می‌گرفتند. وسط حیاط هم یک حوض آب پر از ماهی و باغچه‌ای پر از گل‌های شمعدانی قرمز، اقاویا و اطلسی رنگ که نکین و تاج همه خانه‌های آن زمان بود و همیشه با دیدن و نشستن در کنارش، آدم از خیال‌های شیرین و حس خوب زیستن، مست و لبریز می‌شد. در اکثر خانه‌ها حداقل تک درخت میوه‌ای گوشه حیاط طنازی می‌کرد و اکثراً هم محل فرود انواع پرندگان بود. یک جواری فضای خیالی و آرامش بخش برای زندگی سنتی و پاک نفس کشیدن آماده بود.

یاد باد آن روزگاران، وقتی آدم‌ها موقع برگشت از کار و فعالیت‌های روزانه زنگ بلبلی خانه را به صدا در می‌آوردند و با دست پر، روی خوش و لب خندان وارد منزل می‌شدند و غم و مشکلات بیرون، کسادی بازار و درگیری‌های محل کار را پشت درب جا می‌گذاشتند، تازه لبخند زندگی شروع می‌شد. وارد منزل که می‌شدی بساط چایی آماده و سماور نفتی همیشه روشن بود و صدای قل قل سماور قدیمی و بخاری که از لوله قوری چینی در اتاق پخش می‌شد حس گرمی داشت و مدام هوس خوردن چایی داشتیم. شب‌های زمستان همگی دور کرسی گرد هم می‌نشستیم و با شوق و علاقه به قصه‌های مادربزرگ گوش می‌دادیم و آنقدر زمان زود و خوش می‌گذشت که اصلاً دلمون نمی‌خواست بخوابیم و صبح فرا برسد. سفره‌ها ساده بود و غذای ارزان و خوش طعم خانگی حرف اول را می‌زد. نمک و قند زندگی‌ها بالا و پایین نمی‌شد و دکترها نصف مغازه‌های شهر را اجاره نکرده بودند. اگر زن و شوهری حرف طلاق را می‌زدند، انگار جرم مرتکب شده بودند. بزرگترها در خانه‌ها کوچک نمی‌شدند و کسی دنبال آدرس خانه سالمندان نمی‌گشت. دین و مذهب اعتقاد مردم بود، ولی ابزار و لباس قدرت و تملق و ریاکاری نبود. در شب نشینی‌ها و جمع‌های خانوادگی همیشه حرف برای گفتن و شنیدن زیاد بود و کسی سکوت نمی‌کرد. روزهای آخر هفته سفره مهمانی پهن می‌شد و درب اتاق مهمان بر روی همه باز بود.

شاید آدم‌ها ندار و تنگدست بودند اما تنگ نظر نبودند و دل هاشون فقیر نبود و با هم وقت گذراندن رایگان بود. کمبودها زیاد بود اما عقده‌ها کم بود. لااقل آب و نان خشک اینقدر هزینه نداشت و برق کسی به خاطر یکماه بدهی قطع نمی‌شد! هر کسی دستپایش خالی می‌شد، خیلی زود به بیراهه نمی‌رفت و رد هیچ خونی به راحتی پاک نمی‌شد.

سال‌ها گذشت و ما کودکان آن کوچه و خانه‌های ساده و گلی و آجری بزرگ شدیم، و خوشحالم هنوز روح زندگی سنتی و ایرانی در وجودمان نفس می‌کشد و شعرها و قصه‌های ما همیشه آمیخته‌ای از دیروز و امروز است و گاه که دلتنگ می‌شویم دیروزی شیرین، و تاریخی پرافتخار را داریم که با سخن گفتن از آن حال همدیگر را، ولو برای مدتی کوتاه خوب کنیم. «ملت، مردم و حتی انسانی که گذشته و پیشینه‌ای نداشته باشد که به آن ببالد مرده است، و هیچگاه به تعالی نمی‌رسد، امروزه گرچه مردم به علت تألمات روحی و دغدغه‌های فکری و مشکلات بی‌شمار زندگی از مطالعه عقب کشیده‌اند اما فراموشش نکرده‌اند و این فرهنگ، ریشه در قدمت ما دارد.



به خانه شما می بخشد. همینطور در این سبک از موادی که سازگار با محیط زیست است بیشتر استفاده می شود.

ادغام فناوری هوشمند: خانه های مدرن اغلب دارای فناوری هوشمند برای راحتی و کارایی بیشتر هستند. روشنایی هوشمند، ترموستات ها و سیستم های اتوماسیون خانگی به یک فضای زندگی پیشرفته از نظر فناوری کمک می کنند.

عناصر طبیعی: با افزودن عناصری مانند گیاهان، چوب و سنگ، طبیعت را به درون فضای خود بیاورید. در واقع اصول طراحی در این سبک، فرد و طبیعت را به هم متصل می کند و نشان می دهد که احساس نزدیکی به فضای باز چقدر اهمیت دارد و این یکی دیگر از ویژگی های طراحی به سبک مدرن است.

اکسسوری های جسورانه و آثار هنری: حتی اگر چیزهای ساده را دوست دارید، در دکوراسیون داخلی مدرن می توانید اکسسوری های جسورانه نیز در فضای خود داشته باشید. استفاده از آثار هنری و تابلوهای نقاشی که حس جنب و جوش دارند و یا مجسمه های خاص، یا استفاده از کمی رنگ در مبلمان می توانند فضای شما را منحصر به فرد کنند و به فضای شما شخصیت ببخشند.

مبلمان کاربردی: مبلمانی که در این سبک استفاده می شود علاوه بر سادگی و ظاهر زیبا باید مفید نیز باشد. در واقع مبلمانی که چند کاربرد دارند، مانند ذخیره سازی یا تغییر شکل، در این سبک بسیار محبوب هستند.

بافت های لوکس: با استفاده از بافت های مجلل مانند مخمل، خز مصنوعی و چرم، گرما و کمی پیچیدگی را به فضای مدرن خود اضافه کنید. لایه بندی بافت ها باعث ایجاد عمق و علاقه بصری در فضای داخلی مدرن می شود.

نتیجه گیری: در دنیای طراحی داخلی خانه مدرن، ترکیب فرم و عملکرد در مرکز توجه قرار می گیرد. فضاهای باز، استفاده از متریال نوآورانه و فناوری هوشمند، فضاهای زندگی را به مکان هایی تبدیل می کند که واقعاً به روز هستند. در دنیای همیشه در حال تحول طراحی داخلی، سبک مدرن خودنمایی می کند و ظاهر شیک را با عملی بودن ترکیب می کند. چه سادگی مینیمالیسم را ترجیح دهید و چه استفاده از اکسسوری های جسورانه، طراحی مدرن امکان بیان شخصی را در فضای شما امکان پذیر می کند، در واقع این سبک یک داستان بی زمان است که گذشته را به زمان حال پیوند می دهد و ترکیبی را در فضای داخلی شما ایجاد می کند که کاملاً متعادل است.

ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون



هستی موسوی
طراح دکوراسیون داخلی

hastidesign99@gmail.com

جذابیت بی انتها، نگاهی به طراحی داخلی به سبک مدرن

طراحی داخلی خانه نقشی محوری در شکل دادن به کیفیت زندگی روزمره ما دارد و عمیقاً بر محیط زندگی تاثیر می گذارد. خانه ای که به خوبی طراحی شده باشد نه تنها جذابیت بصری را افزایش می دهد بلکه بر میزان آرامش و شادی شما در خانه نیز تاثیر می گذارد. انتخاب رنگ ها، مبلمان و دکوراسیون مناسب می تواند فضای شما را کاربردی تر و متناسب با سلیقه شما کند.

چه سبکی را برای محیط زندگی خود انتخاب کنیم؟: سبک های بسیاری برای طراحی داخلی منزل وجود دارند. برای شناخت سبک های مختلف، باید تفاوت و ویژگی های رایج ترین سبک ها را بدانید که من در این مقالات سعی می کنم به بررسی ویژگی های بارز سبک ها بپردازم. بهترین سبک دکوراسیون برای تزئین خانه شما، همان سبک شخصی شماست که می تواند از ترکیبی از رویکردهای مختلف، با توجه به علائق و سلیقه شما باشد و یا بعد از شناخت سبک ها، علاقه مند به سبک خاصی برای دکوراسیون داخلی محیط زندگی خود شوید. در این مقاله قصد دارم درباره طراحی داخلی به سبک مدرن صحبت کنم. در واقع سبکی که در اواسط قرن بیستم ظهور کرد و اکنون نیز سبک مورد علاقه بسیاری از افراد در سراسر دنیا است. در این سبک همه چیز در مورد سادگی، کاربردی بودن و ایجاد ظاهری شیک، بدون افراط است. با من تا انتهای این مقاله همراه باشید، شاید بعد از مطالعه این مقاله جزو طرفداران این سبک شوید.

ویژگی های بارز سبک مدرن

ساده و مینیمالیسم: طراحی مدرن، ساده و عاری از تزئینات غیر ضروری است، این سبک سادگی را دوست دارد. همینطور مبلمان و دکور با اشکال ساده به محیطی عاری از بهم ریختگی کمک می کند. استفاده از حداقل پالت های رنگی، مانند رنگ های خنثی و تک رنگ، حس آرامش بخشی در این سبک ایجاد می کند.

فضاهای باز و چیدمان های سیال: خانه مدرن، فضاهای باز و چیدمان های سیال را در اولویت قرار می دهد که حس ارتباط بین فضاهای مختلف را افزایش می دهد. در واقع فضاهای بدون دیوار زیاد هستند و رفتن از اتاق نشیمن به آشپزخانه و ناهارخوری را بدون هیچ مشکلی آسان می کند.

متریال نوآورانه: متریال های جدیدی مانند شیشه، فلز و بتن حس مدرن و صنعتی

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



نوجوانی، عصر چالش های درونی

میثم پاپی مطلق (بخش ششم)

را جبران کند. همچنین ترسی که ناشی از بیمار شدن نخستین تمایلات جنسی و تجربه های اولیه زندگی است از طریق این نوع تخیل ها تا اندازه ای کاهش می یابد. تمایلات آنان گاه متوجه فردی از نزدیکان می شود و در تخیل از او بتی می سازد که شباهت چندانی به واقعیت ندارد.

خودپرورانی در دوران نوجوانی: در دوره نوجوانی پیشرفت های شناختی دیدگاه نوجوان را نسبت به خود تغییر می دهد و آن را به صورت تصویر ذهنی پیچیده تر، سازمان یافته، و با ثبات در می آورد. تغییرات خودپنداره و عزت نفس زمینه را برای پرورش هویت شخصی یک پارچه آماده می سازد.

تغییرات در خودپنداره: اگر یادتان باشد کودکان در اواسط کودکی خود را بر حسب صفات شخصیت، مانند من «باهوشم» «خجالتی ام، یا من درستکار هستم» توصیف می کنند. این تغییر به کودکان امکان می دهد تا خودهای گذشته، حال و آینده را مرتبط کنند. اما اظهارات شخصی اوایل نوجوانی مرتبط نیستند و اغلب توصیفات متضادی را در بر دارند. برای مثال یک نوجوتی سرسخت ترین مخالفان کیارستمی هم نمی توانند تأثیر گذاری او را بر سینمای ایران انکار کنند. این تأثیر گذاری البته همواره مثبت نبود. موفقیت های چشمگیر جهانی فیلم های کیارستمی در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی، موجی از مقلدان او را در سینمای ایجاد کرد و به موجی منجر شد که عمدتاً با عنوان، فیلم های جشنواره ای، شناخته می شود؛ مقلدانی که عمق سینمای کیارستمی را درک نکرده بودند و به برداشتی سطحی از آثار او اکتفا می کردند. با این وجود، کیارستمی اعتبار سینمای ایران در سطح سینمای هنری است. دامنه فیلمسازی که، به خصوص در سینمای اروپا، از کیارستمی تأثیر گرفتند بسیار گسترده است: از برادران داردن گرفته تا کریستین مونگیو و نوری بیلگه جیلان. همان زمان که خبر تلخ درگذشت کیارستمی مخابره می شد می دانستیم که جای خالی او به این زودی ها پر نمی شود. این اتفاق هنوز رخ نداده است. روحش شاد و یادش گرامی باد. کیب کنند و استفاده آنها از کلمه وصفی نشان می دهد که می دانسته اند و ویژگی های روانی از موقعیتی به موقعیت بعدی تغییر می کنند، مثل «من خیلی زود عصبانی می شوم»، «عمیقاً رو راست نیستم». اظهارات شخصی نوجوانان نگرانی آنها را از دوست داشتنی بودن نیز نشان می دهد. نوجوانان در مقایسه با کودکان دبستانی، برای فضایل اجتماعی نظیر دوستانه بودن، با ملاحظه بودن، مهربان و یاری بخش بودن، اهمیت بیشتری قایل هستند. علاوه بر این، ارزش های شخصی و اخلاقی، برای خودپنداری و نوجوانان بزرگتر، موضوعات مهمی هستند. هنگامی که نظر نوجوانان در مورد خودشان، عقاید و برنامه های پایدار و با ثبات را در بر می گیرد به سوی وحدت خود که برای پرورش هویت حیاتی است پیش می روند.

پیشرفت ها در زمینه تفکر در دوران نوجوانی: برای اغلب نوجوانان تغییر در نحوه تفکر و حل مساله از سنین تقریباً یک سانی و همزمان با تغییرات بدنی که آن را قبلاً بررسی کردیم آغاز می شود. اگرچه تفاوت های فردی محسوس در زمینه بروز و چگونگی تفکر سطح بالا پدیدار می شود، اما تقریباً تمام نوجوان ها پیشرفت های چشمگیری را در حیطه توانایی های تفکر منطقی و حل مسئله به طور منظم از خود نشان می دهند. به واقع در اینجا تفاوت های شگفت انگیزی بین تفکر نوجوانان و بزرگسالان وجود دارد. در دوران نوجوانی پیشرفت در زمینه نحوه استدلال حیطه های متفاوتی را مانند نحوه زندگی نوجوان و حل مسئله شامل: خود پنداره، ادراک بین فردی، ارزش ها، تصمیم درباره تحصیلات، شغل و عشق در بر می گیرد. با وجود این داشتن این توانایی ها به این معنا نیست که نوجوانان قادرند تا در برخورد با موقعیت ها صحیح عمل کنند. به طور کلی پیشرفت های شناختی نشانگر پتانسیل و توانمندی نوجوان در زمینه تفکر و حل مسئله است. در افزایش توانایی های شناختی نوجوانان تجربه، تحصیلات و آموزش های حمایتی نقش موثری دارند.

بیداری عواطف: بیداری هیجانات احساسی ناشی از تشدید فعالیت غریزه جنسی است که زندگی عاطفی نوجوان را در بر می گیرد و از آن طریق به تدریج موجودیت را دگرگون می سازد. غلیان هیجانات و غنای تخیلات و افکار، فعالیت غریزه جنسی، فعالیت نیروها و مکانیسم هایی که علیه این غریزه مبارزه می کنند. تجدید مسائل ادیبی، جلوگیری من برتر و توقع محیط خارج، همگی مسائلی هستند که درون عمیق و تاریک نوجوان را صحنه تعارض های گوناگون می سازند. اخلاق اجتماعی، نوجوان



را از به کار انداختن قدرت جنسی تازه به دست آمده منع می کند و کشاکش دو نیروی متضاد او را نیازمند مکانیسم های دفاعی می سازد. این مکانیسم ها، هم «من» را تقویت به تکامل شخصیت کمک می کند و هم موجبات سازگاری او را با محیط و با خود فراهم می آورد.

قوای غریزی، قوای نیرومند و هم خلاق هستند که در صورت والایش می توانند یا به خدمت زندگی معنوی و هنری در آیند، یا به سوی فعالیت های ورزشی، فرهنگی، اجتماعی و جز اینها گرایش پیدا کنند. والایش که باعث به کار انداختن قدرت نیرومند غریز در مسائل و جهت های مورد پذیرش اجتماع می شود، یک مکانیسم دفاعی طبیعی است. همان گونه که پیش از این دیدیم مکانیسم های دیگری نیز وجود دارند که جهت نیروی غریزی را تغییر می دهند، اما در مورد افراطی می توانند باعث احساس و گناه و بالاخره منجر به عوارض نوروتیک نیز بشوند. دیدیم خودداری و طرد عمومی غریز در مورد افراطی بالاخره به آنجا می رسد که نوجوان نه تنها هر نوع لذت غریزی را بر خود حرام می کند، بلکه به این بهانه که تغذیه نیز نوعی لذت جویی است، از خوردن غذا نیز خودداری می کند.

این امر به صورت خفیف تر در نزد نوجوانانی دیده می شود که حتی اندیشیدن در خصوص عشق را بد و ناپسند می شمارند و ادعا می کنند که علائق آنان تنها به مسائل عقلانی و اجتماعی معطوف است. این رفتارها در آغاز بلوغ و بخصوص نزد پسران مشهود است. این گونه پسران به آسانی نسبت به دختران، و عشق به طور کلی عداوت نشان می دهند. دختران نیز گاه در حوالی بلوغ ضدیتی بیش و کم آشکارا با پسران از خود آشکار می سازند. اما این مکانیسم همان گونه که پیش از این گفتیم هنگامی که شکل غیر طبیعی پیدا می کند که جنبه افراطی به خود گیرد و موجبات خفه شدن هر گونه زندگی عاطفی را فراهم آورد.

نخستین امری که بر اثر پیوندهای دوستی می شکفتد، محبت است. محبت در ابتدا از جنبه دیگر عشق، یعنی غریزه جنسی جداست، اما تشدید غریزه باعث می شود تا دختر و پسر هر یک به طور طبیعی به سوی جنس مخالف گرایش پیدا کنند. در این هنگام عشق مسئله بزرگ زندگی می شود. بخصوص عشقی که عاری از هر گونه جنبه مادی است. عشقی که رنگ خود را از رویا و تخیل می گیرد و واقعیت در برابر آن جلوه ای ندارد. این تمایل به رویا هم نزد دختر و هم نزد پسر وجود دارد و از طریق تشدید تخیل، رویاپردازی و علاقه به خلوت و تنهایی بروز می کند. نوجوانان بخصوص نوجوانان دختر، نیاز به دوست داشتن و مورد علاقه بودن را در رویا و تخیل ارضا می کنند، زیرا در رویا می توانند بدون هیچ گونه واژه خود را به دست غلیان احساس بسپارند و با نسبت دادن کلیه خوبی ها و زیبایی ها به خود کمبودهای واقعی

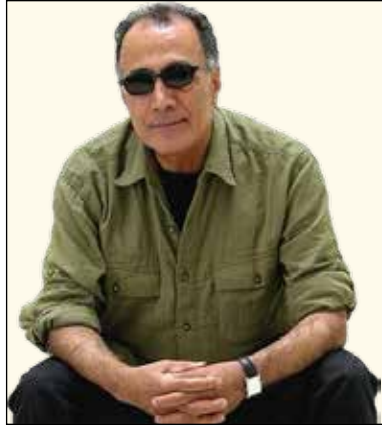
ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

یادی از عباس کیارستمی

گردآورنده: سولماز



طایفه کیارستمی‌های میگون بوده و اصالت وی به شهر میگون شهرستان شمیرانات می‌رسد. در مدرسه جم در قلعهک با آیدین آغداشلو همدرس شد. نخستین تجربه هنری او نقاشی بود. او این هنر را تا پایان دوران نوجوانی همچنان ادامه داد تا آنجا که در سن ۱۸ سالگی توانست در یک مسابقه نقاشی برنده جایزه شود. وی اندکی پس از این کامیابی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران پذیرفته شد. او در دانشگاه

بیشتر به فراگیری نقاشی و طراحی گرافیک پرداخت و در هنگام تحصیل برای تأمین هزینه‌های زندگی به عنوان پلیس راهنمایی رانندگی مشغول به کار شد. کیارستمی از سال ۱۳۴۰ یعنی در دهه ۱۹۶۰ به عنوان نقاش تبلیغاتی در آتلیه ۷ و یکی دو مؤسسه دیگر به کار طراحی جلد کتاب، پوستر و آگهی‌های بازرگانی پرداخت، و بعدها به «تبلی فیلم» رفت. از سال ۱۳۴۶ در سازمان تبلیغاتی نگاره به طراحی و ساختن تیتراژ فیلم پرداخت که نخستین آنها تیتراژ فیلم وسوسه شیطان ساخته محمد زرین دست بود. طراحی پوستر و ساخت تیتراژ فیلم‌های قیصر و رضا موتوری ساخت مسعود کیمیایی را او انجام داد.

مدتی بعد به دعوت فیروز شیروانلو، که مسئولیت امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را داشت به کانون رفت و در سال ۱۳۴۹ فیلم کوتاه نان و کوجه را ساخت. در سال ۱۳۵۱ فیلم زنگ تفریح را ساخت و با ساخت فیلم مسافر در سال ۱۳۵۳ مطرح شد. او در سینمای بعد از انقلاب پایه‌گذار سینمایی شد که تا به حال فیلمسازان زیادی پیرو این نوع سینما، فیلم ساخته و مطرح شده‌اند. عباس کیارستمی با فیلم طعم گیلان در سال ۱۹۹۷ جایزه نخل طلای جشنواره فیلم کن را هم از آن خود کرده است.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۲

عباس کیارستمی متولد ۱ تیر ۱۳۱۹ بود که در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۹۵ درگذشت. او کارگردان، فیلمنامه‌نویس، تدوین‌گر، عکاس، تهیه‌کننده، گرافیست، کارگردان هنری، نویسنده و نقاش ایرانی بود. کیارستمی به عنوان یکی از تاثیرگذارترین سینماگران جهان نیز شناخته می‌شود. کیارستمی سابقه حضور در جشنواره‌های معتبر بین‌المللی را داشته که از بین آنها می‌توان به چهار دوره داور در جشنواره بین‌المللی فیلم کن در سال ۱۹۹۳، ۲۰۰۲، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۴ اشاره کرد و از این رو در میان هنرمندان ایرانی پیشتاز است.

کیارستمی از سال ۱۹۷۰ میلادی در کار سینما شروع به فعالیت کرد و بیش از ۴۰ فیلم سینمایی، کوتاه و مستند ساخت. از مهم‌ترین کارهایش می‌توان به: سه‌گانه کوکر، کلوزآپ (۱۹۹۰)، طعم گیلان (۱۹۹۷)، و باد ما را خواهد برد (۱۹۹۹) اشاره کرد. او در دوره پایانی کارش به فیلم‌سازی بیرون از ایران روی آورد که حاصلش فیلم‌هایی مانند کپی برابر اصل (۲۰۱۰) و مثل یک عاشق (۲۰۱۲) بود.

کیارستمی علاوه بر سینما در کارهای دیگر هنری از جمله شعر، عکاسی، چیدمان، موسیقی، طراحی گرافیک، طراحی و نقاشی نیز فعال بود. او را باید در زمره سینماگران موسوم به موج نوی سینما در ایران و همتای سهراب شهیدثالث و پرویز کیمیای به‌شمار آورد. سادگی، استفاده از کودکان به عنوان نقش اول و قهرمان داستان، سبک مستندگونه، بهره‌گیری از فضاهای روستایی، حذف کارگردان، شاعرانگی و نیز مکالمه شخصیت‌ها در سواری برخی از ویژگی‌های فیلم‌های کیارستمی است.

کیارستمی برنده چندین جایزه بزرگ سینمایی است. وی پنج بار نامزد جایزه نخل طلای جشنواره فیلم کن شد و در سال ۱۹۹۷ در پنجاهمین دوره جشنواره فیلم کن برای فیلم طعم گیلان این جایزه را گرفت. وی در جشنواره‌های متعدد معتبر فیلم جهان به عنوان داور حضور داشته است. وی همچنین با دریافت ۳۲ دست‌آورد شخصی، پرافتخارترین هنرمند ایران به‌شمار می‌رود.

کیارستمی در سال ۱۳۱۹ در تهران به دنیا آمد. پدرش احمد نام داشت. وی از



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته‌ترین دستگاه‌های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Sticking
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

زنان روزنامه‌نگار پیشگام، قلمی که هرگز بر زمین نمی‌افتد

نزهت بادی

روزنامه‌ای است اخلاقی، در باب علم خانه‌داری، بچه‌داری، شوهرداری، مفید به حال دختران و نسوان و به کل از سیاست و پلتیک سخنی نمی‌راند. هرچند حال‌وهوای حاکم بر این نشریه با مبارزات اجتماعی و سیاسی زنان پس از مشروطه هم‌خوان نبود، اما چاپ اعلامیه‌های «انجمن نسوان وطن‌خواه» در این نشریه نشان می‌دهد که دکتر کحال با جنبش زنان ایران آشنایی و ارتباط داشته است. او با لباس و کلاه فرنگی و کتابی در دست کنار فرزندش روبه‌روی دوربین نشست و عکس گرفت و شمایل زن تحصیل‌کرده و اهل دانشی را ثبت کرد که تغییر وضعیت جامعه را ثمره آگاهی و سواد مادران می‌دانست و به همین علت بر نقش و تأثیر زنان در تربیت نسل آینده و تحول کشور تأکید می‌کرد. انگیزه دکتر کحال از انتشار نشریه دانش، تشویق زنان به تحصیل علم و دانش بود: «خانم نجیبه محترمه اگر سواد ندارد، باید خود در پی تحصیل سواد برآید. زیرا زن بی‌سواد، صاحب عقل و تمیز نخواهد بود. اگر سواد دارد، باید بیشتر اوقات خود را مصروف روزنامه خواندن کند. به جهت این که کسی که روزنامه می‌خواند، همه‌چیز می‌داند»، نشریه دانش یک سال دوام آورد و ۳۰ شماره از آن منتشر شد اما بعد از مرگ همسر دکتر کحال، تداوم نیافت و چاپ آن متوقف شد. دکتر کحال بنا بر سنت آن دوران با برادر شوهرش ازدواج کرد که ثمره‌اش چهار فرزند بود - خسرو سینیایی، سینماگر سرشناس ایرانی، نوه دختری

همچون دیگر عرصه‌ها، مرجعیت و اعتبار در تاریخ روزنامه‌نگاری معاصر ایران نیز به مردان صاحب‌نام تعلق داشت، کسانی همچون میرزا صالح شیرازی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا ابوالحسن خان نقاش‌باشی، میرزا جهانگیرخان شیرازی، میرزا علی‌اکبر قزوینی (دهخدا)، میرزا قاسم‌خان تبریزی و سید حسن کاشانی که آغازگر این مسیر شناخته می‌شدند. اما با پیدایش جنبش آزادی‌خواهی زنان در دوران مشروطه، آنان نیز پا به فضای مطبوعات گذاشتند و به انتشار روزنامه و نشریه برای زنان پرداختند. انتشار این روزنامه‌ها، صدای غایب و سرکوب‌شده زنان را به گفتمان مردانه حاکم بر جامعه وارد کرد و خواسته‌ها و مطالبات از یاد رفته زنان را مطرح کرد. در نتیجه، زنانی که همواره به پرده‌نشین و سکوت در اندرونی‌ها محکوم بودند، نمایندگانی در فضای اجتماعی و سیاسی ایران یافتند.



صدیقه دولت‌آبادی



محترم اسکندری



مریم عمید



فخرآفاق پارسا

دکتر کحال بود. دکتر کحال در سال ۱۳۴۴ از دنیا رفت اما در همان دوران کوتاه فعالیت مطبوعاتی‌اش به رؤیای زنان برای چاپ نشریه‌ای اختصاصی جامه عمل پوشاند. **مریم عمید، ثمره مقاومت زنان:** مزین السلطنه، ملقب به مریم عمید، یکی از زنان روزنامه‌نگاری بود که راه دکتر کحال را ادامه داد و دومین نشریه اختصاصی زنان با عنوان شکوفه را در سال ۱۳۹۲ منتشر کرد. او دختر میرسید رضی سمنانی، پزشک قشون ناصرالدین شاه و اولین نماینده سمنان و شاهرود در مجلس شورای ملی بود. مریم عمید سواد را نزد پدرش آموخت و تحصیلاتش در زبان فرانسه، و عکاسی را نزد دیگر استادان تکمیل کرد. او در شانزده‌سالگی با عمادالسلطنه، یکی از شاهزادگان قاجار، ازدواج کرد اما بعد از یک سال جدا شد و هفت سال بعد با فردی روشنفکر که با تفکراتش در زمینه حمایت از حقوق زنان هم‌سوئی داشت، ازدواج کرد. چاپ نشریه شکوفه، که دو بار در ماه منتشر می‌شد، چهار سال ادامه یافت. در زمانه‌ای که زنان حق اظهار نظر و ابراز وجود نداشتند و از هیچ حمایتی برخوردار نبودند، تداوم انتشار نشریات مستقل زنان بسیار دشوار بود، اما مریم عمید زنی نبود که میدان را خالی کند. نقل کرده‌اند که یک‌بار وقتی برای انتشار نشریه با مشکلات مالی مواجه شد، استکان‌های نقره‌اش را فروخت تا مخارج نشریه را تأمین کند.

یکی از علل اهمیت تاریخی شکوفه این است که به نشریه رسمی «انجمن همت خواتین» بدل شد و به طور گسترده در مدارس دخترانه توزیع می‌شد و در دسترس دختران قرار می‌گرفت. این نشریه در شکل‌گیری نسلی از زنان آگاه و آزادی‌خواه نقش مهمی داشت. شکوفه در ابتدا بیشتر بر موضوعاتی همچون برابری حقوق زن و مرد و ترویج دانش‌اندوزی در میان زنان تمرکز می‌کرد اما به تدریج لحن انتقادی تری یافت و به مسائل حساسیت‌برانگیز، از جمله انتقاد صریح از سنت ازدواج دختران در سنین پایین، نیز پرداخت. این نشریه همچنین می‌کوشید اعتقادات خرافی و آداب و رسوم ارتجاعی را متزلزل سازد. یکی از اقداماتی که مریم عمید را در معرض اتهام و آزار قرار داد، انتشار اخبار و گزارش‌هایی درباره زنان جهان و دستاوردهای آنان بود تا زنان ایرانی از حقوق خود آگاه شوند.

چاپ این نشریات در شرایطی رخ داد که هنوز زنان اجازه خواندن و نوشتن نداشتند و مدارس دخترانه‌ای که به همت زنان گشایش یافته بود، با خشم و خشونت گروه‌های مذهبی متعصب به آتش کشیده می‌شد. در چنین دورانی زنانی همچون دکتر کحال، مریم عمید، محترم اسکندری، صدیقه دولت‌آبادی و فخرآفاق پارسا نه تنها پشت چادر سیاه و روبنده سفید پنهان نشدند و به پستوهای خانه عقب‌نشینی نکردند، بلکه با جسارت قدم در عرصه رقابت با مردان روزنامه‌نگار گذاشتند و برای دفاع از حقوق زنان به مجادله‌های قلمی پرداختند. مروری بر سرگذشت این زنان روزنامه‌نگار پیشگام نشان می‌دهد که آنچه به عنوان روزنامه‌نگاری زنان برای ما به یادگار مانده، حاصل مبارزه زنان مقاومی است که کلمات شان بزرگ‌ترین سلاح آنها در نبرد با جهل، تعصب، استبداد، تبعیض، ظلم و سرکوب بود. در دوران پس از انقلاب، شمار زیادی از زنان روزنامه‌نگار به علت پرداختن به حقوق زنان به زندان افتادند یا تن به ترک وطن و تبعید دادند اما قلمی که زنان آزادی‌خواه پیشگام در دستان ما گذاشتند، میراثی جاودانه است و همواره زبانی خواهند بود که قلم افتاده از دست خواهران شان را بردارند و به‌جای آنان از زن، زندگی و آزادی بنویسند.

دکتر کحال، ریشه‌ی استوار زنان: عفت سیاح سپانلو، مشهور به دکتر کحال، اولین زن روزنامه‌نگاری بود که نشریه‌ای اختصاصی برای زنان چاپ کرد و در دورانی که روزنامه‌نگاری در انحصار مردان بود، به اولین زن صاحب‌امتیاز و سردبیر و ناشر در مطبوعات بدل شد. او دختر میرزا محمد حکیم‌باشی همدانی بود که این امکان را برای دخترش فراهم کرد تا تحصیلاتش را در مدارس مبلغان مسیحی در تهران تکمیل کند و نزد میسیونرهای آمریکایی در ایران طبابت بیاموزد و به عنوان نخستین زن چشم‌پزشک اجازه طبابت کسب کند. او با دکتر حسین کحال، از مشروطه‌خواهان و مدافعان حقوق زنان، ازدواج کرد و از تشویق و حمایت همسرش برای چاپ نشریه‌ای مخصوص زنان بهره‌مند شد.

اولین روزنامه اختصاصی زنان با نام دانش در سال ۱۲۸۹ شمسی، چهار سال پس از مشروطه، منتشر شد و در نخستین شماره ماهیت و رویکرد خود را چنین معرفی کرد:

قانون جذب، چگونه زندگی ما را دگرگون می کند!

دکتر علیرضا آرمندیان

به این موضوع تغییر دهید. باید بدانید که اندیشیدن تنها و بدون اقدام کردن مناسب و به موقع، نمی تواند مکانیسم قانون جذب را به کار بیندازد. اگر قرار باشد که تنها مثبت فکر کنید، ممکن است که سودی را نصیب زندگی تان کند، ولی به خواسته های تان نخواهید رسید! چرا که برای رسیدن به آن خواسته و مطلوب، حرکتی نکرده اید. البته به یاد داشته باشید که اگر فقط بخواهید حرکت کنید چون قبل از این حرکت، فکر مثبت ندارید و نگران و بدبین هستید، دائما به مشکلات زیادی برخورد می کنید و باز هم نمی توانید به چیزی که می خواهید برسید! بنابراین، قدرتمندانه و مثبت بیندیشید و همزمان، قدرتمندانه هم اقدام کنید! مدیریت روحیه، پُرسورد مهم برای گشایش قانون جذب است! مدیریت روحیه، مهم ترین اصل در قانون جذب است. هر لحظه که احساس خوب و باورهای عالی داشته باشید، ضمیر ناخودآگاهتان، قدرتمندترین سیگنالها را برای کائنات ارسال می کند و همزمان کائنات هم تمام مسیرها و گشایشها را برای رسیدن به خواسته های تان به شما می نماید.

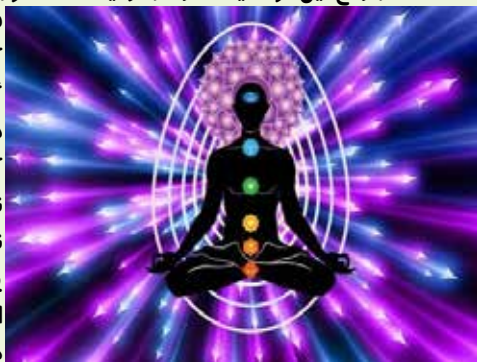
فرآیند خلق آگاهانه چگونه است؟ هر آنچه را که با احساس خوب و اندیشه ای عالی آرزو کنید، جهان می تواند آن را برای تان تولید کند. بنابراین، بخواهید تا به شما داده شود. این اصل مهم قانون جذب است! بسیاری از انسانها که از ثروتها محروم هستند به این دلیل است که در وادی غفلت و ناآگاهی به سر می برند. برای انسانی که همیشه شکرگزار است و البته هیچ گاه به خوبها بسنده نمی کند و همواره برای عالیها در زندگی اش تلاش می کند، بهترین اتفاقها رقم خواهد خورد. قانون جذب می گوید که هیچ اتفاقی در زندگی شما نخواهد افتاد، مگر اینکه خودتان آن را طلب کنید. هر ایده و اندیشه ای را اگر در آغاز کار به تکرار وارد ضمیر ناخودآگاهتان کنید و سپس آن ایده را با احساس و باوری عالی همراه سازید منجر به راه افتادن اشتیاق سوزان درون شما می شود. این اشتیاق سوزان باعث رسیدن به عالی ترینها می شود! بنابراین، به چگونگی وقوع یک فرآیند فکر نکنید. این را به کائناتش بسپارید. انرژی، نیرو و تمرکز خود را روی خواسته ها، باورها، اندیشه ها و حال خوش تان بگذارید.

تو پای به راه در نه و هیچ می رسد خود راه بگویدت که چون باید رفت

انسانها جذب کننده و دفع کننده اتفاقها و اشیا در زندگی شان هستند! پیچیدگی موضوع این است که وقتی چیزی را دفع می کنیم، قطعا به جای آن چیزی را جذب کرده ایم. بنابراین خود دفع کردن و دور کردن چیزی، به این معناست که اجازه داده ایم چیزی به ما نزدیک شود. این فرآیند به طور همزمان اتفاق می افتد.

دوری و نزدیکی، در این جا همان فاصله فیزیکی نیست. گاهی چیزی از ما دور است، اما در واقع این گونه نیست و در نزدیک ما حضور دارد. به عنوان مثال، شما

فکر می کنید که رویایی که برای خودتان در نظر گرفته اید از شما بسیار دور است، اما باید بدانید که بذرهایی رویای تان، در نزدیک ترین حالت ممکن نسبت به شما حضور دارند یعنی در درون ذهن، اندیشه و احساس تان.



همه ما آرزوها، اهداف و خواسته هایی داریم. اما نکته اینجاست که برای رسیدن به زندگی مطلوبی که در ذهنمان ساخته ایم، معمولا مسیرهایی را انتخاب می کنیم که به جای رسیدن، ما را به سوی نرسیدنها سوق می دهند! ما بیشتر مواقع نمی رسیم! نرسیدنها برای ما بیشتر اتفاق می افتند تا رسیدنها. اما چه رازی در این موضوع وجود دارد؟

قانون جذب چگونه عمل می کند؟ همه چیز در این جهان از جنس انرژی است و انرژی های هم فرکانس همدیگر را جذب می کنند. هر آنچه که در جهان هستی اتفاق می افتد، بر طبق قانون علت و معلول رخ می دهد. باید بدانید که اندیشه ها علت هستند و دستاوردها معلولهای آن اندیشه! بر اساس قانون جذب، این افکار و احساسهای ماست که زندگی مان را می سازد. قانون جذب، یک قدرت مغناطیسی و انرژی بسیار قوی است که تمامی انرژی های مشابه را با هم در جهان جمع و جذب می کند. تمام افکاری که از درون ذهن و احساس شما می آید، دارای یک سری ارتعاش و انرژی است که همین ارتعاش و انرژی باعث می شود خواسته ها و ناخواسته های تان وارد زندگی تان بشود.

به طور کلی این اندیشه ها و احساسات شماست که در دنیای شما به اشیا و دستاوردها تبدیل می شود. بنابراین این بسیار مهم است که بدانید چگونه باید بیندیشید و چگونه باید احساس کنید. برای رسیدن به خواسته ها و آرزوهای تان، تنها مانع اصلی شما اندیشه ها و احساسهای تان هستند. پس حتی یک لحظه را نباید برای عبور از این مانع، از دست بدهید. لازمه رهایی از فقرها، دلشوره ها، اضطرابها و نگرانیها و رسیدن به ثروتها، آرامش و آغوش گرم محبوب، اجرای درست قانونمندیها و رازهای جهان هستی است. باید بدانید که برای خلق هر دستاوردی، هیچ مانعی وجود ندارد. موانع را بشر ناآگاه با ذهن خود می سازد و به عنوان دامی خود را گرفتار آن می کند.

سوء تفاهم بزرگ در مورد قانون جذب! شما نمی توانید تنها با فکر کردن و بدون هیچ اقدامی، انتظاری از قانون جذب داشته باشید. مساله ای که باعث بدبینی بسیاری از انسانها نسبت به قدرت فکر و قانون جذب شده این است که می پندارند تنها با نشستن و فکر کردن در مورد خواسته ای، می توانند آن خواسته را به خودشان جذب کنند. این مساله باعث شده که با چند روز فکر کردن و نگرفتن هیچ نتیجه ای، ناامید و دلزده بشوند. این بزرگترین سوء تفاهمی است که اتفاق افتاده و بسیاری از افراد ناآگاه هم به آن دامن می زنند. بنابراین، چیزی را محکوم نکنید، این شما هستید که نگرش و نگاه اشتباه دارید!

اما چگونه باید از این اشتباه بزرگ رها شد؟ قضیه ساده است. نگرش و نگاهتان را

Pouyan's music

Teaches piano & keyboard Children & adults

Dj Pouyan Live music

For all occasions

(925) 963-7982

هفته غذای سرشار از کلسیم برای سلامت استخوانها

گردآوری: سولماز مولوی



بدن برای داشتن دندان و استخوان قوی به کلسیم نیاز دارد. این ماده معدنی برای کارکرد قلب و ماهیچه‌ها و اعصاب نیز لازم است و محل ذخیره آن عمدتاً در استخوان‌ها و دندان‌ها است. به گزارش وری‌ول هلت، کلسیم بخش مهمی از رژیم غذایی است. محصولات لبنی مانند شیر و پنیر و ماست سرشار از این ماده معدنی‌اند. سبزیجات، که برگ سبز دارند، دانه‌ها، و فراورده‌های سویا نیز منبع خوبی از کلسیم‌اند. میزان توصیه‌شده برای مصرف روزانه کلسیم در بزرگسالان و کودکان چنین است: بیشتر بزرگسالان: ۱۰۰۰ میلی‌گرم - زنان پس از یائسگی: ۱۲۰۰ میلی‌گرم - کودکان ۴ تا ۸ ساله: ۱۰۰۰ میلی‌گرم - کودکان و نوجوانان ۹ تا ۱۸ ساله: ۱۳۰۰ میلی‌گرم

در اینجا به فهرستی از مواد غذایی اشاره می‌کنیم که منبع خوبی از کلسیم به‌شمار می‌روند. محصولات لبنی منبع عالی کلسیم‌اند. شیر و فراورده‌های آن همچنین حاوی کربوهیدرات و پروتئین و پتاسیم‌اند. خوردن مرتب لبنیات ممکن است خطر بیماری‌های قلبی را نیز کاهش دهد.

ماست: ماست سرشار از کلسیم و پروبیوتیک است. پروبیوتیک‌ها باکتری‌هایی مفیدند که سلامت روده و کارکرد سیستم ایمنی بدن را بهبود می‌بخشند. ماست یونانی نیز سرشار از پروتئین است، اما نسبت به ماست معمولی کلسیم کمتری دارد. یک فنجان ماست کم‌چرب ۳۴ درصد از مقدار توصیه شده روزانه کلسیم، فسفر، پتاسیم، و ویتامین‌های B را تامین می‌کند.

شیر: یک فنجان شیر کامل ۳۰۶ میلی‌گرم کلسیم دارد. یک فنجان شیر بدون چربی حاوی ۳۲۵ میلی‌گرم کلسیم است. کلسیم موجود در شیر به خوبی جذب بدن می‌شود. شیر همچنین سرشار از پروتئین، ویتامین A، و ویتامین D است.

پنیر: پنیر دیگر محصول لبنی و منبع خوب کلسیم و پروتئین است. یک اونس (حدود ۲۸ گرم) پنیر پارمزان (یا پارمیژان) حاوی ۲۴۲ میلی‌گرم کلسیم است. پنیرهای نرم‌تر کلسیم کمتری دارند. پنیر همچنین منبع خوبی از پروتئین است، اما قبل از گنجاندن آن در رژیم غذایی روزانه باید به یاد داشت که این محصول لبنی سرشار از چربی اشباع شده و کالری و سدیم است. بنابراین، باید از آن در حد متعادل مصرف کرد.

آب پنیر: پروتئین آب پنیر که در شیر یافت می‌شود حاوی حدود ۱۶۰ میلی‌گرم کلسیم در یک پیمانه است. پروتئین آب پنیر در صورت مصرف بعد از تمرین‌های ورزشی به رشد و بهبود عضلات کمک می‌کند. اگر نمی‌خواهید شیر و فراورده‌های آن را مصرف کنید، چندین خوردنی دیگر غنی از کلسیم وجود دارد که می‌توان جایگزین محصولات لبنی کرد. البته، باید توجه داشت که بدن انسان کلسیم موجود در شیر و فراورده‌های آن را راحت‌تر از کلسیم موجود در منابع گیاهی جذب می‌کند.

سبزیجات با برگ‌های سبز: سبزیجات برگ‌دار مانند کلم سبز، کلم پیچ، و اسفناج سرشار از کلسیم‌اند.

کلم بروکلی: کلم بروکلی از خانواده سبزیجات چلیپایی است و هر یک فنجان آن ۳۵ میلی‌گرم کلسیم دارد. این سبزی همچنین حاوی چند ویتامین و مواد معدنی از

جمله فسفر، پتاسیم، ویتامین B، بتاکاروتن، و ویتامین C است.

دانه‌ها: وعده‌های کوچک برخی دانه‌ها نیز مجموعه‌ای سرشار از کلسیم است. یک قاشق غذاخوری دانه خشخاش ۱۲۷ میلی‌گرم کلسیم دارد. دانه‌ها همچنین حاوی پروتئین و چربی‌های سالم‌اند. دانه‌های چیا از اسیدهای چرب امگا ۳ سرشارند و دانه‌های کنجد حاوی مواد معدنی مانند آهن و مس و منگنز هستند.

دانه تاج‌خروس یا آمارانت: تاج‌خروس یا آمارانت دانه‌ای باستانی است که می‌توان آن را به عنوان غذای جانبی یا به جای برنج سرو کرد. در هر یک فنجان از این ماده غذایی ۱۱۶ میلی‌گرم کلسیم موجود است. آمارانت همچنین منبع خوبی از فسفر و آهن به‌شمار می‌رود.

انجیر خشک: انجیر در مقایسه با انواع میوه‌های خشک دیگر کلسیم بیشتری دارد. این خوراکی همچنین سرشار از ویتامین C و پتاسیم است.

ریواس: ریواس میوه‌ای ترش است که کلسیم و ویتامین C و فیبر مورد نیاز بدن را می‌تواند تامین کند. این ماده غذایی همچنین حاوی فیبر پری‌بیوتیک است که به رشد باکتری‌های سالم در روده کمک می‌کند.

منابع پروتئین همراه با کلسیم: شیر و فراورده‌های آن منابع خوبی از پروتئین و کلسیم‌اند، اما خوردن لبنیات تنها راه دریافت این مواد مغذی نیست. غذاها و نوشیدنی‌های دیگری نیز هستند که حاوی مقدار زیادی پروتئین و کلسیم‌اند.

ساردین: ساردین‌ها ماهی‌های کوچکی با استخوان‌های خوراکی‌اند. این استخوان‌ها باعث افزایش محتوای کلسیم ساردین می‌شوند. یک قوطی ساردین حاوی ۳۵۱ میلی‌گرم کلسیم و ۲۲.۶ گرم پروتئین است. ماهی‌های روغنی مانند ساردین، با اسیدهای چرب امگا ۳ موجود در آنها، به سلامت مغز و قلب و پوست نیز کمک می‌کنند.

کنسرو ماهی سالمون: ماهی سالمون منبع عالی پروتئین و کلسیم است. یک وعده ۳ اونس ماهی سالمون کنسروی ۲۴۱ میلی‌گرم کلسیم و ۱۹.۶ گرم پروتئین دارد.

لوبیا و عدس: لوبیا و عدس سرشار از کلسیم و پروتئین و فیبرند و بخشی از آهن، روی، فولات، منیزیم، و پتاسیم مورد نیاز بدن را تامین می‌کنند. یک فنجان لوبیا سفید ۱۶۱ میلی‌گرم کلسیم و ۱۷.۴ گرم پروتئین دارد. رژیم غذایی سرشار از لوبیا به کاهش کلسترول و خطر ابتلا به دیابت نوع ۲ کمک می‌کند.

بادام: در میان دانه‌های آجیل، بادام بیشترین میزان کلسیم را دارد. در هر یک اونس بادام (حدود ۲۳ مغز) ۷۶.۳ میلی‌گرم کلسیم موجود است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

ادامه مطلب هفده غذای... از صفحه ۴۸

ادامه: ادامامه نوعی سویای جوان است که می‌توان آن را به‌عنوان پیش‌غذا یا غذای جانبی خوشمزه میل کرد. یک فنجان ادامامه ۹۷.۶ میلی‌گرم کلسیم دارد و همچنین حاوی پروتئین و اسید فولیک است.

توفو: توفو یکی دیگر از دیگر محصولات به دست آمده از سویا است که با کلسیم غنی شده است. نصف فنجان توفو حاوی ۸۶۱ میلی‌گرم کلسیم است. توفو را می‌توان کباب کرد یا در تابه پخت. این ماده غذایی منبع خوبی از پروتئین به ویژه برای افرادی است که گوشت نمی‌خورند.

شیر سویا: شیر سویا نیز با کلسیم غنی شده است. یک فنجان شیر سویای غنی شده ۳۰۰ میلی‌گرم کلسیم و ۶.۳۴ گرم پروتئین دارد.

راه دیگر برای دریافت کلسیم بیشتر از طریق مواد خوراکی افزودن غذاهای غنی‌شده به رژیم غذایی است. خوراکی‌هایی که با کلسیم غنی می‌شوند به‌طور طبیعی کلسیم زیادی ندارند و به همین دلیل به آنها کلسیم افزوده می‌شود. برای مثال، غلات صبحانه، توفو، آب‌میوه، و شیرهایی که از دانه‌های آجیل دست می‌کنند، مانند شیر بادام، از این جمله مواد غذایی‌اند.

مکمل کلسیم نیز روش دیگری برای تامین کلسیم بدن است. انسان به‌طور معمول پس از سی سالگی شروع به از دست دادن کلسیم می‌کند که خطر پوکی استخوان و شکستگی ناشی از آن را در پی دارد. در این دوره زمانی، مصرف مولتی‌ویتامین‌ها و مکمل‌های ویتامین می‌تواند راه‌حل جبرانی خوبی باشد.

برای مصرف مکمل‌ها حتماً با متخصص مراقبت‌های بهداشتی و پزشک مشورت کنید، زیرا مصرف بیش از حد مکمل‌ها ممکن است برای سلامت بدن مشکلاتی ایجاد کند یا حتی در مواردی، مکمل‌ها با برخی از داروهای دیگر تداخل اثر داشته باشند.

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

او را با خودش به مهمانی‌ها می‌برد و با کلی عشوهِ او را مادر من صدا می‌کند و خودش می‌شود دختری که عاشق مادرش است. ماما هم می‌شود زن بی نظیری که حتی نفس خشک و خالی‌ش نعمت است. ماما این قدر از این نقش خوشش می‌آید که بعد از تمام شدن مهمانی‌ها هم دوست ندارد از حال در بیاید، ولی تنها که می‌شود میترا ایراد می‌گیرد. ماما فراموشکار است. توی خواب دهانش کج می‌شود. بیشتر وقت‌ها وارفته است و باید خودش را جمع کند. (بخشی از داستان «در راه ویلا، اثر فریبا وفی»)

انیشتن و عکس‌های روی دیوار: آلبرت انیشتن، یکی از بزرگترین دانشمندان تاریخ بشر، بیشتر به خاطر نظریه نسبیت اش مشهور است و در سال ۱۹۰۵ یعنی وقتی که فقط بیست و شش داشت آنرا مطرح کرد. او خدمات مهم دیگری نیز به علم کرده. گفته می‌شود که در اواخر عمرش تصویر دو دانشمند یعنی مالسول و نیوتن را از دیوار خانه اش پائین کشید و به جای آنها تصویر کاغذی گاندی و شوارتز را قرار داد. وقتی همکارانش علت این کار را پرسیدند گفت: «اکنون زمان آن فرا رسیده که نمادهای علم را کنار بگذاریم و نمادهای خدمت را در جای آنها قرار دهیم». ظاهراً انیشتن به این نتیجه رسیده بود که عشق قوی‌تر از علم است و یکی از اساسی‌ترین زبان‌های عشق، زبان خدمت کردن است.

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



ادامه مطلب روز ولنتاین... از صفحه ۲


اولین اعلام رسمی ولنتاین در ۱۴ ماه فوریه را پاپ ژلازیوس اول در سال ۴۹۶ میلادی به یادبود جان باختن این کشیش رومی قرن سوم انجام داد، اما اطمینان نداریم که پاپ ژلازیوس این روز را به افتخار کشیش قرن سوم میلادی اعلام کرد یا یکی از دو کشیش دیگر ولنتاین نامی که در راه دین کشته شدند. یکی از آنها اسقف شهر اینترمانا بود و دیگری تا جایی که می‌دانیم همراه با چند نفر از همراهانش در آفریقا کشته شد. اطلاعات بیشتری در مورد این دو قدیس ولنتاین دیگر نداریم و این کشیش روم باستان در میان این سه ولنتاین از همه بیشتر مشهور شده است.

چرا ولنتاین، کشیش رومی معروف شد؟ باور بر این است که دلیل شهرت این کشیش جوان این بود که در سال ۲۷۰ میلادی از امر امپراتور کلادیوس سرپیچی کرد و به‌طور مخفیانه مراسم ازدواج زوج‌هایی را در شهر برگزار کرد. امپراتور کلادیوس گفته بود که مردان متأهل سربازان خوبی نیستند و به همین دلیل مانع ازدواج مردان جوان شهر می‌شد. اما اسقف ولنتاین، بر این باور بود که ازدواج بخشی از خواست و اراده خداوند در جهان است. او به نام عشق، شروع به انجام مراسم ازدواج مخفیانه میان جوانان و گاهی حتی بین نوجوانان دوازده ساله کرد. موفقیت او باعث شهرت ناخواسته‌اش شد که منجر به مرگ اسقف ولنتاین شد. او زندانی و در نهایت گردن زده شد اما پیش از آن عاشق دختر زندانبان خود شد. می‌گویند شب قبل از اعدامش، اسقف یادداشتی برای دختر نوشت که آن را «از طرف ولنتاین تو» امضا کرد. اولین تبریک و پیام ولنتاین. هرچند این داستان خیال‌پردازانه زیباست اما بعید است که واقعیت داشته باشد. چنین داستانی در توضیح ریشه روز ولنتاین در طول سال‌ها شاخ و برگ بسیاری پیدا کرده است.

اولین تبریک ولنتاین: در قرن پانزدهم در فرانسه، ۱۴ فوریه جشن سالانه‌ای در بزرگداشت عشق رمانتیک برگزار می‌شد. خوردن و نوشیدن بسیار و رقص و آواز از ویژگی‌های این جشن بود. همچنین اولین تبریک موجود و باقی‌مانده ولنتاین روی کاغذ را هم مردی فرانسوی در قرن پانزدهم نوشته است. دوک اورلئان زمانی که پس از نبرد آژینکورت در سال ۱۴۱۵ در برج لندن زندانی شد، برای همسر خود نوشت: *Je suis desja d'amour tanné Ma tres douce Valentinée* که ترجمه سردستی آن می‌شود «دل‌م آشوب می‌شود از عشق، ولنتاین مهربان من». این نامه مهم در بخش دست‌نوشته‌های کتابخانه بریتانیا نگهداری می‌شود. یکی دیگر از قدیمی‌ترین نامه‌های موجود در مورد ولنتاین به زبان انگلیسی هم در این کتابخانه نگهداری می‌شود. این نامه در سال ۱۴۷۷ نوشته شده است و مارجرای بورو آن را برای نامزدش جان پاستون نوشته است. در این نامه مارجرای، جان را «ولنتاین محبوب من» خطاب کرده است.

ولنتاین، جشنی در سراسر جهان: هر ساله حدود یک میلیارد کارت در روز ولنتاین ردوبدل می‌شود که این روز را دومین روز مهم برای کارت فرستادن در جهان پس از کریسمس می‌کند. روز ولنتاین به جاهایی ویرای فرهنگ غربی هم رسیده است. در ژاپن و کره، برای زنان نوعی وظیفه است که به همه همکاران خود شکلات هدیه بدهند. روز ۱۴ ماه مارس که به عنوان روز سفید نامیده می‌شود در سال‌های اخیر برای مردانی است که در این روز می‌خواهند از کسانی که روز ولنتاین با شکلات سفید یا مارش‌ملو به یاد آنها بودند، تشکر کنند و به همین دلیل روز سفید نامیده می‌شود. در کره، روز دیگری به نام روز سیاه دارند که در ماه بعد از آن یعنی ۱۴ آوریل است، این روز برای مردان بدقابلی است که در روز ولنتاین هیچ هدیه‌ای دریافت نکرده‌اند و دور هم جمع می‌شوند تا نوعی پستیای سیاه چینی به نام چاچانگیمیون همراه با سس سیاه‌رنگ بخورند.

وقتی زندگی صد دلیل
برای گریه کردن به شما
نشان می‌دهد، شما هزار دلیل
برای خندیدن به آن نشان دهید.
چارلی چاپلین



پارسا در حالی که فقط ۲۲ سال داشت، مسئولیت انتشار مجله‌ای اختصاصی برای زنان را پذیرفت. مهم‌ترین دغدغه او که در این نشریه بازتاب می‌یافت، سوادآموزی و کسب آگاهی زنان و برابری زن و مرد بود. او در یکی از مقالاتش با صراحتی بی‌نظیر از وضعیت حقارت‌بار زنان ایرانی سخن گفت و نوشت «آیا در تمام دنیا ملتی محروم‌تر از ایرانی سراغ دارید؟ آیا در سرتاسر کره از ما نسوان ایران بدبخت‌تر کسی را می‌شناسید؟ حتی وحشی‌های آفریقا بر ما مزیت دارند! زیرا مدت‌هاست که مسئله خریدوفروش سیاهان حبشی غدن شده، با کمال آزادی امرار حیات می‌نمایند. بیچاره مسلمان! بیچاره‌تر زن مسلمان! در یک چنین عصری که نهال آزادی در تمام دنیا سر زده، ما از آن محروم... طوق رقیب و بندگی را به گردن ما می‌اندازند، بی‌آنکه حقوق مشروعه ما رعایت شده باشد. هنوز ما را به چشم حقارت می‌نگرند و با ما رفتار عادلانه نمی‌نمایند، هنوز ما را ضعیفه و ناقص‌العقل می‌خوانند! هنوز ما را شریک زندگی خود نمی‌دانند! بلی ملتی که نصف پیکر خود را که عبارت از زنان می‌باشد مفلوج بخواهد، این است جزای او که با چشم می‌بینیم.»

انتشار مقالاتی در انتقاد از ازدواج دختران در سنین کم و همچنین تأکید بر کشف حجاب، لزوم تعلیم زنان و حضور برابر زنان و مردان در مشاغل، نشریه او را به مخاطره انداخت. گروه‌های مذهبی تندرو او را به ضدیت با دین متهم کردند و کافر و بیگانه‌پرست نامیدند، به خانه‌اش حمله کردند و او از بیم جان در خانه یکی از دوستانش مخفی شد. حسن مدرس در نامه‌ای تند خطاب به امیر اعلم، وزیر معارف وقت، فخر آفاق پارسا را جاهل و فاقد قابلیت برای نگارش و انتشار مطالب عنوان کرد و نوشت «شماره پنجم مجله جهان زنان را مطالعه کردم. مجملات و مبهماتی است که از روی جهل و بی‌اطلاعی از حقوق مشروع و غیرمشروع زن‌های ملل دنیا اظهار شده. اگر نویسنده انکار دارد، بفرمایید حاضر شده، تا واضح شود که صاحب این کلمات ابدًا واقف از حقوق زن‌ها به قانون اسلام نیست، تا بفهمد که حقوق آنها در قانون اسلام، زاید بر آنچه خیال می‌کنند، مراعات شده.» در نهایت، نشریه جهان زنان توقیف و لغو امتیاز شد و فخر آفاق پارسا و همسرش به اراک تبعید شدند، اما از ترس کشته شدن به اتهام بهائی‌بودن به اراک نرفتند و در قم ماندند. فخر آفاق پارسا اولین زن روزنامه‌نگار تبعیدی در تاریخ مطبوعات ایران بود و به‌رغم رنج‌هایی که به او تحمیل شد، دست از روزنامه‌نگاری برای زنان نکشید و بعد از تعطیلی نشریه‌اش به جمع دیگر زنان آزادی‌خواه در روزنامه‌های عالم نسوان و زنان میهن‌پرست پیوست.

محترم اسکندری، قامت ایستاده زنان: محترم اسکندری دختر شاهزاده محمدعلی میرزا اسکندری و از نوادگان عباس‌میرزا بود که نسبش به فتحعلی‌شاه می‌رسید. پدرش از بنیان‌گذاران «انجمن آدمیت» بود، انجمنی که یکی از مهم‌ترین اصولش احترام به حقوق اجتماعی افراد، به‌ویژه زنان، بود. محترم اسکندری تحصیلات ابتدایی را نزد پدری فرا گرفت که پیشرفت ایران را مشروط به وجود زنان باسواد می‌دانست. سپس زبان فرانسه و تاریخ و ادبیات را نزد میرزا علی‌محمد محقق آموخت. محترم اسکندری یکی از مهم‌ترین انجمن‌های سرنی زنان در دوران مشروطه، «جمعیت نسوان وطن‌خواه»، را بنیان گذاشت که در آن زمان ۷۴ عضو فعال داشت و بسیاری از آنان زنان تأثیرگذاری همچون نورالهدی منگنه، مستوره افشار، ملوک اسکندری، نصرت مشیری، عصمت‌الملوک شریفی و هاید افشار بودند. دستیابی به برابری حقوقی زن و مرد، برخورداری از حق تحصیل برای زنان، مبارزه با حجاب اجباری و تأسیس بیمارستان برای زنان فقیر از مهم‌ترین اهداف این انجمن بود. محترم اسکندری یکی از نخستین زنانی بود که همچون صدیقه دولت‌آبادی و فخر آفاق پارسا حجاب از سر برداشت. او در سال ۱۳۰۳ در واکنش به انتشار و توزیع جزوه «مکر زنان»، همراه با شماری از دیگر اعضای «جمعیت نسوان وطن‌خواه» به میدان تویخانه رفت و این جزوه‌ها را به آتش کشید، امری که به دستگیری او و همراهانش انجامید. تعدادی از خطبا و وعظ بر منابر مسجدها علیه او و «جمعیت نسوان وطن‌خواه» سخنرانی کردند و گفتند آنها می‌خواهند چادر از سر زنان بردارند. در پی رواج شایعاتی مبنی بر بی‌دینی و فساد اخلاقی محترم اسکندری، آزار و اذیت او افزایش یافت، تا جایی که بچه‌ها به تحریک گروه‌های مذهبی متعصب در کوچه و خیابان به او سنگ می‌زدند و وی را به خاطر مشکل کم‌ریش «قوزی» صدا می‌کردند.

به گفته ژانت آفاری، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی محترم اسکندری از زمان انقلاب مشروطه آغاز شد و او به سرعت به یکی از پیشگامان جنبش آزادی‌خواهی زنان تبدیل شد. محترم اسکندری برای ارائه نظرات و دیدگاه‌های «جمعیت نسوان وطن‌خواه» دست به انتشار نشریه‌ای با عنوان زنان میهن‌پرست زد. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۱**

او به مشارکت سیاسی زنان اهمیت می‌داد و یکی از مهم‌ترین اقداماتش معرفی نامزد مورد قبول زنان در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی بود که به مخالفت و دشمنی با وی دامن زد. محیط طباطبایی در کتاب تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران درباره اهمیت نشریه شکوفه نوشته است: «پس از تعطیلی اجباری نشریه دانش، خانم مزین‌السلطنه رضایت نداد که افق مطبوعات از روزنامه زنان خالی بماند، مریم عمید روزنه‌ای را که دکتر کحال با رنج و سختی بسیار گشوده بود، برای زنان روزنامه‌نگار باز نگه داشت.»

صدیقه دولت‌آبادی، زبان رسای زنان: صدیقه دولت‌آبادی فرزند حاج‌میرزا هادی، یکی از روحانیون متجدد اصفهان، بود. او تحصیلاتش را نزد معلمان خصوصی دارالفنون در خانه تکمیل کرد. تقریباً شانزده‌ساله بود که با اعتضادالحکما، حکیم دربار ناصرالدین شاه، ازدواج کرد، اما اختلاف سنی چشمگیرشان سرانجام به طلاق انجامید. صدیقه دولت‌آبادی بعد از مرگ پدر از اصفهان به تهران رفت و فعالیت در زمینه امور زنان را آغاز کرد. راه‌اندازی انجمن‌های زنان، تأسیس مدارس دختران و انتشار مجلات زنان او را به یکی از شاخص‌ترین فعالان انقلاب مشروطه و جنبش زنان در ایران تبدیل کرد. زبان زنان سومین نشریه اختصاصی زنان در ایران است که به همت صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۲۹۸ منتشر شد و بیش از نشریات پیشین به مسئله برابری جنسیتی و تساوی حقوق زن و مرد در ایران پرداخت و نقش مهمی در شکل‌گیری و تثبیت و گسترش جنبش زنان داشت. زبان زنان فقط نوشته‌های زنان را منتشر می‌کرد و از همان ابتدا با انتخاب چنین عنوانی به مبارزه علیه سکوت و خاموشی تاریخی زنان برخاست. در زمانه‌ای که به قول افسانه نجم‌آبادی، زبان‌درازی، تنبیه‌شدنی و زبان زنان خاکی، بریدنی بود، نویسندگان این نشریه به مجادله قلمی با مردان پرداختند و گفتمان غالب مردانه را به چالش کشیدند. قمرتاج دولت‌آبادی در خاطرات خود می‌نویسد: «روزی را به خاطر دارم که روزنامه‌های «زبان زنان» را طوری روی هم چیده بودند که فقط «زبان زنان» آن که با خط درشت نوشته می‌شد، به چشم می‌خورد و در سرتاسر اطاق دیده می‌شد. من با دقت به آنها نگاه می‌کردم. خواهرم، صدیقه دولت‌آبادی، پرسید «به چی این‌طور خیره شده‌ای و نگاه می‌کنی؟» گفتم «به اینکه زبان زنان چقدر دراز شده، نگاه می‌کنم، خنده‌اش گرفت و گفت «الهی که زبان زنان روزی از این هم درازتر شود.»»

صدیقه دولت‌آبادی از مدافعان سرسخت حق رأی زنان و از مخالفان جدی حجاب بود و در نشریه‌اش بر مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان تأکید می‌کرد. امری که آتش خشم روحانیان و افسار مذهبی را برمی‌انگیخت. برادر صدیقه که از مجتهدان بانفوذ شهر بود، از او خواست که نشریه را تعطیل کند و خطاب به او نوشت: «من رئیس جامعه علمای اصفهان هستم. امروز در جمع خودمان نشستی درباره مسئله شما و روزنامه‌تان داشتیم. ما درباره مقاله زنان محجه بحث و گفت‌وگو کردیم و تصمیم گرفتیم که انتشار روزنامه متوقف شود. چون روزنامه‌ای زن‌گراست و آشکارا به نام زنان منتشر می‌شود. اگر این تصمیم علما مورد موافقت شما قرار نگیرد، ما به دفتر روزنامه می‌رویم و همه وسایل آن‌جا را می‌شکنیم.» مخالفان مرتجع و متعصب، این نشریه را در خیابان‌ها سوزاندند، به خانه و محل کار صدیقه دولت‌آبادی حمله کردند، «کانون بانوان» را که بنیان نهاده بود، آتش زدند، بسیاری از دست‌نوشته‌ها، نمایش‌نامه‌ها و کتاب‌هایش را از بین بردند و در پی قتل او برآمدند. سرانجام، مخالفت آشکار دولت‌آبادی با قرارداد ۱۹۱۹ به توقیف نشریه‌اش انجامید. اما او پس از توقیف زبان زنان، تسلیم نشد و با سفر به کشورهای اروپایی و شرکت در «اتحادیه‌ی بین‌المللی حقوق زنان» و نگارش مقالاتی درباره لزوم استقلال و آزادی زنان ایرانی در روزنامه‌های فرانسوی، زبان گویای زنان باقی ماند. بعد از انقلاب، سنگ مزار او را تخریب کردند تا نام و یاد او از وی باقی نماند، اما صدایش همچنان از زبان زنان روزنامه‌نگار نسل‌های بعدی به گوش می‌رسد.

فخر آفاق پارسا، همت بلند زنان: فخر آفاق پارسا، فرزند پدری مذهبی و سخت‌گیر بود، و به دور از چشم او و با کمک مادرش پنهانی به دبستان «دوشیزگان» رفت، همان دبستان دخترانه‌ای که طوبی آرموده برای دختران بنیان نهاده بود. اما مخالفت پدر سبب شد که از ادامه تحصیلات باز ماند. پس از ازدواج با فرخ‌دین پارسا در چهارده‌سالگی فرصت یافت با معلم خصوصی تحصیلاتش را در خانه تکمیل کند. همسرش که سابقه‌ای طولانی در فعالیت‌های مطبوعاتی و همکاری با ملک‌الشعراى بهار در مجله نوبهار داشت، فخر آفاق را به نگارش مقالات برای نشریات تشویق کرد. آن دو در سال ۱۲۹۹ مجوز نشریه «جهان زنان» را به دست آوردند و فخر آفاق

ادامه مطلب **زنان روزنامه نگار... از صفحه ۵۰**

صدیقه دولت‌آبادی و فخرآفاق پارسا بعد از تعطیلی اجباری نشریات خودشان به هیئت تحریریه نشریه محترم اسکندری پیوستند و در آن قلم زدند. یکی از ویژگی‌های متمایز این نشریه بخش ادبی‌اش بود که آثار زنان نویسنده و شاعر اروپایی را منتشر می‌کرد. محترم اسکندری در این نشریه به زنان توصیه می‌کرد که تمام وقت و توان خود را صرف خانه‌داری و بچه‌داری نکنند و به مشارکت در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی روی بیاورند. او فقط چهار شماره از این نشریه را به چشم دید زیرا در پی جراحی ستون فقرات در بیست‌ونهم سالگی از دنیا رفت. صدیقه دولت‌آبادی فقدان او را مصیبتی بزرگ دانست و در مرثیه‌اش نوشت «فراموش نمی‌کنم که مکرر در کنفرانس‌ها او را مورد سخره قرار می‌دادند. به گوش خود می‌شنیدم و ابدًا تکدر خاطر حاصل نمی‌کرد. با عزم ثابت و قدم قوی رو به مقصود می‌رفت. در عمر خودم این اول زن ایرانی بود که دیدم خسته نشد و فکر خود را تعقیب کرد. امیدوارم خواهران وطنم نگذارند زحمات آن زن محترمه از بین برود». محترم اسکندری به رغم آسیب‌دیدگی ستون فقرات، کمر به تغییر وضعیت زنان بست و در برابر جامعه مردسالار ایستاد و هرگز زانو نزد. او پیش از عمل جراحی به دوستان و همراهانش در «جمعیت نسوان وطن‌خواه» سفارش کرد که حتی لحظه‌ای از فعالیت برای زنان باز نایستند.

ادامه مطلب **اگر پیشگامان... از صفحه ۹**

یک هفته بعد در دیوان لاهه کنار آنگ سان سوچی نشسته بودم که به عنوان نماینده میانمار در دادگاه حاضر شده بود. با بخش عمده‌ای از سخنانی که او آن روز در دادگاه بر زبان آورد موافق نبودم اما جمله‌ای گفت که هنوز آن را به یاد دارم: «احتمالاً حقوق بین‌الملل تنها نظام ارزشی جهانی موجود است.» حرف او درست بود. آن ۱۷ قاضی به اتفاق آرا دستور موقت مهمی مبنی بر لزوم توقف نسل‌کشی صادر کردند و الزامات بی‌سابقه‌ای برای گزارش‌دهی درباره روند پرونده وضع کردند. صدها پناهنده روئینگیایی در شهر کاکس بازار در بنگلادش تجمع کردند و پلاکاردهایی را در دست گرفتند که روی آن نوشته شده بود: «گامبیا متشکریم». بنابراین، امروز پس از گذشت ۷۵ سال چطور باید سالگرد تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق منع و مجازات نسل‌کشی» را گرامی داشت؟ شاید هنوز دستاوردهایمان کافی نباشد اما دستمان خالی هم نیست، و همین امر مایه دلگرمی و امیدواری است.

در این زمانه غم‌انگیز و در این دنیای پرهرج و مرج به‌نظم باید به محدودیت دستاوردهای خود اذعان کنیم و چهار کار انجام دهیم:

اول: از آنچه داریم، از آنچه در آن لحظه مهم در سال ۱۹۴۸ به دست آوردیم، حفاظت کنیم، زیرا اکنون خطر شدیدی هم این دستاوردها و هم آرمان‌های قانون‌مداری را تهدید می‌کند.

دوم: پاسخ‌گویی عمومی را تقویت کنیم. از «میثاق منع و مجازات جنایت علیه بشریت» حمایت کنیم. از پاسخ‌گویی در مورد همه جرائم بین‌المللی، از جمله جرم تجاوز، پشتیبانی کنیم. از «دیوان کیفری بین‌المللی» ای حمایت کنیم که همه متهمان، و نه فقط ضعیف‌ترین‌ها یا آفریقایی‌ها، را به پاسخ‌گویی وادار کند.

سوم: از حقوق بشر فراتر برویم و به حقوق طبیعت توجه کنیم. دانشمندان به ما می‌گویند که تغییرات اقلیمی سریع به فاجعه خواهد انجامید، و این که ناکامی اجلاس کاپ ۲۸ در ملزم ساختن کشورها به کنار گذاشتن سوخت‌های فسیلی نامناسب خواهد بود. شاید محیط زیست جان سالم به در برد اما ما انسان‌ها جان سالم به در نخواهیم برد. باید به حقوق مربوط به بحران تغییرات اقلیمی بیندیشیم و «بوم‌کشی» را به‌عنوان پنجمین جرم به اساس‌نامه «دیوان کیفری بین‌المللی» اضافه کنیم.

چهارم: با تأثیرات مستمر جرائم گذشته، از جمله برده‌داری و استعمار، که امانوئل مکرون از آن با عنوان «جنایت علیه بشریت» یاد کرده است، و همچنین تخلفات قبلی در مورد انتشار گازهای گلخانه‌ای مقابله کنیم. شاید خوش‌شان نیاید اما پرداخت غرامت، یا چیزی شبیه به آن، یکی از گزینه‌های روی میز است و همچنان به‌عنوان یکی از گزینه‌ها باقی خواهد ماند.

مراکز نگهداری از کودکان و ظرفیت آنها کاهش می‌یابد، ولی این موضوع به معنای تعطیلی کامل مراکز نیست. به گفته این مقام دادگستری، «طبق آیین‌نامه اجرایی قانون حمایت از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست، موسساتی جدید شکل خواهد گرفت که الگوی مراقبت آنها از کودکان به روش خانواده محور است و جایگزین روش‌های اردوگاهی و گروهی موجود خواهد شد.»

ادامه مطلب **کودک آزاری... از صفحه ۲۱**

این کودکان مخفیانه با فوریت‌های پلیس ۱۱۰ تماس می‌گیرند و زمانی که پلیس می‌رسد، مربی مرکز اجازه ورود به نیروی انتظامی را نمی‌دهد و می‌گوید اینجا مرکز نگهداری افرادی با بیماری روحی و روانی است، اینجا همه بچه‌ها معلولیت ذهنی دارند و پلیس ۱۱۰ هم می‌رود.

همه کودکانی که باید جاسوس باشند: امیر می‌گوید در همه مراکز بهزیستی، کودکان تحت پوشش را جاسوس پرورش می‌دهند. از سنین بسیار پایین به این بچه‌ها آموزش می‌دهند که چطور همه‌چیز را تعریف کنند، به آنها مرتب می‌گویند شما بچه‌های امام خامنه‌ای هستید. خیلی از بچه‌های مورد اعتماد و توانمند را به‌عنوان نیروی سرکوبگر در استخدام خود درمی‌آورند، چون از کودکی آنها را همان‌طور که می‌خواستند تربیت کرده‌اند و این بچه‌ها پناهی جز بهزیستی نداشته‌اند و بسیار مورد اعتماد سازمان هستند و هرچه مدیر و مربی مرکز بگوید، همان کار را می‌کنند. **بشیر هدایت الهی، روان‌درمانگر ندارد:** این فرد مطلع که مدتی در مرکز بشیر هدایت الهی مشغول به کار بوده است، می‌گوید: «هیچ روان‌درمانگر یا مددکار اجتماعی متخصص کودکان در این مراکز نیست که به مشکلات روزمره بچه‌ها رسیدگی کند، به ویژه که این کودکان در سنین رشد و نوجوان هستند. حتی هیچ نظارتی بر نوجوانان پسر وجود ندارد که در اتاق‌های خود دو نفری رابطه جنسی برقرار کنند. مربیان هیچ‌گونه نظارتی ندارد.»

امیر می‌گوید: «طی این سال‌ها هرزمان که از مدیریت یک مرکز شکایتی صورت گرفته است، تنها اقدام دولت و مسئولان جابه‌جا کردن مدیر مرکز نگهداری کودکان بوده است. این کار فقط به این کمک می‌کند که تا مدت کوتاهی اوضاع بچه‌ها خوب باشد. ولی بعد از مدتی مدیر جدید به مرکز فرستاده می‌شود و مرتب خیرین باید از این افراد شکایت کنند و با آنها در حال مبارزه باشند.»

به گفته این فرد آگاه، سوال این کودکان این است که چرا زمانی که در مراکز بهزیستی نگهداری می‌شوند، نمی‌گذارند با دنیای خارج از مرکز ارتباط داشته باشند. عمده این کودکان در تعاملات روزمره هم دچار مشکل هستند. این بچه‌ها اجازه ارتباط با دنیای بیرون را ندارند، چون در این صورت می‌توانند از مشکلات و زخم‌هایی که می‌خورند بگویند. به همین دلیل به شدت خفقان بر این مراکز حاکم است. به طوری که برای آنها از میان خودشان جاسوس قرار داده‌اند.

سرنوشت محمد نصرالله چه شد؟ رضا چرا کمینا شد؟

امیر می‌گوید بهتر است که در مرکز نگهداری پسران یک زن جوان مشغول به کار نشود، ولی در بشیر هدایت الهی یک خانم جوان به نام «فرجی» به‌عنوان روانشناس و مددکار و مدیر مرکز مشغول به کار است. به گفته امیر، حاج عبدالله می‌گوید خانم فرجی خط قرمز من است. او تعریف می‌کند: «یکی از بچه‌های مرکز به نام محمد نصرالله یک روز از خوابگاه خود خارج شده بود و از پشت سر خانم فرجی را که دختر جوانی است، بغل کرده بود. مربی‌های مرکز به قصد کشتن محمد را کتک زده و از مرکز بیرون کردند. دیگر کسی از او خبری ندارد. محمد ۱۶ یا ۱۷ سال بیشتر نداشت.»

روایت تلخ دیگری که در مورد کودک‌آزاری بچه‌های مرکز بشیر هدایت الهی بیان شده است، مربوط به رضا ۱۳ ساله است. رضا یک روز در حال نگاه کردن بازی فوتبال بوده است. مربی به او می‌گوید: «تلویزیون را خاموش کن و جاروبرقی را روشن کن و جارو بکش.» رضا می‌گوید: «آقا فقط یک لحظه بهم وقت بدید، مربی با مشت چنان محکم در چشم بچه می‌زند که تمام صورت بچه سیاه و کبود می‌شود. برای مدت یک هفته تلفن همراه همه افراد مرکز جمع می‌شود مبادا کسی از صورت رضا ۱۳ ساله عکس بگیرد و به جایی گزارش کند. امیر می‌گوید: «همه بچه‌ها از دیدن این صحنه از کوچک و بزرگ فقط گریه می‌کردند. فردای آن روز این بچه قصد داشته است که به مدیر مرکز گزارش کند، ولی مربی‌های مرکز اجازه ندادند.» امیر می‌گوید تنبیه دیگری که سال‌ها است برای بچه‌های این مرکز انجام می‌شود و بیشتر هم توسط مربی مورد وثوق مدیر مرکز صورت می‌گیرد، بستن کودکان به درخت است. این نوعی از تنبیه است که به بچه‌ها اجازه نمی‌دهند برای ساعت‌های متمادی از درخت باز شوند، چیزی بخورند و یا دستشویی بروند. این روش یکی از سخت‌ترین انواع تنبیه کودکان در این مرکز است. به گفته امیر، وقتی این کودکان بزرگ می‌شوند، مبلغ ناچیزی پول به آنها می‌دهند و می‌گویند باید از مرکز بروید، چون ۱۸ سال تمام دارید. پس از خروج از مراکز نگهداری، سرنوشت این بچه‌ها نامشخص است.

«علی کاظمی»، دبیر مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک، تیر ۱۴۰۲ از کاهش مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست گفت. به گفته این مقام دولتی، تعداد

ادامه مطلب یادای از عباس کیارستمی... از صفحه ۴۵

کیارستمی از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶ روی هم رفته ۱۵۰ آگهی بازرگانی برای تلویزیون ایران ساخت. او تا پایان دهه ۱۹۶۰ آگهی آغاز فیلم‌هایی همچون قیصر ساخته مسعود کیمیایی و طرح کتاب‌های کودکان را انجام داد. او هیچگاه برای تلویزیون سریال نساخت. کیارستمی در ۱۹۶۹ با پروین امیرقلی ازدواج کرد و در سال ۱۹۸۲ از او جدا شد. آنها از این پیوند، صاحب دو پسر به نام‌های احمد زاده ۱۹۷۱ و بهمن ۱۹۷۸ شدند. فرزند دوم او بهمن کیارستمی در سال ۱۹۹۳ در سن ۱۵ سالگی مدیر فیلم‌برداری و کارگردان شد و فیلم مستند سفری به دیار مسافر را ساخت. کیارستمی به دلیل حساسیت چشمانش به نور، معمولاً از عینک تیره استفاده می‌کرد. حتی سرسخت‌ترین مخالفان کیارستمی هم نمی‌توانند تأثیر گذاری او را بر سینمای ایران انکار کنند. این تأثیر گذاری البته همواره مثبت نبود. موفقیت‌های چشمگیر جهانی فیلم‌های کیارستمی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، موجی از مقلدان او را در سینما ایجاد کرد و به موجی منجر شد که عمدتاً با عنوان، فیلم‌های جشنواره‌ای، شناخته می‌شود. مقلدانی که عمق سینمای کیارستمی را درک نکرده بودند و به برداشتی سطحی از آثار او اکتفا می‌کردند. با این وجود، کیارستمی اعتبار سینمای ایران در سطح سینمای هنری است. دامنه فیلمسازانی که، به‌خصوص در سینمای اروپا، از کیارستمی تأثیر گرفتند بسیار گسترده است: از برادران دارن گرفته تا کریستین مونگیو و نوری بیلگه جیلان. همان زمان که خبر تلخ درگذشت کیارستمی مخابره می‌شد، مشخص بود که جای خالی او به این زودی‌ها پر نمی‌شود. این اتفاق هنوز رخ نداده است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

ادامه مطلب جام ملت‌های... از صفحه ۲۲

گروه‌های مسلح فلسطینی نسبت به حضور «آریل شارون»، محوطه «الاقصی» و بالای «کوه مقدس» اعتراض داشتند. آریل شارون، شهردار وقت اورشلیم بود که سال ۲۰۰۱ به نخست‌وزیری اسرائیل رسید. در جریان این درگیری‌ها، لبنان روزهایی بحرانی را گذراند. نگرانی از ورود جنگ به خاک این کشور و تهدید به لغو مسابقات از سوی کنفدراسیون فوتبال آسیا در صورت ورود لبنان به منازعه نظامی با اسرائیل، این رقابت‌ها را زیر سایه‌ای از ترس و ابهام فرو برد.

جام ملت‌های ۲۰۰۷، حمله حماس به فتح و فلسطینی‌ها: جام ملت‌های ۲۰۰۷ به میزبانی مشترک اندونزی، مالزی، تایلند و ویتنام برگزار شد و بدون تردید یکی از بی‌کیفیت‌ترین ادوار این مسابقات بود. جام در حالی برگزار شد که غزه، همان باریکه پراشتهای غرب خاورمیانه، میان آتش، دود و خون بود. البته این بار بدون مشارکت اسرائیل یا بدون آن که از سوی یک سرباز اسرائیلی گلوله‌ای شلیک شود. گروه نظامی حماس برای در دست گرفتن کنترل نظامی و سیاسی باریکه غزه، این بار به خود فلسطینی‌ها هم رحم نکرد. در ماه‌های جون و جولای ۲۰۰۷، پیکارجویان حماس با نیروهای «سازمان فتح» که کنترل غزه را در دست داشتند، وارد درگیری نظامی شدند. طبق گزارش‌ها، ۱۶۱ نفر دست‌کم کشته شدند که کمتر از ۳۰ نفر از آنها نیروهای نظامی یا شبهه نظامی حماس و فتح بودند.

جام ملت‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹، جنگ ادامه دارد: جام ملت‌های ۲۰۱۱ به میزبانی قطر با درگیری‌های داخلی سوریه که به پیدایش «داعش» منجر شد و شورش خشونت‌آمیز داخلی در عراق پیوند خورد. در جریان جام ملت‌های ۲۰۱۵ به میزبانی استرالیا، جنگ داخلی یمن با مشارکت ایران و عربستان در دو سوی متفاوت درگیری به اوج خود رسیده بود. آخرین روزهای جام ملت‌های ۲۰۱۹ که باز هم میزبانی آن را قطر بر عهده داشت، با درگیری‌های مشهور مرزی هند و پاکستان هم‌زمان بود.

آن‌چه باید امیدوار بود که از آن پرهیز شود، اضافه شدن برگی تازه به دفتر خون‌ریزی‌ها، درگیری‌های نظامی و جنگ‌جویی‌های دولت‌ها در این روزها است، روزهایی که بیش از حد خاطرات تلخ از آن به جا مانده است.

در دل شب... یادت کرده دلم، ای داد... به سرم مانده صدای تو
غم تو حس عجیبی به گلوم... بغض عجیبی به سرم... خاطره‌های تو

ادامه مطلب شناخت ذهن... از صفحه ۳۲

روابط بیرونی: روابط بیرونی ما که روابط قابل لمس، ارزیابی و مشاهده هستند اصولاً از یک نیاز اساسی ناشی می‌شوند. عمده دلیل تشکیل روابط بیرونی ما تمایل به اجتماعی بودن و فرار از تنهایی است. انسان موجودی کاملاً اجتماعی با یک سری ویژگی‌های غریزی مشترک با حیوانات می‌باشد که به تنهایی قادر به تامین نیازهای خود نیست. برخی از این نیازها عبارتند از امنیت، آب و غذا، رابطه جنسی و تولید مثل، هم نشینی و هم صحبتی، درک متقابل، میل به لمس شدن و نوازش، میل به حس شدن و هزاران نیاز دیگر. عمده ارتباطات بیرونی ما که تعیین کننده هم می‌باشند با انسانهاست. دسته‌ای از ارتباطات بیرونی هم هستند که بین ما و غیر از انسان شکل می‌گیرد، مثل ارتباط با اشیا، اجسام، حیوانات و گیاهان. در این دسته از ارتباطات آن چیزی که ما را تهدید می‌کند این است که آنقدر با اینها هم هویت بشویم که عملاً ناخواسته تحت تأثیر و کنترل آنها قرار بگیریم و هم خودمان و هم دیگران را با این نوع رابطه آزار بدهیم، اما اگر من ذهنی تحت کنترل باشد، نگاه ما به اشیا، وسایل، حیوانات و گیاهان خیلی بهتر از اینی می‌شود که الان در افراد می‌بینید.

به دنیای الان نگاه کنید، عرصه‌های اقتصاد و اجتماع و سیاست و... در دستان من های ذهنی است که کنترل صاحبان شان را به دست دارند، ابزار رسانه و تبلیغ را بعهده دارند و شبانه روز در گوش بقیه ذهن‌ها، مصرف گرایی و ارزش گذاری بر اساس داشته‌ها را می‌خوانند، در چنین دنیایی من ذهنی از هر چه بیشتر لوکس بودن و گران بودن خانه و ماشین و سایر وسایل رفاهی در اختیار، انرژی می‌گیرد و فخر می‌فروشد چون تحسین سایر من های ذهنی را نسبت به خود بر می‌انگیزد. در چنین دنیایی وسایل اهمیت پیدا می‌کنند و انسانها وسیله‌ای می‌شوند برای داشتن هر چه بیشتر آن وسایل. اگر شما به عنوان یک انسان متصل به خود واقعی که من ذهنی خود را به کنترل در آورده است، در چنین جامعه‌ای قرار بگیرید، هیچ وقت وارد این بازی کثیف رقابت نمی‌شوید و برای جذب تحسین دیگران نیازی نمی‌بینید که در راستای بازی آنها عمل کنید. شما وسایل و دنیای بی روح اجسام را وسیله‌ای برای زندگی و طی مسیر حیات برای نیل به اهداف عالی خود می‌بینید. لباس برای شما وسیله‌ای است برای پوشیده شدن، پس به سادگی و زیبایی و تمیزی آن متناسب با شرایط و شان و توان خود ارزش قائل می‌شوید. از نداشتنش آشفتگی نمی‌شوید و اگر لازم بود آن را با لباس دیگری جایگزین می‌کنید.

در دنیای ذهن زده، اتومبیل قدرت دارد هر چه پر زرق و برق تر، بیشتر باعث حیرت و جذب تحسین دیگران می‌شود. اصولاً در جوامع ذهن زده کنونی، وسایل و اشیا به این دلیل قدرت و نفوذ دارند که باعث دزدیدن انرژی ذهن‌ها از همدیگر می‌شوند، داشته‌ها باعث می‌شود که من ذهنی صاحب آن داشته‌ها، برتری خود را بر سایر من های ذهنی اثبات کند و انرژی آنها را بگیرد و در پی آن رقابت ناسالمی برای تملک هرچه بیشتر داشته‌ها در میان انسان‌ها برپا می‌شود. در حالی که خود واقعی درون با این چیزها ارزش و هویت نمی‌گیرد، بلکه اینها را ابزار می‌داند و سعی می‌کند به قدر کفاف از آنها برای زندگی راحت استفاده کند. یک خود واقعی، انرژی خود را از منابع بی کرانی که قبلاً هم صحبتش شد به دست می‌آورد و پل جریان انرژی کیهان به سمت دیگران می‌شود. وقتی قرار باشد انرژی بدزدی که زنده بمانی، پس همه ذهن‌ها سفت و سخت مراقب انرژی‌های خود خواهند بود و این محدودیت منابع، نوعی گرسنگی گرگ صفتانه‌ای را بین من های ذهنی ایجاد می‌کند، اما یک من ذهنی تحت کنترل از طریق خود واقعی به راحتی به منابع بیکران انرژی پاک کائنات دسترسی پیدا می‌کند.

یک من ذهنی از غذا خوردن نمی‌تواند لذت ببرد، از یک سکس خوب هم انرژی نمی‌گیرد، اصلاً سکس خوب را متوجه نمی‌شود و دائماً به دنبال تملک و تنوع در این زمینه می‌گردد. از گشت و گذار در طبیعت هم لذت نمی‌برد و مدام بی‌قرار است مانند گرگی که در آغل گوسفندان می‌افتد، غذای او یک گوسفند بیشتر نیست اما تمام گوسفندان را میدرد و نابود می‌کند. پس با کنترل ذهن به راحتی نگاه خود را به دنیای اشیا و وسایل به یک نگاه زیبا تبدیل کنید و از بند مالکیت خارج شده و به قدر نیاز از منابع برخوردار شوید. با گسترش چنین نگاهی هیچ وقت منابع برای آسایش و راحتی همه انسان‌ها نه تنها کم و محدود نیست بلکه بسیار زیاد هم خواهد بود.

ادامه مطلب اطلاعات حقوقی... از صفحه ۳۵

همه این اقوام در سه طبقه جای می گیرند:
طبقه اول: پدر و مادر متوفی و فرزندان او و یا نوه هایش.

طبقه دوم: پدر بزرگ و مادر بزرگ متوفی، برادران و خواهرانش و یا فرزندان آنها.
طبقه سوم: عمه ها، خاله ها، دایی ها و عموهای متوفی و یا بچه های آنها نکته اینجا است که همسر متوفی با همه طبقات ارث می برد.

در بین طبقات بالا اگر از طبقه اول فردی زنده باشد، دیگر به طبقه بعدی ارث نمی رسد. مثلاً اگر فرد فوت شده بچه داشته باشد، دیگر خواهر و برادرش از میراث او ارث نمی برند. پس وارثین طبقه بعد وقتی ارث می برند که از وارثین طبقه قبل کسی موجود نباشد. این مساله داخل هر طبقه ای نیز حساب می شود. یعنی اگر در طبقه اول وراثت، از فرزندان متوفی کسی وجود داشته باشد، به نوه ها ارث نمی رسد، و یا اگر از افراد طبقه دوم خواهر و برادر متوفی زنده باشند، خواهرزاده ها و برادرزاده ها مشمول ارث نمی شوند.

شرط وراثت: طبق نص صریح ماده ۸۷۵ قانون مدنی شرط وراثت زنده بودن در حین فوت مورث است و اگر جنینی باشد در صورتی ارث می برد که نطفه او در زمان فوت منعقد بوده و زنده متولد شود. نطفه ای منعقد شده محسوب می شود که ظرف ده ماه از تاریخ فوت به دنیا بیاید. خوب است بدانید که فرزندخواندگی اگر چه همه تکالیف حضانت و نفقه را بر دوش پدرخوانده و مادرخوانده می گذارد ولی از موجبات ارث نیست و اگر شما تمایل به داشتن فرزند خوانده دارید و از طرفی هم نگران آینده اش هستید، از راه های دیگری مثل وصیت و صلح و غیره می توانید آینده او را تضمین کنید. در این باره حتماً با یک وکیل یا مشاوره حقوقی تماس بگیرید. مشکلات مربوط به ارث بری در مورد جنین اهدایی در زوج های نابارور هم مطرح می شود که البته آن هم راه هایی برای تغییر شرایط دارد.

سهم الارث: توضیح همه مباحث ارث معمولاً گیج کننده است، به خصوص وقتی که وراثت متعدد و از طبقات و درجات مختلف باشند. ما در اینجا فقط موارد مهم را بیان می کنیم. در هر حال هنگام انحصار وراثت سهم هر یک از وراثت توسط دادگاه مشخص و اعلام می شود که امروزه در هر شهرستان برعهده شعبات مشخصی از شورای حل اختلاف است.

به طور کلی پدر و مادر متوفی هر کدام یک ششم از ترکه را به ارث می برند. فرزندان پسر دو سهم و دختران یک سهم را دریافت می کنند. مثلاً اگر متوفی یک پسر و یک دختر داشته باشد و وارث دیگری هم نداشته باشد دوسوم اموال را پسر متوفی دریافت می کند و یک سوم را به دخترش می دهند. شوهر متوفی اگر فرزندی از مرحوم باقی مانده باشد یک چهارم و اگر فرزندی نداشته باشد یک دوم اموال را به ارث می برد. زن متوفی نیز اگر فرزندی از مرحوم وجود نداشته باشد یک چهارم و اگر وی دارای فرزند بوده یک هشتم از اموال را به ارث می برد.

دقت کنید که در اینجا ملاک وجود فرزند شخص متوفی است و فرزند مشترک مهم نیست. یعنی اگر فرد فوت شده از همسر قبلی خود بچه داشته باشد، همسر فعلی اش سهم کمتری از ارثیه او خواهد داشت.

نکات تکمیلی درباره ارث: در اینجا برای تکمیل مباحث مربوط به ارث یاد آوری می کنیم که حقوق صنفی، وظیفه، بازنشستگی و مستمری جز ترکه محسوب نمی شود و طلبکاران متوفی و موصی له حقی ندارند و این حقوق به صورت مساوی بین بازماندگان تقسیم می شود و به قواعد ارث کاری ندارد. وجه بیمه عمر نیز به ذی نفع تعلق دارد و مشمول قواعد ارث نمی شود و البته مطابق نظریه مشورتی سال ۹۳ بابت بدهی متوفی نیز قابل توقیف نیست و مالیات بر ارث نیز به آن تعلق نمی گیرد.

دارم تا سفیر روسیه در اوکراین باشم، البته پس از ترمیم روابط دو کشور. مایل هستم در بازسازی و تحکیم روابط انسان دوستانه میان این دو ملت بکوشم. می خواهم روزی که آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به ارزش های بنیادین کشورم تبدیل می شود، من هم تمام توان خود را در خدمت آن قرار دهم.

دلم برای چه چیزهایی در زندگی روزمره تنگ می شود؟ بازی بیلیارد، ماهی گیری، آسمانی پرستاره و سفرهای جانانه. امیدوارم که پس از آزادی زمان ازدست رفته را جبران کنم و یکبار دیگر بهترین روز زندگی ام را تجربه کنم. یا شاید هم بهترین روزهای زندگی ام را.

ادامه مطلب تلاش کنیم تا... از صفحه ۴۱

در زندان: بیش از یک سال است که از آزادی محروم هستم. در اردوگاهی که در آن به سر می برم هیچ گونه خدمات پزشکی وجود ندارد. محکومین یا حتی کسانی که در انتظار حکم هستند، سالها از درد دندان یا دردهای ناشناخته رنج می برند، در حالی که دولت روسیه هم زمان بودجه هنگفتی را خرج جنگ جنون آمیز خود در اوکراین می کند. در حبس دریافتم که روسیه چقدر متکی به مواد مخدر است. اما به جای مبارزه با این سم مهلک، دولت وارد جنگ با شهروندان معتاد شده است. به عقیده من، نمی توان شهروندان را تنها به این خاطر از آزادی محروم ساخت. من دیده ام که چگونه بعضی از محکومین در ازای پولی ناچیز و امتیازاتی پیش پا افتاده، آسان و سریع تن به همکاری با مدیریت اردوگاه می دهند. امر و نهی به دیگر محکومین یا حتی توسل به خشونت جسمی علیه آنها راه و روش شان است. آنها در واقع بخشی از پرسنل اردوگاه محسوب می شوند. اغلب کسانی که به جرم رفتار خشونت آمیز زندانی شده اند، محکومین پرونده های خشونت جنسی را به برده های خود تبدیل می کنند و از آنان بیگاری می کشند. اینجا دوستی ندارم. پنجاه یا شصت نفر در یک خوابگاه با ۹۶ تخت در همزیستی به سر می بریم. کسی آشکارا از پوتین و سیاستش حرف نمی زند. کسانی که مخالف جنگ هستند، اصلاً صحبت نمی کنند. برخی با جنگ موافق نیستند اما بر این عقیده اند که باید کار آغاز شده را به انتها رساند.

نمایندگان گروه واگنر برای دومین بار در پنج ماه گذشته از اردوگاه دیدار کردند. دفعه قبل، هفتاد نفر را با خود به جبهه های جنگ بردند. (در مجموع اردوگاه ۷۹۴ تخت دارد). این بار چهل نفر اعزام شدند. از جمله زندانی ۳۱ ساله ای که یک سال و نیم از حکمش باقی مانده بود و امکان آزادی مشروط داشت. از او پرسیدم که آیا از روی اعتقاد یا برای پول به جنگ می رود. پاسخ داد: «پدر بزرگ های من با فاشیسم جنگیدند. من هم برای ریشه کن کردن این بلا و دفاع از دموکراسی به جبهه می روم.» این است پروپاگاندای دولتی!

وقتی در حبس در انتظار صدور حکم بودم با دسته ای موژیک (دهقان روس) ۳۵ تا ۴۵ ساله از مناطق مختلف آشنا شدم. آنها عقیده دارند که پس از به زعم آنها «فروپاشی» دهه نود میلادی، پوتین کارهای بسیاری انجام داده است تا «روسیه دوباره کمر راست کند». به گمان آنها، دشمنان غربی ما (اروپا و آمریکا) همواره از اینکه کشورمان قدرت ازدست رفته اش را بازسازی کند، واهمه داشته اند و همه تلاش خود را برای به خاک سیاه نشاندنش به کار برده اند. به نظر آنها، غربی ها مانع از پیشرفت روسیه شده اند و می خواهند سرزمین ها و ثروت های طبیعی اش را غارت کنند. برای این دسته از آدم ها جنگ جهانی دوم همین دیروز به پایان رسیده است و ما هنوز غرامت کافی دریافت نکرده ایم.

مخالفان جنگ و رژیم پوتین چه باید بکنند؟ من از چهار گوشه روسیه نامه حمایت دریافت می کنم. افراد از سرگشتگی خود برایم می نویسند. متأسفانه راه حل معجزه آمیزی در اختیار ندارم. آشکار است که هر گونه مخالفت با جنگ، با سرعت و شدت سرکوب می شود. اما دست کم تلاش کنیم با خودمان بیگانه نشویم و انسانیت خودمان را حفظ کنیم. سعی کنیم در کنش هایمان بازیچه شر نشویم، از کودکان مان و کودکان کودکان مان انسان هایی بافضیلت تربیت کنیم.

حضور دسته جمعی در محاکمه یک مخالف جنگ نوعی کنش اعتراضی است. کسانی که در آن سوی مرزها هستند رسالت ویژه ای دارند. امیدوارم آنها به گوش جهانیان برسانند که آغازگران این جنگ شرم آور همه روس ها نیستند. من و امداد افرادی هستم که در پشتیبانی از زندانیان سیاسی روس، اقدامات گوناگونی انجام می دهند و عوامل فشار بر ما زندانیان را در فهرست تحریم ها قرار می دهند. این راه می دانم که بسیاری از هم وطنان روس مقیم اروپا در یاری رساندن به پناهجویان آواره ای اوکراینی فعال اند. امیدوارم در هنگام حساب رسی و رسیدگی به مسئولیت دسته جمعی روس ها در فجایع رخ داده در اوکراین، این فعالیت ها به حساب آنها نوشته شود.

آنچه به مقاومت یاری می رساند: دو چیز به من دل گرمی می بخشد. نخست، حمایت پررنگ افراد با ارسال کارت پستال و نامه. دوم، اعاده حیثیت از من در سطح بین المللی. هفت ماه از محکومیتم گذشته بود که کارگروه بازداشت های خودسرانه که از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل مأموریت یافته بود، خواستار آزادی فوری من و واریز مبلغی برای جبران خسارت شد. دولت روسیه اما برای انجام وظایف بین المللی خود هیچ عجله ای ندارد.

آسمانی پرستاره: اگر از برنامه های من پس از آزادی از زندان می پرسید، آمادگی

اسم من هم در آن میان بود. این دو سه صفحه را نوشتم تا خودم و دیگران بدانیم که من چقدر از اموال ملی را غارت کرده‌ام.

خانلری بیشتر از یکصد روز در زندان بود و بعد از آزادی از زندان نوشته: «یکی حدس می‌زدم که در این آخر عمر به این تنگدستی دچار شوم؟ تا پدرم زنده بود زندگی ما با مبلغ ناچیزی که به‌عنوان بازنشستگی یا مستمری یا شهریه از وزارت خارجه می‌گرفت تأمین می‌شد. این مبلغ جزئی را هم پدرم که عقل معاش نداشت نمی‌توانست عاقلانه خرج کند. نان نداشتیم و او برای من و خواهرانم معلم نقاشی سر خانه می‌آورد. تابستان‌ها ما را به بیلاق امامزاده قاسم می‌برد. اما غالباً نان و آب را نسیه از بقال سر گذر می‌گرفتیم. شهریه مرتب نمی‌رسید و پدرم که جز آن درآمدی نداشت ناچار شهریه را نزد یک سمسار بازار پیش فروش می‌کرد و تومانی یک قران کمتر می‌گرفت. گاهی هم ظرف‌های مسی را نزد بقال محله گرو می‌گذاشت. با مُردن او شهریه قطع شد و من و خواهرانم به‌کلی بی‌وجه و معاش ماندیم.»

پدر خانلری میرزا ابوالحسن خان خانلری ملقب به اعتصام‌الملک از اهالی بابل مازندران بود. او ابتدا در وزارت عدلیه کار می‌کرد و بعد به وزارت خارجه منتقل شد و در سال ۱۳۰۹ درگذشت. او چهار فرزند داشت. سه دختر و یک پسر. مادرش سلیمه کاردار هم مازندرانی بود و از اهالی علی آباد نو. خانواده مادری خانلری نیز مشاغل دیوانی داشتند. مادر خانلری دختر خاله نیما یوشیج بود که در سال ۱۳۴۹ درگذشت. پرویز ناتل خانلری در اسفند ۱۲۹۲ در تهران به دنیا آمد. پدرش نام خانوادگی خود را از لقب جدش میرزا احمد مازندرانی معروف به خانلرخان گرفته بود و ناتل هم نام آبادی کوچکی در میان بابل و بابلسر است که دکتر خانلری به پیشنهاد نیما بر نام خانوادگی خود اضافه کرد. پدرش برخلاف جامعه آن روز پرویز را به مدرسه نفرستاد و با کمک معلم سرخانه تعلیم فرزند را بر عهده گرفت. خودش می‌گوید: «پدرم شب‌ها غزل حافظ را می‌خواند و مرا واداشته بود تا مسط‌های منوچهری را حفظ کنم. موقعی که پنج شش ساله بودم با پدرم به دیدار مشیرالدوله رفتیم، مسط منوچهری را خواندم، خیلی خوشش آمد و یک پنج ریالی زرد به من عیدی داد.»

او تحصیلات مدرسه‌ای را از سال ۱۳۰۰ شروع کرد. مدتی به مدرسه سن‌لویی که بین خیابان لاله‌زار و علاءالدوله (فردوسی) بود و چندی هم به مدرسه آمریکایی، رفت. کلاس پنجم را در مدرسه ثروت تهران گذرانید و بعضی کلاس‌ها را دو تا یکی طی کرد. درس‌های سه ساله اول دبیرستان را به صورت متفرقه امتحان داد و در سال ۱۳۰۹ به توصیه و تشویق بدیع‌الزمان فروزانفر وارد رشته ادبی در دارالفنون شد. در همان سال اولین مقاله‌اش را که تکلیف درسی بود به کمک عبدالرحمن فرامرزی روزنامه‌نگار مشهور در روزنامه اقدام چاپ کرد. در دارالفنون فرانسه یاد گرفت و در کلاس چهارم ادبی وقتی هجده سال بیشتر نداشت کتاب دختر سروان اثر الکساندر پوشکین را ترجمه کرد و مؤسسه کلاله خاور آن را چاپ کرد. در کلاس پنجم دبیرستان با روح‌الله خالقی موسیقی‌دان هم‌کلاس بود. همین آشنایی باعث شد تا خانلری برای آهنگ‌های خالقی تصنیف بسراید و «نغمه فروردین در کوهسار»، «نوبهار» و «والس پرده» از سروده‌های خانلری است. آشنایی با خالقی، سبب بیداری ذوق موسیقی در خانلری شد. مدتی به نواختن ویلن پرداخت ولی نواختن را رها کرد و تصمیم گرفت تا درباره «آهنگ کلام» مطالعه کند و عناصر سازنده «لحن را در لفظ» مورد بررسی قرار بدهد. خانلری در باره علاقه‌اش به موسیقی می‌گوید: «در جوانی شروع کردم به این که ویلن بزنم، بعد ره‌ایش کردم اما هنوز به موسیقی علاقه دارم، هم به موسیقی ایرانی و هم خارجی، نمونه‌هایی از کارهای بتهوون و موتزارت و چایکوفسکی را دارم، گاهی هم به گوشه‌های متعدد موسیقی ایرانی گوش می‌دهم.» از همین علاقه بود که بعدها شعبه انجمن موسیقی را در فرهنگستان ادب و هنر تأسیس کرد. با پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۱۱ وارد دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و با ذبیح‌الله صفا، محمد معین، علی‌اکبر شهابی و حسین خطیبی هم دوره شد.

آشنایی با ادبی ربه: در سال ۱۳۱۳ وقتی هنوز دانشجو بود با گروه ربه آشنا شد. این گروه را بزرگ علوی، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد و صادق هدایت تشکیل داده بودند و به ادبای ربه مشهور بودند. دکتر خانلری در مراسم یادبود صادق هدایت در دانشکده هنرهای زیبا در فروردین سال ۱۳۳۰ گفت: «این دسته که اغلب عصرها در یکی از کافه‌های خیابان لاله‌زار نو موسوم به کافه «رزنوار» جمع می‌شدند، به زودی به عنوان دسته ادیبان تندرو در مقابل ادیبان معروف زمان که به نسبت محافظه‌کار بودند به «ربه» موسوم شدند. دو موسیقی‌دان، یکی سرهنگ مین‌باشیان و دیگری حسین سرشار و یک بازیگر و متخصص تئاتر که عبدالحسین نوشین باشد، به این جمع پیوستند. در همین دوره یعنی سال ۱۳۱۳ بود که من با او [هدایت] و این جمع آشنا شدم و این آشنایی ما به دوستی صمیمانه‌ای کشید که تا پایان عمر او دوام داشت. هجده سال بود که با صادق هدایت دوست بودم. از غم‌ها و آرزوهای هم خبر داشتیم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

شعر «عقاب» او از قطعات بی‌نظیر شعر فارسی است. با خانلری بود که نثر فارسی که با قائم مقام در راه سادگی و روشنی افتاده بود به کمال رسید. در همه سال‌هایی که می‌زیست من او را بهترین نثرنویس زبان فارسی می‌دانستم. نثرش به توانایی در بیان، انتخاب درست کلمات، نکته‌یابی و ایجاز و آهنگی دلنشین ممتاز است. نثرش مثل خود او متین و موقر بود و هم مثل لباس و «پاپیون» و ظاهر آراسته‌اش متحد و تازه‌جو. در تمام سال‌هایی که سخن منتشر می‌شد، خانلری ناخدا این کشتی بود و رهبر نویسندگان آن، روشی جدی و اطمینان‌بخش داشت. زبان حالش این بود که ما برای کاری آمده‌ایم و فرصت تنگ است. نثر والا و طبع زاینده و اندیشه تیز و دانش گسترده او چنان بود که همکارانش از استادان دانشگاه گرفته تا جوانان جویای نام، رهبری او را به گردن می‌گرفتند. در سال ۱۳۴۰ مجله علمی و فنی سخن هم در کنار مجله سخن منتشر شد. سردبیری دو شماره اول را رضا سید حسینی و شماره‌های بعد را پرویز شهریاری برعهده داشت. این مجله اولین مجله علمی در نوع خود در ایران بود و هشت سال دوام آورد.

بنیاد فرهنگ ایران: خانلری یک سال و نیم در اوایل دهه چهل وزیر فرهنگ بود. چنانکه خودش می‌گوید بعد از دوره وزارت: «یک سال و نیم به کلی از کارهای سیاسی کنار کشیده بودم. حقوق دانشگاهی را می‌گرفتم و به کارهای مجله سخن و مطالعات مربوط به رشته خودم می‌پرداختم تا بنیاد فرهنگ ایران را تأسیس کردم. صبح‌ها را در آنجا کار می‌کردم و بعد از ظهرها در کوی دوست، منزل شخصی، روزی سه چهار ساعت کار می‌کردم. دو جلد تاریخ زبان فارسی را در این وضع تمام کردم.» بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۴ تأسیس شد و دکتر خانلری در طول سیزده سال تا انقلاب، بیش از ۳۰۰ جلد کتاب در یازده مجموعه منتشر کرد. او در آنجا پژوهشکده‌ای در زمینه ایرانشناسی نیز تأسیس کرد. دکتر خانلری می‌گوید: «در دوران معلمی‌ام، گاهی شاگردان خوبی داشتم، جوان‌های زیرک و علاقه‌مند در دانشگاه اغلب گله داشتند که وقت شان به لاطائلات تلف می‌شود، غالب اینها وقتی به بنیاد می‌آمدند حداکثر استفاده را از وقت شان می‌کردند. من هم با توجه به این که دوره فوق‌لیسانس دانشگاه جز مدرک دادن هیچ فایده‌ای نداشت، پژوهشکده را تأسیس کردم، اما اساساً در بنیاد فرهنگ یکی از شعبه‌های کار ما تربیت محقق برای مملکت بود، من در ابتدا دنبال تربیت آدم چیزفهم برای فرهنگ مملکت بودم، اما بعد مجبور شدم رسمیتی به این کار بدهم که بتوانیم به دانشجویان پژوهشکده مدرک هم بدهیم این بود که شعبه فوق‌لیسانس و دکترای پژوهشکده را دایر کردیم. در شعبه فوق‌لیسانس سه دوره هم فارغ‌التحصیل بیرون دادیم که در هر دوره آدم‌های برجسته‌ای شدند اما دیگر فرصت نشد مدرک دکترای به کسی بدهیم.» فرهنگ تاریخی زبان فارسی، دستور تاریخی زبان فارسی از جمله مهم‌ترین برنامه‌های بنیاد فرهنگ ایران بود. این بنیاد کتابخانه‌ای با نزدیک به چهار هزار کتاب به زبان‌های مختلف داشت که نیاز اهل تحقیق شاغل در بنیاد را به خوبی برآورده می‌کرد و گاه مورد مراجعه محققان بیرون نیز قرار می‌گرفت. انتشارات از جمله فعالیت‌های مهم بنیاد بود که سرپرستی آن را مدتی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی نویسنده و پژوهشگر به عنوان معاون و دستیار خانلری بر عهده داشت. بنیاد فرهنگ ایران بعد از انقلاب با چند سازمان و مؤسسه دیگر از جمله بنیاد شاهنامه فردوسی ادغام شد و اکنون به عنوان پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی فعالیت دارد اما به برخی از اهل نظر، فعالیت‌های این پژوهشگاه قابل قیاس با فعالیت‌های بنیاد فرهنگ ایران نیست.

انقلاب و تنگدستی: خانلری در خاطرات خود که در نشریه ایرانشناسی منتشر شده می‌نویسد: «همین که انقلاب شد پس از خروج از زندان حقوق بازنشستگی را قطع کردند و حساب‌های بانک را بستند و حق معامله را سلب کردند و از پس‌انداز بابت حقوق دوره سناتوری مبلغ یک میلیون و سیصد هزار تومان مطالبه کردند و چون دیدند که چیزی ندارم پانصد هزار تومان گرفتند و بقیه را بخشیدند و مفاصا حساب دادند که دادستانی محدودیت‌ها را رفع کند. نامه مفاصا را به دادستانی دادم به امید اینکه بقیه پس‌اندازم را آزاد کنند تا چندی که زنده‌ام نان و آبی بخورم. اما معلوم شد که دادستان اسلام گوشش به این چیزها بدهکار نیست و حکم شورای انقلاب را هم نمی‌خواند. حاصل این که پس از ۴۷ سال تدریس از آموزگاری تا استادی فعلاً از مال دنیا یک پول درآمد ندارم و با فروش کتاب و درآمد مختصری از حق تألیف که کتابفروشان می‌پردازند این سه ساله را با تشویش و سختی معیشت در این گرانی سرسام‌آور به سر برده‌ام تا بعد چه بلایی به سرم بیاید.»

خانلری شرحی از وضعیت مالی‌اش از کودکی تا سال‌های پایان عمر نوشته و می‌گوید: «دلیل آن این بود که در زندان یکی از روزنامه‌های اسلامی فهرستی از اسامی رجال دوره طاغوت را چاپ کرده بودند زیر عنوان «غارتگران اموال ملی» و

ادامه مطلب پرویز ناتل خانلری... از صفحه ۵۴

بارها دل ما هر دو از یک شوق سپیده بود. بارها هر دو از یک درد به جان آمده بودیم. اگر برادری داشتم نمی‌توانستم بیش از او دوست داشته باشم. در زندگی اجتماعی من دوستی از او پاکدل‌تر و مهربان و صمیمی‌تر نداشته‌ام.

خانلری وقتی با این جمع آشنا شده بود همچنان از لحاظ مالی در مضیقه بود و با این که همزمان با تحصیل در دانشگاه در دبیرستان تمدن درس می‌داد، اما همچنان وضع مالی بدی داشت. خودش تعریف می‌کند: «وقتی بود که با صادق هدایت و مسعود فرزاد و مجتبی مینوی آشنا شده بودم. آنها عصرها در کافه با هم ملاقات می‌کردند و من هم به آنجا می‌رفتم. اما غالباً پول چایی نداشتم و عذر می‌آوردم که میل ندارم یا تازه یک جا بودم و جای را آن جا خورده‌ام.»

دوستی خانلری با صادق هدایت بسیار عمیق بود، خودش می‌گوید: «وقتی که من از اروپا برگشته بودم (۱۳۲۴) هدایت دست و پایش را جمع می‌کرد که به پاریس برود، بیست روزی با هم بودیم، از تمایلات دست چپی بسیار سرخورده بود و حالتی کاملاً درمانده و مایوس داشت. چند بار که با هم و بی حضور اشخاص دیگر ناهار خوردیم در حرف زدن امساک می‌کرد و به هیچ چیز علاقه‌ای نشان نمی‌داد. کتاب‌هایش را به رفقا می‌فروخت از جمله من چند کتاب مربوط به زبان پهلوی را از او خریدم، بعد که به پاریس رفت یک دو بار هم به توسط دکتر شهید نورایی به او نامه نوشتم و با توجه به روحیه او توصیه کردم که هر چه می‌تواند بیشتر در پاریس بماند.» خانلری چنان که خود می‌گوید هدایت را بسیار دوست می‌داشت و وقتی خبر مرگش را شنید: «به خانه رفتم و تنها شدم، دیدم که تحمل این غصه برابم دشوار است، از خانه بیرون آدم و دو سه ساعت بی‌آنکه مقصدی داشته باشم در خیابان‌ها و کوچه‌ها پرسه زدم، در اواخر شب که به خانه برگشتم، نتوانستم شام بخورم، به بستر رفتم اما خوابم نمی‌برد و حالتی مانند کابوس‌زده‌ها داشتم، برخاستم به اتاق کارم رفتم، در را بستم و به تلخی گریه کردم.»

عقاب: در سال ۱۳۱۴ لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت و پس از گذراندن دوره خدمت نظام وظیفه در سال ۱۳۱۵ به رشت منتقل شد تا در دبیرستان‌های آنجا درس بدهد. مدتی بعد به تهران بازگشت و در همین سال اولین کتاب تألیفی خود به نام روانشناسی و تطبیق آن با اصول پرورش را منتشر کرد. در سال ۱۳۱۸ یعنی در ۲۶ سالگی شعر عقاب را سرود که به صادق هدایت تقدیم کرده است.

در سال ۱۳۲۲ یعنی در سی سالگی از رساله دکترای خود تحت عنوان «چگونگی تحول اوزان غزل و تحقیق انتقادی در عروض و قافیه» با راهنمایی فروزانفر دفاع کرد و پس از آن به عنوان دانشیار در دانشگاه تهران مشغول کار شد. در همان دوره دکترای ادبیات با زهرا کیا نوه شیخ فضل‌الله نوری ازدواج کرد که همکلاس دوره دکترایش بود و در دبیرستان نوربخش درس می‌داد. خودش می‌گوید: «با زهرا (همسر) که در دانشکده همشاگردی بودیم آشنا شدم. میان دخترانی که دیده بودم بسیار ممتاز بود. علاقه خاصی به او پیدا کرده بودم. اما وضع زندگی من ایداً مناسب ازدواج نبود. چه کار می‌توانستم بکنم با آن خانه محقر که جای یک نفر دیگر را هم نداشت. زهرا هم کاری می‌کرد و حقوقی داشت، اما این کافی نبود. یک بار تصمیم گرفتم که رابطه را قطع کنم و از ازدواج منصرف شوم. اما زهرا قبول نکرد. زمینی داشتند که به ارث برده بودند. آن را فروختند و زهرا مبلغی از آن را خرج مهمانی مجللی در کافه شهرداری کرد. با این همه تنگدستی نمی‌دانم چرا همه‌جا مرا نسبتاً متعین می‌شمردند. این مهمانی هم یکی از دلایل آن بود.»

ترانه دخترش در سال ۱۳۲۵ متولد شد و پنج سال بعد آرمان پسرش در سال ۱۳۳۰ به جمع خانواده اضافه شد. آرمان در هشت سالگی به سرطان مبتلا شد و درگذشت. خانلری پس از مرگ فرزندش نوشت «دیگر من آن نیستم که بودم» و مادرش زهرا تا پایان عمر هیچ‌وقت لباس سیاه را از تنش بیرون نیاورد. بعد از فراغت از تحصیل و شروع تدریس در دانشگاه تهران، مجله سخن را بنیان گذاشت و سه سال بعد در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ ریاست اداره انتشارات و روابط فرهنگی دانشگاه تهران را پذیرفت. در این دوره حدود یکصد کتاب زیر نظر و مراقبت او به چاپ رسید. در همین دوره نخستین اساننامه انجمن تألیف و ترجمه را نوشت که بعدها شالوده کار برای دیگر دانشگاه‌ها شد. طرح پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیل در رشته‌های ادبی و زبان فارسی را او برای اولین بار اجرا کرد. در همین زمان او تدوین شاهکارهای ادبیات فارسی را با همکاری دوست دیرین خود دکتر ذبیح‌الله صفا آغاز کرد که عبدالرحیم جعفری مدیر انتشارات امیر کبیر این مجموعه را چاپ کرد. این مجموعه افزون بر پنجاه دفتر است. به گفته ایرج

افشار: «منظور آن دو استاد برین بود که با گزیده‌سازی ادبیات ممتاز فارسی آنها را در میان طبقه جوان رواج بدهند. آن دو ایران‌دوست احساس می‌کردند متون کهن بسیار مهجور شده است، پس مایه‌های کم‌رغبتی عامه به خواندن آنها را می‌بایست از میان برد و میراث گذشتگان را به آسان‌پذیری و روشنی در دسترس همگان گذاشت. اگر چه نام آن دو را از روی جزوه‌ها برداشته‌اند.»

در سال ۱۳۲۷ پس از انتشار کتابش تحقیق انتقادی در عروض فارسی که موضوع پایان‌نامه دکترایش بود، تصمیم گرفت برای تحقیق و پژوهش به خارج سفر کند. خانلری می‌گوید که «در تمام دوره جوانی مثل غالب هم‌سالان آرزو داشتم که به خارج ایران سفری بکنم و با محافل علمی آشنا شوم و معلومات خود را تکمیل کنم.» قرار بود به هزینه «بریتیش کانسل» به همراه عده‌ای از معلمان برای تکمیل زبان و آشنایی با ادبیات و فرهنگ انگلستان به مدت یک سال به انگلستان برود اما این اتفاق نیفتاد و تصمیم گرفت به فرانسه برود و پول سفرش به فرانسه را خودش تأمین کند.

«خرج سفرم را از دانشگاه قرض کردم که پس از مراجعت به اقساط پس بدهم و به این طریق عازم سفر شدم. در همه حال فقر همراه بود و هر چه بیشتر کار می‌کردم به جایی نمی‌رسیدم. پس از یک سال زهرا و ترانه هم به پاریس آمدند. من در انستیتوی فونیتیک پاریس و سوربن اسم نوشته بودم و مرتباً کار می‌کردم. زهرا هم در یک آموزشگاه خیاطی تحصیل می‌کرد و دیپلم گرفت. همه جا، در هر کاری صرفه‌جویی و فقر گریبانگیر ما بود. پس از دو سال که به ایران برگشتیم، من تا آنجا که میسر بود از این سفر استفاده کردم. آمدم و با زحمت فراوان خانه را مرتب کردیم و باز به کارهای خودمان یعنی دانشیاری من و دبیری زهرا مشغول شدیم. حقوقمان با نهایت صرفه‌جویی کفاف مخارج را می‌داد. مجله سخن را دوباره دایر کردم و آن هم جز انباشتن مقداری قرض نتیجه مادی نداشت.»

او دو سال در فرانسه بود و بعد از بازگشت از سفر فرانسه کرسی «تاریخ زبان فارسی» را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تأسیس کرد و کتاب «وزن شعر فارسی» را که حاصل تجربه وی در آزمایشگاه انستیتوی فونیتیک پاریس بود، در باره حروف، مصوت‌ها و هجاها منتشر کرد. دکتر خانلری می‌گوید: «طرح و بحث در باره وزن شعر فارسی در آغاز چنان غریب می‌نمود که ادیبان از خواندن و شنیدن آن پرهیز می‌کردند و در نظر ایشان نوعی ارتداد به شمار می‌رفت، با این حال این بحث و طرح نو، کم‌کم در مباحث ادبی چنان جای خود را باز کرد که جزو مسائل درسی قرار گرفت و اصطلاحات و تعریفات تازه و ابتکاری این کتاب، در اذهان جای گیر شد.»

مدتی در کابینه حسین علاء نخست‌وزیر به ترغیب دوستش اسدالله علم که وزیر کشور شده بود، معاونت وزارت کشور را قبول کرد. خانلری وقتی در سال ۱۳۳۴ به معاونت وزارت کشور رسید به گفته ایرج افشار «موجب بهت روشنفکران و کسانی شد که اوضاع سیاسی و اجتماعی را خلاف مصلحت واقعی ایران می‌دانستند.» خانلری مقاله‌ای در خرداد همان سال نوشت که شباهتی به سرمقاله‌های سخن نداشت با عنوان به دوستان جوانم: «تهنیتی که به من می‌گویند تهمت بر من است، تهمت آن که این شغل را از معلمی بهتر شمرده و آن را برای خود شأن و مقامی دانسته‌ام.» مدت زیادی در این شغل دوام نیاورد و استعفا کرد. بعد از آن چند ماهی به آمریکا رفت. خودش می‌گوید بعد از دو ماه در آمریکا: «تلگرافی رسید مبنی بر آنکه به سمت سناتوری مازندران منصوب شده‌ام. علم در نامه‌ای به من اطلاع داده بود که چنین نظری در باره من دارند و من همان وقت جواب داده بودم که داوطلب این شغل یا هر شغل دیگر سیاسی نیستم و همان کار خودم یعنی تدریس در دانشگاه برایم کافی است. اما در هر حال نمی‌توانستم این فرمان شاه را رد کنم. برگشتم و به مجلس سنا رفتم.» همزمان در دانشگاه درس می‌داد اما تنها حقوق سناتوری را دریافت می‌کرد که معادل حقوقش در دانشگاه بود. در سال ۱۳۴۱ در دولت اسدالله علم وزیر فرهنگ شد. به گفته ایرج افشار: «شاید آزرده‌گی‌های روزگار و دشواری‌های مرگ فرزند، بیشتر موجب شد که خانلری به کارهایی که مرتبط با پژوهش و آموزش نبود، بپردازد. در این مقام سپاه دانش را به وجود آورد. متون کتاب‌های درسی را یکسان و یکنواخت کرد. مسئولیت اداره سازمان مبارزه با بی‌سوادی را پذیرفت. دو کتاب درسی (تاریخ ایران پیش و پس از اسلام) برای مدارس نوشت. دستور زبان فارسی تازه‌ای تألیف کرد که تدریس آن آموزش دستور را آسان و عملی‌تر ساخت. اما هیچ‌یک از سه مقام مملکتی و سیاسی که خانلری پذیرفت بر منزلت خانلری نیفزود.» یک سال و نیم وزیر بود و بعد مدتی به پژوهش و تحقیق روی آورد تا آن که بنیاد فرهنگ ایران را تأسیس کرد.

ادامه مطلب چگونگی پیدایش... از صفحه ۱۲

برای علامات عددی، محاسبات و علامت گذاری از قلمی دیگر و خاص استفاده می کرده اند که انتهای آن گرد بوده است. در بین علامات خط این دوره، برخی به طور دقیق شکل اشیاء یا قسمت هایی از بدن یا غیره را تقلید می کنند. در صورتی که علاماتی دیگر که تعدادشان نیز خیلی زیاد است کاملاً علامت طرحی گشته اند و دیگر نمودار شکل حقیقی خود نیستند. در این دوره هر علامت نماینده شکلی است که نشان می دهد و خطوط سومری از ترسیم حرکات یا افکار انسانی خودداری می کنند و مانند خطوط چینی و مصری حالات را نمی توانند برسانند و به این ترتیب از نمایش افکار مجرد عاری هستند. خط سومری و ا کدی دو قومی که در بین النهرین مبدع خط بوده اند و کتیبه های بی شمار به زبان این دو قوم در دست است، مدت ها با منشایی رازآمیز باقی مانده بود. شکی نبوده که خط میخی آنها در ابتدا یک خط تصویری بوده است و مخترعین آنها شکل اشیاء را ترسیم می کرده اند و خط میخی مرکب است از نقش خراب شده این تصاویر. این نظریه تا چندی پیش مورد تردید بود تا این که با کشف یک لوحه بابلی، امروز این نظر مورد تایید قرار گرفته و دانشمندان به آن اعتقاد دارند، زیرا بابلیان نیز همین اعتقاد را داشتند. لوحه ای به دست آمده که متعلق به قرن ۱۲ قبل از میلاد است و نویسنده در روی این لوحه منشاء خط میخی زمان خود را به دست داده و نقوش ابتدایی آن را به وجود آورده. خوشبختانه اکنون با در دست داشتن اسناد مکتوب بسیار از دوران های کهن سومری بهترین راه این است که این اسناد بررسی شوند تا به ابتدای بوجود آمدن خط برسیم. آغاز دوره تاریخی بابل مطابق است با هزاره سوم و بعد از آن در هزاره چهارم، پیش از آن، تاریخ بابل به سه دوره تقسیم می شود که دوره دوم آن موسوم است به «ورکه چهارم»، که شروع این دوران مصادف است با اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد، ظهور خط در این دوره همراه است با پیدایش مهر و شکل های جدید معماری. بنابراین به نظر می رسد که علت ظهور آن تمدنی است که با تمدن قبلی تفاوت زیاد دارد و قدیمی ترین اسناد کتبی در این زمان یافت شده اند. اینان الواح کوچکی هستند که در کاوش های محلی باستان شناسی «اور» در گورشاهی و معبد «سین» (SIN) به دست آمده اند. در این دوران است که خط سومری تکوین یافته است و در این دوران نویسنده از گل رس استفاده می کرده و به ندرت از الواح محکم و سنگی استفاده کرده است.

ادامه مطلب آب از سرچشمه... از صفحه ۳۸

علت دیگر رواج تریاک این است که منقل نشانه تشخیص شده، چون در مهمانی اغلب اعیان، بعد از ناهار و شام به میان می آید و هر کس هم که می خواهد تکیه بر جای بزرگان بزند بساط دود و دم را هم در خانه علم می کند که همه اسباب بزرگی را آماده کرده باشد. اما کسی که ثروت زیاد دارد، شاید از اعتیاد به تریاک چندان صدمه ای نبیند، در صورتی که وقتی یک فرد طبقه متوسط به تقلید از او پا بند تریاک شد، ممکن است رفته رفته تمام هستی خود را دود کند و خود و خانواده خود را به روز سیاه بنشانند. اگر همه دودها از پائین به بالا می رود، دود تریاک، امروز از بالا به پائین می آید. منقل هایی که در طبقات بالا روشن می شود، دودش به چشم طبقات پائین می رود و دودمان آنها را بر باد می دهد. مخصوصاً مبارزه با تریاک، همانطور که خود دولت هم متوجه شده کاری است که باید از بالا شروع کرد و شدت عمل هم به خرج داد چون آب از سرچشمه گل آلود است. این راه های غلط را اغلب کسانی پیش پای مردم می گذارند که خودشان باید سرمشق درستی باشند و متأسفانه عملاً عکس آن را ثابت می کنند.

پرداخته میرزا فتحعلی آخوندزاده است، «ایرج پارسی نژاد، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، تهران: سخن، ۱۳۸۰؛ Iraj Parsinejad, A History of Literary Criticism in Iran (1866-1951), IBEX Publishers, Bethesda, Maryland, USA, 2003؛ محمد دهقانی، پیشگامان نقد ادبی در ایران، تهران: سخن، ۱۳۸۰. ۲- در روشنگران ایرانی و نقد ادبی درباره آثار اشخاص یادشده به تفصیل سخن رفته است.

۳- خاطرات ادبی، مجله سپید و سیاه، تهران ۱۳۴۶، س ۱۵، ش ۳، ص ۵۰، صدرالدین الهی، نقد بی غش، لس آنجلس: تاک ۲۰۰۷/۱۳۸۵. ۴- رضا براهنی، طلا در مس، در شعر و شاعری، تهران: نیل ۱۳۴۷، مقدمه، ص یازده. ۵- همان، ص دوازده. ۶- همان

ادامه مطلب رضا براهنی... از صفحه ۷

عبدالحسن زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸)، ادیب، مورخ و منتقد ادبی از کسان دیگری است که به نقد ادبی جدید ایران اعتبار و آبرو بخشیده است. او زمانی به پژوهش در نقد ادبی پرداخت که هنوز راه و رسم تحقیقات ادبی ما در پیروی از سنت گذشتگان در علوم بلاغی و نقل و بحث عقاید ادیبان و شاعران قدیم ایران و عرب بود و هنوز آثار چندانی از میراث نقد ادبی امروز جهان در دسترس ما قرار نگرفته بود که ما را با نظریه ها و افکار منتقدان و صاحب نظران بزرگ آشنا کند. زرین کوب با تسلط بر زبان ها و ادبیات و فرهنگ اروپایی شعر و ادبیات را از منظر امروزی بررسی کرده و با آگاهی وسیع بر منابع نقد ادبی جهان توانست لزوم مراجعه به این منابع را به ادیبان و محققان جوان آموزش دهد.

محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۱۸) از استادان دیگری است که می توان در تاریخ نقد ادبی جدید ایران از او یاد کرد. احاطه کم نظیرش بر آثار مکتوب و میراث عظیم فرهنگ و ادبیات ایرانی در کنار آگاهی و تسلط بر تئوری های نقد مدرن جهانی و قدرت حافظه و نیروی استنباط و استدراک و بینش علمی و عقلانی موجب شده که بیشترین سهم را در تاریخ نقد ادبی جدید ایران داشته باشد. تئوری های ادبی بکر و بدیع او و راه و روش هایی که در تحقیقات ادبی و نقد شعر به دست داده، همراه با معیارها و ملاک های سازنده و اصطلاحات ابداعی در برابر مصطلحات اروپایی، در نقد ادبی کارساز بوده است.

گذشته از اینان، بسیاری از صاحب نظران معاصر از قبیل علی اکبر فیاض، عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، لطفعلی صورتگر، نیما یوشیج، احسان طبری، سعید نفیسی، رعدی آذرخشی، غلامحسین یوسفی، محمود صنایعی، سیروس پرهام، محمدعلی اسلامی ندوشن و دیگران بر دفتر نقد ادبی امروز ایران افزودند، چنین نبوده که رضا براهنی در سال ۱۳۴۰، پس از پایان درس و مدرسه اش در ترکیه، در سن بیست و سه سالگی و ارائه رساله ای اندک مایه درباره خیام و فیتز جerald، به ایران بیاید و سنگ بنای نقد ادبی را بگذارد.

معروف ترین اثر براهنی در نقد ادبی طلا در مس، در شعر و شاعری است که چاپ دوم آن با تجدید نظر و اضافات در ۱۳۴۷ منتشر شده است. همین کتاب است که من در بحث تحلیلی انتقادی خود در «نقد ادبی ژورنالیستی» به آن استناد کردم و در اینجا پاره هایی از آن را می آورم: نویسنده در مقدمه کتاب خود جمله هایی سر هم کرده تا از اوضاع جامعه معاصر ایران بگوید و به شاعران زمانه هشدار دهد تا از «فرهنگ پوسیده غرب» پرهیزند و شعر تغزلی نگویند، چون در این زمانه این نوع شعر «تخدیر» است. «بدان ماند که در بجهوه جنگی خونین مردم را دعوت کنیم تا به موسیقی گوش کنند، او در عین حال به شاعران هشدار می دهد تا از گرایش به شعر پرهیزند. «هر شعاری برای آنکه شعار بشود باید ارزش و حیثیت هنری بیابد، هر چند نتواند از ارزش اجتماعی برخوردار شود.» (۴)

براهنی در این یادداشت خود نقد و انتقاد را چنین تعریف می کند: استخراج موازینی از آثار موجود، تعریف آن موازین، رسوخ دادن آن موازین در اذهان مردم، نوسازی اذهان شاعران و نویسندگان و متحول ساختن اندیشه ها و مغزهای رو به رکود و بالاخره، ایجاد منطقی مرکب از عوامل خود آگاه و ناخود آگاه بر روی کاغذ پیاده شوند. (۵)

در بازخوانی جمله های یادشده، به راستی تعریفی از نقد ادبی و هنری دستگیر خواننده نمی شود. معلوم نیست غرض از «استخراج موازین و رسوخ دادن موازین در اذهان مردم» چیست، «ایجاد منطقی خود آگاه برای آثاری با منطقی مرکب» یعنی چه؟ همچنین معلوم نیست مخاطب این جمله های بی معنی کیست و نویسنده درباره چه موضوعی می نویسد و چه چیزی را می خواهد روشن کند. نویسنده گمان دارد آن که نقد شعر می نویسد باید خود شاعر باشد: هر شاعری یک منتقد نیز هست. منتهی گاهی پیش خود و گاهی پیش دیگران... منتقدان غیر شاعر موفق نیز وجود دارند، ولی اینان مورخان و مدونان افکاری هستند که آن شاعران منتقد به وجود آورده اند... ولی اینان و بسیاری از این ها فقط درجه دو هستند و هرگز نمی توانند از نظر جهان بینی به عمق تفکر شاعران منتقد که در بسیاری موارد جنبه اشراقی و دریافت مستقیم دارند برسند. (۶)

۱- فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی ۱۳۴۹؛ «میرزا فتحعلی آغازگر نقد ادبی جدید است»، ص ۲۴۶؛ عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۴، ج ۲، ص ۶۳۶، محمدرضا شفیعی کدکنی، با چراغ و آینه، تهران: سخن ۱۳۹۰، ص ۱۰۴-۱۰۷؛ «بی گمان نخستین کسی که به نقد ادبی

ادامه مطلب مباحث و عرصه های... از صفحه ۳۳

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۳۶

- ۳۴) آداب جوانمردی و فرهنگ عیاری
سیاست و کشورداری
- ۳۵) روابط ملل با یکدیگر در قدیم
- ۳۶) عظمت مقام پادشاهی در نظر ایرانیان قدیم
- ۳۷) روابط حکومت و مردم: طرز تفکر و رفتار پادشاه با مردم، و واکنش اهل کشور به فکر و رفتار پادشاه
- ۳۸) علل موفقیت یا سقوط حکومتها: مفاهیم عدالت، قانون، قدرت، خرد، دانش و فر
- ۳۹) رسوم جنگ: فرماندهی، طرح ریزی، قدرت، تدبیر، حيله ورزی، حمله، دفاع و غیره
- ۴۰) آداب سپاهی گری و ارتش
- ۴۱) استفاده از آلات و ادوات جنگی
- ۴۲) طرز رفتار با اسیران جنگی
- ۴۳) آداب و رسوم سفارت
- ۴۴) مراسم درباری
- ۴۵) مراسم جلوس پادشاهان
- هنر و کتاب
- ۴۶) نقالی و شاهنامه خوانی
- ۴۷) نقاشی صحنه‌های شاهنامه (نسخه های مینیاتور قدیم و کاربرد فنون هنری امروزی)
- ۴۸) خوشنویسی و خطاطی (نسخه‌های قدیم و کاربرد هنر دیجیتال جدید)
- ۴۹) نسخه شناسی و کتاب شناسی دست نوشته‌های قدیم شاهنامه
- ۵۰) فیلم سازی و نمایشنامه نویسی برای داستان‌های شاهنامه
- ۵۱) موسیقی: ساز و آواز بر اساس اشعار شاهنامه (این هنر بیشتر در مورد غزلیات حافظ و مولانا و سعدی و غیره انجام شده است ولی اشعار شاهنامه عرصه جدید و بکری را برای موسیقی دانان و خوانندگان عرضه می‌کند.)
- ز هر دانشی چون سخن بشنوی
از آموختن یک زمان نغفوی
چو دیدار یابی به شاخ سخن
بدانی که دانش نیاید به بن
- استاد جلال الدین همایی، شاهنامه فردوسی: شاهکار سخنوری و سخن‌دانی، فردوسی و ادبیات حماسی: مجموعه سخنرانی‌های جشن طوس (۲۵۳۴)، (انتشارات سروش،

وقتی با یک کاتولیک ازدواج کردم، عضو رسمی باشگاه کریسمس شدم. حالا هر سال در ماه دسامبر با بچه هایم یک درخت را می کشانیم توی خانه و ردی از برگهای کاج برجا می گذاریم تا درخت مسیر برگشت را کم می کند. درخت را با زلم ریمبوهایی تزئین می کنیم که نصف انباری را اشغال می کنند. شیرینی های کریسمس را می خوریم که کمک می کند تا هم در روح و هم در قطر رشد کنیم. داستان های کریسمس را می خوانیم که باعث می شود بچه هایم سوالهایی بپرسند مثل «امان چرا بابانوئل برای بعضی بچه ها اسباب بازی نمی آورد. مگر نکفتی تمام بچه ها در اصل خوب هستند؟»

با وجود بی علافتگی به جمع کردن برگ های کاج از هر سوراخ سمبه، عاشق جشن کریسمس هستم. عاشق این که بینم بچه هایم روزها را می شمردند تا ۲۵ دسامبر شود. شمارش معکوسی که انگار سال به سال سخت تر می شود. آن قدیم ها را به یاد می آورم که یک هفته باقیمانده تا نوروز به نظرم تا ابد طول می کشید و همان طور که پدر، من را خاطر جمع می کرد که عید همین نزدیکی ها است، من هم بچه هایم را خاطر جمع می کنم که چشم به هم بزنند کریسمس رسیده.

اگرچه بزرگ تر از آن شده ام که بابانوئل را باور داشته باشم، ولی درست در سن مناسب برای پختن یک کریسمس هستم. از کریسمس بدون یک بوریون نان زنجبیلی و باسلق چه می ماند؟ نمی دانم از طعم شان بیشتر لذت می برم یا از بوی شان. به هر حال مرا به یاد شور و شوق نوروز می اندازد. آشپزخانه کریسمس بوی زنجبیل و کاکائو و دارچین می دهد. در آشپزخانه کودکی ام، نوروز بوی هل و پسته بوداده و گلاب داشت. در خانه ایران، عطر خوش سنبل خبر از رسیدن نوروز می داد و آغاز بهار در آمریکا درخت کریسمس خانه را پر می کند از عطر کاج، بویی که برایم یادآور جشن های زمستانی است.

با وجود عشق نو یافته ام به کریسمس، آخر دسامبر می بینم به کلی از پا افتاده ام. کریسمس با کارگرهای کوتوله و گوزن های پرده، خیلی پیچیده تر از نوروز است. بین پختن ها و شستن ها، سعی می کنم به پرسش های بی پایان بچه هایم جواب بدهم. سعی می کنم برای شان توضیح بدهم که بابانوئل چطور این همه هدیه را یک شبه می رساند و چطور می آید که دزدگیر هیچ خانه ای آژیر نمی کشد و چطور پیرمرد با حمل این همه بار کمردرد نمی گیرد.

این جور وقت ها حسرت روزهای ساده تر قدیم را می خورم، روزهایی که کریسمس به معنای تماشای باب هوب بود، که آوازهای من در آوردی کریسمس می خواند. در حالی که من و پدر و مادر در هوای گرم نیویورک بیج با لباس های تابستانی لم داده بودیم روی کانپه. حالا شب کریسمس هر سال وقتی بچه ها بالاخره به تخت خواب رفته اند، ظرف ها شسته شده، و هیزم نفس های آخرش را می کشد. بی اختیار به یاد باب هوب می افتم و از خود می پرسم آیا او می داند توی خانه کودکی ام خیلی بزرگ تر از بابانوئل بود؟ آقای هوب برخلاف مردک ریشو، به خانه همه می آمد. و با این که پدر و مادر هیچ کدام شوخی های او را متوجه نمی شدند، ولی من همه را می گرفتم و آنها بامزه بودند. هم به انگلیسی و هم به فارسی. بنابراین ممنونم آقای هوب و کریسمس همه مبارک و شب همگی به خیر.

ادامه مطلب پرویز ناتل خانلری... از صفحه ۵۵

مادربزرگ می گفت: «محبت مثل سکه است! اگه تو فلک دل کسی بیندازیش، دیگه نمی تونی درش بیاری! مگه این که دلش رو بشکنی!»

اگر دورم ز دیدارت، دلیل بی وفایی نیست.
وفا آن است که نامت را همیشه زیر لب دارم!

به موزه بریتانیا منتشر شد که به حافظ خانلری معروف شد و در مقدمه کتاب دکتر خانلری ابراز امیدواری کرده بود که با استعانت از نسخه‌های کهن، دیوان کامل حافظ تهیه و منتشر شود که این فکر سرانجام پس از ۲۲ سال انجام شد و کتابی زیر عنوان دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ در سال ۱۳۵۹ از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافت و در آن ۴۸۶ غزل حافظ از روی چهارده نسخه حافظ بررسی شده بود. بعد از انقلاب در ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ دستگیر شد و یکصد روز را در زندان گذراند. گفته می‌شود با وساطت مرتضی مطهری از زندان آزاد شد. جلال متینی استاد تاریخ می‌گوید: «خانلری چنان‌که می‌دانیم، با آن همه خدماتش به فرهنگ ایران و زبان فارسی، پس از انقلاب گرفتار زندان شد، و پس از رهایی از زندان نیز تا دم مرگ هر چند گاه مأموران حکومتی به عنوانی به سراغش می‌رفتند و او را آسوده نمی‌گذاشتند، خانلری در سال‌های آخر عمر بسیار سختی کشید و بسیار لاغر و رنجور شده بود. او در آن سال‌ها، دچار شکستگی‌های پی‌درپی و جراحی‌های متعدد شده بود و ضعف حاصل از این مصائب، دیگر نیرویی برای او باقی نگذاشته بود و در نتیجه در صبح پنج‌شنبه اول شهریور ۱۳۶۹ در سن ۷۷ سالگی در گذشت و در بهشت‌زهرای تهران به خاک سپرده شد. مجله آینده در مرگ وی نوشت: «خانلری بی‌گمان یکی از چند تن نگهبانان و دلسوزان زبان فارسی در ۴۰ سال اخیر بود و همه فرهنگ‌دوستان ایرانی در یفاگوی او شدند.»

خلق و خوی شخصی: خانلری در شعر و نثر استاد بود و به زبان فارسی عشق می‌ورزید و در مقاله «دفاع از زبان فارسی» برخی نخبگان مدعی اصلاح زبان فارسی را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید «ناتوانی زبان، ناتوانی کسانی است که به آن سخن می‌گویند. ما بهانه می‌آوریم و گناه درمادگی و بیچارگی خود را به گردن زبان می‌اندازیم». خانلری مدعیان پاکسازی زبان فارسی از عربی را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «زبان خالص مانند نژاد پاک، افسانه‌ای است که خواب می‌آورد.»

زهرایا همسر دکتر خانلری می‌گوید: «شخصیت خانلری در سراسر عمرش با کار مداوم عجین بود و لحظه‌ای از خدمت به فرهنگ کشورش غافل نمی‌ماند. خانلری حافظه‌ای بسیار قوی داشت و از نوجوانی هر چه خوانده بود و مطالعات و تحقیقاتی که انجام داده بود، همه را به خاطر سپرده بود و به موقع از آنها استفاده می‌کرد و فکر او همچون دایره‌المعارفی بود که در رشته‌های گوناگون از مطالب سودمند و متنوع انباشته بود، از لحاظ شخصیت بسیار به خودش متکی بود و در هیچ حال خود را نمی‌باخت.»

حافظ خانلری: در سال ۱۳۳۷ کتابی با ۱۵۲ غزل حافظ بر اساس مجموعه‌ای متعلق

ادامه مطلب نقد و بررسی فیلم... از صفحه ۱۶

ریدلی اسکات تاکید داشته که تمام موقعیت های زندگی ناپلئون بناپارت را در فیلم (Napoleon) به تصویر بکشد. اقدامی که با توجه به گستردگی و جزئیات زندگی ناپلئون اقدام بسیار سختی محسوب می شود. با این حال، فیلمساز به جای تمرکز بر تاریخ ناپلئون و روابط پر فراز و نشیب او با سیاستمداران قدرتمند در اروپا و در نهایت، تاکتیک های نظامی که مهم ترین ویژگی این فرد در زندگی بوده و منجر به دستاوردهای بزرگی در زندگی اش شده، به رابطه میان ناپلئون و ژوزفین پرداخته که هیچ جذابیتی برای مخاطب ندارد و یک عاشقانه ضعیف و فراموش شدنی است. البته (Napoleon) زمانی که به جنگ می پردازد، خیره کننده است. طراحی جلوه های ویژه فیلم عالی است و چشم ها را به خود خیره می کند. با این حال، متأسفانه فیلم خیلی زود از کنار این رویارویی های تاریخی می گذرد، در حالی که جذاب ترین بخش های زندگی ناپلئون در جریان همین درگیری های نظامی رخ داده و منجر به کشور گشایی گردیده است. به عنوان مثال، حمله به روسیه که منجر به شکست ناپلئون شد، در این فیلم تنها در چیزی حدود ۱۰ دقیقه به تصویر کشیده می شود، در حالی که ظرفیت های بسیار زیادی برای برجسته کردن هرچه بیشتر این بخش از داستان وجود داشت.

در نهایت باید گفت که جدیدترین ساخته ریدلی اسکات اگرچه در تصویربرداری، طراحی لباس و جلوه های ویژه اثری تحسین برانگیز محسوب می شود، اما در روایت داستان مسیری گنگ را پیش می گیرد تا شاید بتواند در لابلای داستان زندگی ناپلئون عاشقانه ای هم بگنجاند! شاید عجیب به نظر برسد، اما حتی خوانکین فینیکس هم در نقش ناپلئون عملکرد چندان درخشانی ندارد و به نظر می رسد که به درستی نتوانسته ابعاد مختلف شخصیتی که خلق شده را بیابد. کمتر در سال های گذشته بازی هایی از فینیکس دیده ایم که تحسین همگانی را به همراه نداشته باشد و باید گفت (Napoleon) یکی از این فیلم هاست.

نمونه در اینجا به شرح چند داستان در مجموعه ی اول می پردازم. در میان داستانهای مجموعه اول «نوپرس» طنزی است کلاسیک درباره انسان متمدن به مفهومی که ما امروز به کار می بریم. یک فیلسوف و دانشمند مشهور و دوستش کشتی شان غرق می شود و به جزیره ای می رسند که اهالی آن وحشی ولی خوشبخت هستند. جناب استاد بلافاصله دست به کار می شود و شیوه های تمدن جدید را به اهالی جزیره می آموزد و در عرض سه سال چنان تیشه ای به ریشه خوشبختی آنها می زند که اهالی جزیره او و دوستش را می گیرند و در قایقی می گذارند و روی دریا ول می کنند. در داستان دیگر که «گفتگوی دو پشه» نام دارد، با به کار بردن شیوه داستان حیوانات، غرور و خودپسندی بشر را به باد انتقاد می گیرد. دو پشه که یکی لامذهب و دیگری خدایپرست است، سخت مشغول بحث در معقولات و درباره خدا و کاینات هستند که پشه سوم و عارف مسلکی وارد بحث می شود. حضرات پشه ها نزدیک است همدیگر را بزنند که ناگهان ارادر کردن یک موش هر سه تا را چون سیلی در میان می گیرد و غرق شان می کند. در آخر داستان می بینیم که جسد آنها غذای دو مورچه شده که ضمن خوردن آنها حرفهای گنده گنده می زنند و بحثی در مابعدالطبیعه می کنند.

داستانها و رمان های اولیه جمال زاده خوب نوشته شده و انسجام دارند، در صورتی که در آثار بعدی او اطاله کلام و آوردن امثال و اصطلاحات مصطلح به صورت بیش از اندازه باعث می شود که داستان شیوایی و گیرایی خود را از دست بدهد. همین مطلب را می توان در مورد سبک طنزنویسی او نیز صادق دانست. با وجود این که جمال زاده اکثریت عمر پر بار و دراز خود را خارج از ایران به سر برده، در نوشته های خود مخصوصاً در داستان های اولیه اش، با سبکی گیرا و پر از شوخ طبعی به نحو مؤثری از فساد اجتماعی طبقه حاکمه قدرتمندان و خصوصیات قابل نکوهش طبقات دیگر انتقاد می کند و وصف های دقیق و زیبایی از شخصیت های داستان های خود به دست می دهد.

۱- یکی بود یکی نبود، چاپ کانون معرفت، ص ۲.

۲- سید محمد علی جمال زاده، یکی بود یکی نبود، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۷.

۳- ایضا، ص ۳۱-۳۲

۴- قلمنتش دیوان، تهران ۱۳۳۳، ص ۲۰

ادامه مطلب طنز در رمان... از صفحه ۴

حاجی شیخ در نتیجه مبارزه با حاکمی که ملک بیچاره ای را غضب کرده است، به دست یکی از اوباشان مجروح و به بستر بیماری می افتد. در این میان یکی از ساکنان کوچه به نام قلمنتش دیوان، که آدمی است مکار و بوقلمون صفت و «سرتا پا مجسمه تمام قد پستی و دنائت و بی نام و ننگی است» می خواهد دختر آبتسن خود را به ناف پسر حاجی شیخ ببندد، ولی چون رنگش نمی گیرد، در پی انتقام بر می آید. در زمان جنگ که کسب و کار حاجی شیخ سخت لطمه دیده، قلمنتش دیوان او را راضی می کند که مقدار زیادی قند برایش بخرد و حق دلالتی خوبی نیز می دهد. اندکی نمی گذرد که قند نایاب می شود و مردم حاجی شیخ را محترک مقدار زیادی قند می دانند و از او سلب اعتماد می کنند. حاجی شیخ از فرط ناراحتی و تهمت های ناروای مردم در فقر و مسکنت جان می دهد بی آنکه بتواند بی گناهی خود را ثابت کند. از طرف دیگر قلمنتش دیوان از ثروت هنگفتی که از آب کردن قندها به دست آورده است خانه مجللی می سازد و وزراء و اعیان را به ضیافت های شاهانه دعوت می کند، در حالی که مردم تهران از گرسنگی دسته دسته می میرند. جالب این که قلمنتش دیوان جهت عوام فریبی و کسب نام مدرسه ای برای ایتم باز می کند، که در عین حال از آن نفع مالی می برد، ولی همه را به حساب احسان و نوع دوستی می گذارد. در ضمن هر شب جمعه روضه خوانی دارد و تظاهر به مسلمانی و تقوا می کند. هنگامی که قلمنتش دیوان چشم از جهان می بندد، تشییع جنازه او با شکوه و جلال بی نظیری برگزار می شود و شعرا در رثایش شعرها می سرایند و روزنامه ها در تجلیل از او قلم فرسایی می کنند، در حالی که از مرگ حاجی شیخ، آن قهرمان پاکی و شرافت، کسی یاخبر نشده است. استهزاء تلخی بر سرتاسر داستان سایه انداخته است و مخصوصاً این مطلب وقتی بیشتر محسوس می شود که قلمنتش دیوان با آن همه سابقه فساد و کلاهبرداری، در مجامع تهران به عنوان مردی خیر و نیکوکار معرفی می شود.

جمال زاده با استادی قابل تقدیری صحنه هایی از زندگی طبقه متوسط الحال ایران و همچنین عقاید آمال و سرخوردگی های شخصیت های داستان را ترسیم می کند. میلو ش بورسکی، شرق شناس لهستانی در مقاله خود تحت عنوان «نثر فارسی از ۱۹۴۶ به بعد» می نویسد: «قلمنتش دیوان طبیعی ترین رمان جمال زاده است، و در آن طنز، شوخی، انتقاد اجتماعی و محبت توأم با فروتنی برای انسان های محروم با تعادل خوبی در سرتاسر کتاب آورده شده اند، و نارضایی از این که جفاکاران زندگی بهتری از دیگران دارند بر لحن رثایی داستان می افزاید.»^(۵)

«راه آب نامه» (۱۳۲۶) از بسیاری جهات شبیه قلمنتش دیوان است، ولی برخلاف آن تراژدی نیست و بیشتر جنبه طنز و انتقاد دارد. داستان با وصف جالبی از کوچه بن بست در تهران آغاز می شود که ساکنان آن شش خانواده با خصوصیات متفاوت هستند. اشکالی که در راه آب کوچه ایجاد شده و مسأله تعمیر آن، موضوع اصلی داستان را تشکیل می دهد. دانشجویی که برای گذراندن تعطیلات از اروپا برگشته است از طرف همسایگان مأمور این کار می شود، و پس از درگیری های مضحک با بنا و عمله و غیره، عاقبت راه آب را تعمیر کرده، پول آن را از جیب خود می پردازد. همسایه ها که توجهی به اصل «حساب حساب است کاکا برادر» ندارند، همه تعارف می کنند، ولی سهم خود را نمی پردازند. در نتیجه دانشجوی خوش باور و خیراندیش در اثر مساعی آنها مجبور به ترک تحصیل می شود و نمی تواند به اروپا برگردد. بسیاری از انتقادات جمال زاده از خصوصیات ایرانیان خواننده را به یاد «حاجی بابای اصفهانی» می اندازد، و هرچند که مثل هر اثر طنز آمیز داستان جمال زاده نیز خالی از مبالغه نیست، ولی در عین حال انتقادات او خالی از اساس نیز نمی باشد. «راه آب نامه» از لحاظ سبک، طرح داستان و طنز قوی آن جزو بهترین رمان های جمال زاده به شمار می رود.

اثر قابل توجه دیگری از جمال زاده که در اینجا باید به وصف آن پرداخت «سر و ته یک کرباس» (۱۳۲۳) است، که در اساس قرار بود شرح حال خود نویسنده باشد، ولی بعد از فصل اول به زندگی دوستی می پردازد که علاقه مند به عرفان و عقاید زاهدانه است. این کتاب که با شوخ طبعی خاصی و از روی یکرنگی نوشته شده، یکی از آثار خوب جمال زاده به شمار می رود، و بعضی داستان های آن جنبه طنز آمیز دارند. از آن جمله اند: «جنم تعصب» و «باج سیل»، که اولی تعصب مذهبی و دومی فساد و قلدری یک افسر ارتش را نشان می دهند.

گذشته از «صحرای محشر» که قبلاً شرح آن گذشت، آثار دیگر جمال زاده که کم و بیش جنبه طنز آمیز دارند، «سرگذشت عمو حسین علی» (۱۳۲۱) که در ۱۳۳۶ به صورت مفصل تری در دو جلد با عنوان شاهکار منتشر شد و «تلخ و شیرین» (۱۳۳۴)، «کهنه و نو» (۱۳۳۸) و «غیر از خدا هیچکس نبود» (۱۳۳۰) را می توان نام برد. چنان که گفته شد بعضی از داستانهای این مجموعه ها طنز آمیز هستند، و برای

ادامه مطلب آمریکا... از صفحه ۳۷

به سلسله اعصاب و اندام‌های انسان، فشار وارد می‌شد! حالت بسیار غریبی بود که احساس تنهایی حیرت‌انگیزی به انسان دست می‌داد، حتی اگر با چند نفر هم در آن اتاق ایستاده باشی. وقتی با بغل دستی می‌خواستی حرف بزنی، احساس می‌کردی که صدایت، توان زیادی برای جلو رفتن ندارد و انگار می‌خواستی با دستانت صدایت را هل بدهی که جلو بروی. استاد گفت: «در این اتاق، به جز انسان، توان مداوم سلامت همه موجودات، آزمایش شده و گویا بیشترین طاقت، در یک نوع خرگوش بوده که در حدود چهار دقیقه طاقت آورده و بعد دیوانه شده. اکثراً، زیر سه دقیقه، دیوانه شده‌اند. تا آن زمان، مطالبی در باره وجود صدا در روی زمین خوانده بودم که حتی وقتی در کویر هستی، و به جز خودت، هیچ موجود زنده دیگری نیست، و از باد و صداهای دیگر هم خبری نیست، هنوز، بسا، صداها هست که چون به آنها عادت کرده ایم، نمی‌شنویم، مانند صدای ستاره‌ها. به همین علت هم در هیچ نقطه‌ای از دنیا، آن حالت عجیب به انسان دست نمی‌دهد. اما در آنجا به راستی می‌شد فهمید، که صدای ستارگان، چه اندازه بلند هستند و برای سلامتی انسان تا چه اندازه مفید.

ادامه مطلب کوچه شاپشال... از صفحه ۲۷

با ادامه سکوت بتول خانم رباب به توضیحاتش ادامه داد: «میدونی که محمدعلی شاه و شاپشال هر دو به روسیه رفتند و نام کوچه ما یواش یواش شد کوچه شاشوها. مست‌های آخر شب می‌رفتند رو در باغ می‌شاشیدند. گفتن و درک شاشو برای مردم خیلی راحت تر از شاپشال بود. خودتو نیاز. به خانواده پسره اطلاع بده که خونه شما در خیابان علاء الدوله کوچه سرگئی شاپشال قرار دارد. اصلاً به روی خودت نیار مردم چی میگند. همه چی حله. بد به دلت راه نده.»

حوادث بعد از این جلسه مشورتی سرعت گرفت. در جلسه رسمی خواستگاری پدر بزرگ عروس چنان از نام قدیمی کوچه سرگئی شاپشال دفاع کرد که همه به قدرت خالی بندیش آفرین گفتند. وی ادعا کرد که شاپشال اهل شبه جزیره کریم و از اتباع دولت تزاری روسیه بود و آن دو دوستی نزدیکی با هم داشتند. پدر بزرگ به قول دانشجویان دانشکده ادبیات ژاژخایی را به کمال رسانید و ادعا کرد هنوز با شاپشال مکاتبه دارد. ساکن ایتالیاست، در شهر میلان. خانه اش نزدیک اوپراست. نوه اش یواشکی در گوشش گفت: «شاپشال ۴۸ سال پیش در پالمو در اثر تصادف اتومبیل با درشکه چند روزی بیمارستان بوده و در گذشته است.» پدر بزرگ تا آخر جلسه حرفی نزد، اما همیشه وقتی با اعظم خانم چشم تو چشم می‌شدند هر دو لبخند های معنی دار می‌زدند.

خدا را شکر وصلت انجام و در کوچه شاشوها (بخشید شاپشال) صدای بزن و بکوب عروسی بلند شد. وقتی عروس کشی تموم شد. سکوت عمیقی خانه را فرا گرفت. رباب خانم بلند شد تا خداحافظی رسمی کرده و برود خانه خودش. بتول خانم بسته ای به عنوان هدیه که در بچه‌گلداری پیچیده شده بود تقدیم کرد. از رباب خانم انکار که «من کاری نکردم. باشه همیشه عروسی.» بتول خانم صدایش را تا جایی که می‌توانست پائین آورد و گفت: «فرض کن این هدیه از طرف سرگئی شاپشاله. امشب حتما خوابشو میبینی.» بیرون صدای مرد مستی می‌آمد که می‌خواند: می‌زده شب چو ز میکده باز آیم بر سر کوی تو من به نیاز آیم رباب گفت: «حالا میره می‌شاشه به در باغ قدیم شاپشال.» هر دو زدند زیر خنده. هیچکس متوجه دلیل اصلی خنده‌های شان نشد.

گاندی «استقلال اقتصادی» یا «سوادشی» را یکی از بزرگترین سون‌های بنای خوشبختی ملت هند به شمار می‌آورد. وی می‌گوید مردم باید به جای این که مصرف کنندگان کالای خارجی باشند، به تولید کنندگان کالاهای ملی تبدیل شوند. گاندی بر این باور است که مردم هند باید با سادگی زندگی کنند. از به کار بردن ماشین‌ها و ابزارهایی که ارمغان «تمدن اروپایی» هستند دست بردارند. مخالفان گاندی و درس خواندگان در اروپا به وی پوزخند می‌زدند و می‌گویند این مرد می‌خواهد مردم هند را به زندگی پیش از تاریخ بازگرداند. در همین زمان گاندی از «پارسیان هند» - هندیان زردشتی ایرانی تبار که سوداگران بزرگ و ثروتمندی هستند، می‌خواهد تا به «جنبش عدم همکاری» با انگلستان بپردازند. از فروش فرآورده‌های انگلیسی خودداری کنند و به ویژه دکان‌های مشروب نوشی خود را ببندند. اما از هوادارانش می‌خواهد که هرگز مزاحمتی برای کسانی که با خواست‌های او همراهی نمی‌کنند فراهم نیاورند، زیرا هیچ فردی را به زور و با خشونت نمی‌توان اصلاح کرد. گاندی داد و ستد مواد مخدر و استفاده از آنها را نیز به سختی محکوم می‌کند. درخواست‌های گاندی به هیچ روی انگیزه مذهبی ندارند. هدفش اصلاح فرد پیشرفت جامعه و استوار سازی استقلال اقتصادی است.

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

بسیاری از کارمندان هندی دست از کار می‌کشند. بسیاری از وکیلان دادگستری دیگر با انگلیسی‌ها همکاری نمی‌کنند. دانش‌آموزان و دانشجویان با نرفتن به کلاس‌های خود سبب خلوت شدن مدرسه‌ها می‌شوند. میزان خرید کالاهای انگلیسی به طور چشمگیری پایین می‌آید. اصل «عدم همکاری» با دولت که از سوی کنگره هند نیز تصویب شده در سراسر هند گسترش می‌یابد.

رهبر در آغوش مردم: در این زمان دو رهبر بزرگ و نامدار هند «گخله و تیلک» هر دو در دل خاک خفته‌اند. گاندی رهبر بی‌چون و چرای شبه قاره و «مهاتما» یا «روح بزرگ» هند است. جاذبه سیاسی و به ویژه کشش مینوی - روانی بی‌مانند است. گاندی بنابراین مبارزاتی خود بار دیگر در سرزمین پهناور هند به سفر می‌پردازد. می‌خواهد با مردم و درمیان توده‌های آنان باشد. مدتی است که روزنامه وی به نام «هند جوان» در کشور پخش می‌شود. به هر کجا که می‌رود هزاران دهقان فقیر با بدن‌های استخوانی و پوست قهوه‌ای رنگشان به گردش حلقه می‌زنند و گاهی نیز در دریای جمعیتی که فزون از صد هزار است ناپدید می‌شود. گاندی برای دهقانان سخنرانی می‌کند، اما این موج‌های انسانی برای شنیدن سخنان یا حتی برای دیدن او نیامده‌اند، زیرا انگیزه‌ای دیگر آنان را به سوی این مرد که خود چون دهقانی فقیر و نیمه گرسنه به نظر می‌رسد، کشانیده است. دهقانان هند، گاندی را «مرد مقدس» می‌دانند و براساس یکی از باورهای مذهبی خود که «دارشن» نامیده می‌شود، چنین می‌پندارند که اگر در جایی باشند که «مرد مقدس» هم آنجا باشد نور رستگاری بردل‌شان خواهد تابید و خوشبخت خواهند شد. در این دوران نه بلندگو وجود دارد که ده‌ها هزار تن بتوانند صدای «مرد مقدس» را بشنوند و نه دهقانان گرسنه دوربین در اختیار دارند تا بتوانند او را ببینند. گاندی که از اعتقاد دهقانان آگاهی دارد با زیرکی و هوشمندی ویژه خود در سراسر عمر از این جریان به سود پیش بردن هدف‌هایش بهره‌برداری می‌کند. اما ستایش بیش از اندازه مردم به ویژه تلاش دهقانان برای بوسیدن پاهایش او را به سختی آزرده خاطر می‌کند.

از سال ۱۹۲۰ به بعد است که گاندی در نقش رهبر ملی - به ویژه رهبر مذهبی و روانی، برنامه‌های آینده و روش‌های نبرد با امپراتوری انگلستان را بنیادگذاری می‌کند. گاندی که در ژرفای روان و اندیشه‌هایش مردی مذهبی - اخلاقی است، آگاهی‌های سیاسی چندانی ندارد و از آن چه در پس پرده سیاستمداران هندی و انگلیسی می‌گذرد چندان آگاه نیست. اما او براین اصل بزرگ پا می‌فشارد که پیش از اصلاح جامعه، فرد باید اصلاح شود. به همین سبب است که بر پاکیزگی فردی اخلاق و رفتار فرد و آگاهی فردی تأکید می‌کند. در این دوران می‌کوشد تا مردم به معنای «سوراج» (استقلال سیاسی) و «سوادشی» (استقلال اقتصادی) پی ببرند. هدف ملت هند باید دستیابی به خود مختاری و سپس استقلال کامل باشد و از نیاز به مصرف کالاهای انگلیسی آسوده شوند. او با تمامی تاب و توان خود از مردم هند می‌خواهد تا صنعت نخ ریزی و بافندگی وطنی را از نو زنده کنند تا از پارچه‌ها و لباس‌های انگلیسی بی‌نیاز شوند. وی به مردم می‌گوید اگر خود کالاهای گوناگون تولید و خود آنها را مصرف کنند، فقر و گرسنگی در کشورشان نابود می‌شود. مردم هند باید تن پوش ملی و میهنی خود را بپوشند و بیش از هر کار دیگر نخست پارچه‌ها و لباس‌های انگلیسی را تحریم کنند. این رهبر خود مدتهاست لباس وطنی می‌پوشد و خود هر روز مدتی را به نخ ریزی و تولید پارچه می‌گذراند. کاری که تا پایان عمر هر روز به آن می‌پردازد. در همین زمان است که لباس او در جهان به شهرت رسیده است و اخلاق و رفتارش آوازه جهانی دارد. این رهبر فقیران هند خود چون فقیران کشورش زندگی می‌کند. هرگز گوشت نمی‌خورد و غذایش بسیار ساده و اندک است. نماد یا مظهر افتادگی، فروتنی، سادگی ایمان بی‌آزاری بی‌باکی و از خودگذشتگی است. بسیار کار می‌کند و بسیار کم می‌خواهد. زندگیش به سادگی یکی از دهقانان فقیر هم میهن است.

گاندی در تشویق مردم به استفاده از چرخ نخ ریزی و تولید پارچه وطنی آنچنان پا می‌فشارد که بعدها، پس از دستیابی به استقلال شکل چرخ نخ ریزی، برای سپاس از تلاش‌های وی بر پرچم ملی هند نقش می‌بندد. این رهبر که پرچمدار روش «عدم خشونت» در مبارزه است برای گسترش صنعت پارچه بافی در کشورش و تولید کار برای هم میهنان تا آنجا پیش می‌رود که در سال ۱۹۲۱ در مراسم به آتش کشیدن پارچه‌ها و لباس‌های انگلیسی شرکت می‌کند و پوزخند مخالفان این آتش افروزی و خشونت همراه با هدر دادن ثروت را به جان می‌خرد.



Interview with Kaouther Ben Hania, director of “Four Daughters”

Jamileh Davoudi

Four Daughters, reconstructs the story of Olfa Hamrouni and her four daughters, unpacking a complex family history through intimate interviews and performances to examine how the Tunisian woman’s two eldest daughters were radicalized by ISIS and subsequently disappeared. It won the Sundance Best Documentary award and is Tunisia’s entry for Best International Film for the 2024 Oscars where it made the shortlist. I am very pleased that the director Kaouther Ben Hania has accepted my invitation for an interview with “Pezhvak of Persia”.

What inspired you to tell the story of Olfa Hamrouni and her four daughters?

It was in 2016. Olfa went public about the story of her daughters on radio and TV. I heard about it and I found the story tragic, significant and amazing. And the characters, the mother, were so complex. So, I contacted her and told her I want to do a movie with you. So, that’s how it started.

Why a big gap between 2016 and the release of the film in 2023? In fact, in between you did your amazing movie “The Man Who Sold His Skin”.

I was lost. Because I wanted to do a very classic documentary. So, I started shooting but I thought quickly that it was not the right form to tell the story. Because the story is so multi-layered, so complex. I needed a better format. So, I put aside this project and started shooting “The Man Who Sold His Skin”. I told myself if after finishing this movie I still have the desire I will go back. And, I did. I decided the best way to tell the story is to dig into their past to understand why those girls took this path. So, if I want to dig into the past, how to bring their past to life in the documentary form? I decided to use reenactments which I don’t like. So, how to hijack this device and use it the way I want? So, all those questions took time to figure out how to finally tell the story. We shot in 2021 and the editing took so long. So, it was released in 2023.

What was the process of deciding to have professional actors play the missing two sisters and also Olfa?

It was obvious for me to bring two actresses to play the two absent sisters. And, then I had the challenge with the mother character because she is bigger than life, full of contradictions and I told myself I needed to reconstruct the mother. I needed to give her a mirror to see herself and all her spectrum of contradiction. Then I thought maybe bringing an actress to play the mother is also a



Kaouther Ben Hania

very good idea since Olfa will understand stuff about herself and the introspection will be more accurate.

You have only one actor playing all the men in the story. Why? I was thinking that I have a gallery of female characters, Olfa, her two daughters, three actresses and we have absent daughters and I have to explain who is who. If I wanted to do the same thing with the male characters, the movie would be hard to understand. So, I reduced the male characters to one figure to simplify the male part.

This film has probably been very therapeutic for Olfa and her two daughters Eya and Tayssir. How has the process of making this film affected them?

I was afraid at the beginning, but they were the ones reassuring me. They like telling their stories. For them it is cathartic. Speaking is cathartic. And they had also gone through therapy. So, the experience was very positive for them. When they saw the movie after the editing, the first thing they told me was that “you gave us a voice.” For them it is very important to be heard.

Has “Four Daughters” been screened in Tunisia? If yes, what has been the reaction of people to the story now that they know more about Olfa and her relationship with her daughters.

The movie was very well received. It was released to theaters in September and it is still playing in the theaters. It was a huge success and people loved it in Tunisia.

I know in a number of your interviews you have quoted Abbas Kiarostami and have referred to his film “Close Up”. Could you talk about how his work has inspired you? When I saw “Close Up”, I was about to start doing cinema. And, it was like a switch, a pivotal moment. It was mind blowing to know you can do this in cinema. I think it shaped my thinking. I have always been fascinated by the boundary between documentary and fiction. And, I think Iranian cinema has done very interesting experiments on this side. You have Abbas Kiarostami and you also have “Salaam Cinema”. When I saw these movies, I thought this is the kind of cinema I’d like to do.

Are you currently working on a new project?

Yes, I am working on fiction. The title is “You Shall Not Make an Image”. It is a fiction about beliefs, story telling, cinema, and the huge gaps between facts and storytelling. How people prefer fables and lies over factual events.

I am very proud that as a woman, you are the only director to have one of your films submitted from Tunisia (The Man Who Sold His Skin) to be nominated for an Oscar. It is a very big achievement. And now “Four Daughters” is shortlisted for an Oscar. Good luck and thank you for your time.



NOWMEDIA group

در دنیای پر تغییر امروز، «ناو مدیا گروپ»، به عنوان یک پیشگام رسانه ای، متعهد به ارائه تجربیات برتر و متنوع به مخاطبان خود است. شبکه «ناو نیوز» خبرهای بین المللی را به زبان انگلیسی پوشش می دهد، در حالی که شبکه «سینمایی ایران» به عنوان مرجعی برای فیلم ها و سریال های فارسی زبان مطرح است.



شما می‌توانید شبکه‌های ای سی سی و ناو نیوز را از طریق روش‌های زیر تماشا کنید

NOW NEWS (USA)

Channel 7.2 in the Monterey-Salinas area.
Over the Air on Channel 7.1, Monterey-Salinas area
On Comcast Monterey-Salinas, Channel 11
On Comcast Santa Cruz Area, Channel 387
Digitally on LocalBTV App
San Francisco, KPJC-TV. Ch. 12.1
Palm Springs, KGBY-TV. Ch. 11
ROKU : NOW NEWS
www.newsoftheworld.us

ICC TV

ROKU : ICC TV
GLWiz
Satellite (Eutelsat)
Satellite (Monaco Sat)
Freq: 10845 V 27500
www.icc.bz



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112